

- سرمقاله/ ۲ ■ آموزش ■ پرورش خلاقیت و نوآوری از طریق ارزشیابی درس دین و زندگی / سعید راصد / ۱۸ ■ جایگاه فلسفه در آموزش رشته علوم انسانی (قسمت دوم) / دکتر محمد مهدی اعتصامی / ۳۰ ■ تفسیر آیات کتاب دین و زندگی پیش‌دانشگاهی (درس ۲) / فاطمه حسین‌زاده نیک / ۴۲ ■ ساختار کتاب‌های جدید تعلیمات دینی مقطع راهنمایی / پرویز آزادی / ۵۴ ■ اندیشه روش مواجهه استاد شهید مطهری با مسائل جدید / حجة الاسلام دکتر حسین سوزنجی / ۱۰ ■ نمادهای قرآنی در مثنوی / دکتر محمدرضا سنگری، لیلا حاجی / ۲۲ ■ ضرب‌المثل قرآنی (زندگی دنیا و باران) / مالک یوسفی / ۵۶ ■ بررسی اشتراک لفظی و معنوی در اسما و صفات الهی / ناهید احدیان / ۵۸ ■ پژوهش ■ بررسی اعتقاد دانش‌آموزان دختر دبیرستانی نسبت به منجی عالم بشریت / شهلا امیدوار / ۴۸ ■ خبر و نظر ■ گزارش دوره تأمین مدرس کتاب دین و زندگی / ۲ / مریم جزایری / ۱۶ ■ معرفی کانون اندیشه جوان / شهربانو شکیبافر / ۵۷ ■ کتاب‌شناسی / یاسین شکرانی / ۶۲ ■ گفت‌وگو ■ گفت‌وگو با دانش‌آموزان درباره حجاب در جامعه امروز ما / شهربانو شکیبافر و مریم جزایری / ۴ ■ مصاحبه با سرگروه دینی و قرآن سیستان و بلوچستان / آزاده شاکری / ۳۶ ■ گلچین ادبی ■ ماه فانوس من بود / مریم جزایری / ۳ ■ روشن‌تر از آفتاب / ناصر نادری / ۳۴ ■ مجلات رشد / ۶۳ ■ مسابقه / ۶۴

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی
دفتر انتشارات کمک آموزشی

www.roshdmag.ir

امور متعارف کلا

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ■ دوره بیست و سوم ■ شماره ۳ ■ بهار ۱۳۹۰ ■ ۵۰۰۰ ریال ■ ISSN:1735-4838

- تلفن: ۹ - ۸۸۳۱۱۶۱ - ۰۲۱ (داخلی ۳۲۴)
• نمایه: ۱۳۷۸ / ۸۳۰
• وب‌گاه: www.roshdmag.ir
• رایانامه: maarefslami@roshdmag.ir
• تلفن پیامگیر نشریات رشد: ۸۳۰-۱۴۸۲
• کد مدیر مسئول: ۱۰۲
• کد دفتر مجله: ۱۱۳
• کد مشترکین: ۱۱۴
• تلفن امور مشترکین: ۷۳۳۶۶۵۵ و ۷۳۳۶۶۵۶ - ۰۲۱
• شماره‌گان: ۲۰۰۰ نسخه
• چاپ: شرکت افست (سهامی عام)
• طرح روی جلد: به مناسبت روز معلم و سال نو
• عکس روی جلد: امیر رستمی
- مدیر مسئول: محمد ناصری
• سردبیر: دکتر محمد مهدی اعتصامی
• مدیر داخلی: حسن جعفریان
• هیئت تحریریه:
حجة الاسلام دکتر حسین سوزنجی،
دکتر فضل‌الله خالقیان،
دکتر حمید رضا حیدری،
ناصر نادری، مریم جزایری،
فاطمه سلگی
• ویراستار: دکتر حسین داوودی
• طراح گرافیک: نریا میلانی
• نشانی دفتر مجله:
تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶، صندوق پستی ۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۵

• قابل توجه نویسندگان و مترجمان •

مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و ساختار این مجله مرتبط باشد و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشد. - مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشد و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. - مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله‌ها می‌توانند با نرم‌افزار ورد و بر روی سی دی یا فلاپی و یا از طریق رایانامه‌ی مجله ارسال شوند. - نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. - محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. - مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف‌ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. - کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه‌ها) از متن استخراج و روی صفحه‌ای جداگانه نوشته شوند. - مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. - معرفی‌نامه‌ی کوتاهی از نویسنده یا مترجم همراه یک قطعه عکس، عنوان و آثار وی پیوست شود. - مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. - مقالات دریافتی بازگردانده نمی‌شود. - آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.

شما معلمان گرامی، همواره یکی از منابع اصلی تأمین مقالات این مجله بوده‌اید. اگر به نام نویسندگان مقالات مندرج در هر شماره توجه کنید، با نام همکاران خود در سراسر کشور مواجه خواهید شد. البته این همکاری متناسب با سطح توانمندی شما عزیزان نیست. بیش از بیست هزار معلم دینی و قرآن در سراسر کشور با ویژگی‌ها و مهارت‌ها و سلیقه‌های متفاوت، امکان بالقوه‌ای است که اگر انگیزه و فرصت لازم را برای مطالعه، پژوهش و نوشتن به دست آورند، قادر خواهند بود محتوای چندین نشریه‌ی علمی را تهیه کنند و اگر در میان این تعداد معلم، حدود دویست نویسنده‌ی ماهر و برجسته وجود داشته باشد، می‌تواند بهترین نشریات تخصصی در عرصه‌ی تعلیم و تربیت دینی را تدوین کنند.

هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی رشد آموزش معارف اسلامی در نظر دارد، در قالب طرحی جدید، انگیزه‌ی شما را برای پژوهش و نویسندگی افزایش دهد، در نحوه‌ی همکاری شما با مجله نظم تازه‌ای پدید آورد و به تبع آن‌ها کیفیت علمی مجله را ارتقا بخشد. طرح به این صورت است که در هر شماره، صفحات معینی از مجله، به‌صورت ویژه‌نامه به استان خاصی اختصاص می‌یابد و معلمان آن استان می‌توانند با ذوق و سلیقه و درایت خود محتوای آن صفحات را تهیه کنند و در اختیار تنظیم‌کنندگان مجله در تهران قرار دهند. راهکار عملی و پیشنهادی ما به قرار زیر است:

۱. گروه آموزشی هر استان مسئولیت پیگیری این طرح را بر عهده می‌گیرد و دبیرانی را که در زمینه‌های مختلف مهارت دارند، دعوت به همکاری می‌کند. ممکن است سرگروه استان یا معلمی که تجربه و دانش چنین کاری را دارد به نمایندگی از گروه آموزشی محور کار قرار بگیرد و همکاران را شناسایی نماید.

۲. با تبلیغ در جلسات عمومی استان و مناطق، معلمان گرامی را به مشارکت ترغیب کند و با تشکیل جلسات توجیهی و براساس مهارت‌ها و تخصص‌ها، وظایف شرکت‌کنندگان را مشخص سازد.

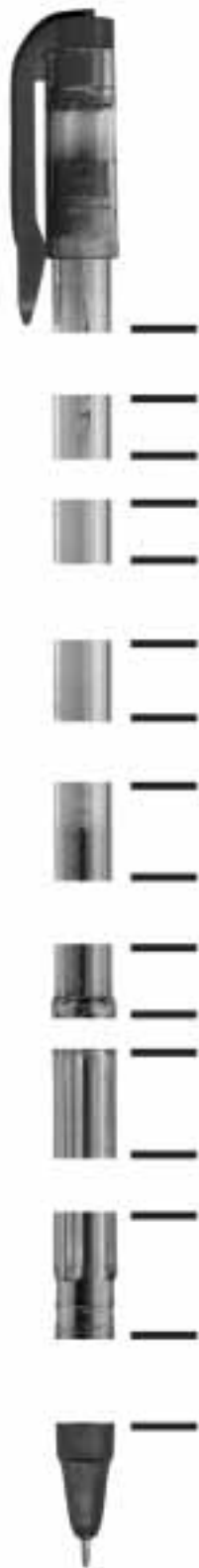
۳. مقالات و محتوای تهیه شده باید حول محورهای زیر باشد: موضوعات علمی مورد نیاز معلمان، الگوها و روش‌های تدریس، مسائل دانش‌آموزی، معرفی معلمان موفق و باتجربه، گزارش سمینارها و فعالیت‌های مربوط به تعلیم و تربیت دینی در استان، چگونگی پاسخ به سؤالات دانش‌آموزی، پژوهش‌های مرتبط با درس دینی و قرآن و کتاب‌های درسی، مصاحبه و میزگرد با معلمان و دانش‌آموزان و اسلام‌شناسان و...

۴. مقالات توسط کسانی که مسئولیت کار را برعهده گرفته‌اند تنظیم می‌گردد و آن‌ها را همراه با عکس‌ها و طرح‌های مربوط به مقالات، ضمن تماس با سردبیر یا مدیر داخلی مجله، به دفتر مجله ارسال می‌دارند.

۵. هزینه‌ی مقالات و خدمات انجام شده، برابر با تعرفه‌ای که هم‌اکنون معیار محاسبه است، به نویسندگان و تهیه‌کنندگان پرداخت خواهد شد. از آن‌جا که ممکن است محتوای برخی مقالات تهیه شده در استان با معیارهای علمی مجله متناسب نباشد، بهتر است تعداد مقالات، بیش از حجم درخواست شده باشد. زیرا هم‌اکنون از میان تعداد مقالاتی که از معلمان برای مجله ارسال می‌شود، فقط حدود یک پنجم آن‌ها ضوابط علمی و نگارشی را دارا هستند و در مجله چاپ می‌شوند.

۶. از سرگروه‌های استان‌ها درخواست می‌شود جهت کسب اطلاع بیشتر و همکاری مؤثرتر، در این راه پیش قدم شوند و با ارتباط تلفنی با سردبیر و مدیر داخلی قدم‌های اولیه را بردارند.

سردبیر



مشارکت استانی

لازمه‌ی به فعلیت رسیدن این توانمندی سازماندهی، آموزش، فراهم کردن فرصت و ایجاد انگیزه است. به نظر می‌رسد گروه‌های آموزشی و انجمن‌های علمی معارف اسلامی می‌توانند به مراکزی برای تحقق این امر و تبادل فکر و تجربه، ارتقای علمی و مهارتی دبیران و پژوهش و نویسندگی آنان تبدیل شوند. امیدوارم مسئولان و برنامه‌ریزان آموزش و پرورش به جایگاه گروه‌های آموزشی و انجمن‌های علمی بیشتر توجه کنند و آن‌ها را به نهادهایی کارآمد و مؤثر ارتقا دهند.



ماه فانوس من بود

مریم جزایری

تقدیم به دبیران معارفی که پروانه‌وار گرد وجود مشتاقان معرفت می‌چرخند و گرچه شمع وجودشان در سوز و گداز آموختن آب می‌شود، اما چه باک! که به سرچشمه‌ی نور ره یافته‌اند. آنان که دین را نه در کلام و گفتار، که در عمل و کردار خویش به دیگران می‌آموزند.

سال‌ها در معبدی بی‌صدا و خاموش،
در تاریک‌ترین زوایای بی‌روح وجود خاکی خویش،
محرابی از خویش ساخته بودم
در آن معبد سرد و تیره،
حریمی از «من»، برگرد خویش می‌تندم
که گنبدی از کبر داشت و گلدسته‌هایی از غرور.
هیچ خدایی در این حریم راه نداشت.
نمرودار بر آستان پوشالی عرش خویش می‌ایستادم و
هر آن‌چه از جنس من نبود، به دیار نیستی تبعیدش می‌ساختم
هیچ ابراهیمی در بهت برهان خویش مرا مقهور خود نساخت
و هیچ آزی را توان تراشیدن بتی چون من نبود
و هیچ بتکده‌ای، شکوه معبد مرا از رونق نینداخت
ماه فانوس من بود
و ستاره‌ها چراغی بودند که بر مزار اجداد من آویخته
می‌سوختند

سال‌ها گذشت و پیله‌ی حرم وجود من
روزبه‌روز تنگ‌تر می‌شد و هوای درونم مجال تنفسم نمی‌داد
تا این‌که از دور دست‌ها «پروانه‌ای» به گرد حریم من طواف
آغاز کرد

جذبه‌ی لطافت بال‌های رنگینش
مرا از آن همه سنگینی و نخوت به خویش خواند
میل داشتن آن بال‌های ظریف
وسوسه‌ی صید را در من شکفت
پروانه ... گویی برای نجات من حتی از خود گذشته بود
از من نگریخت، بر شانه‌ام نشست
و با زمزمه‌ای لطیف، ترانه‌ی بیداری را در گوش جانم سرود
و من با آن همه احساس قدرت و توان،
چه آسان به خود لرزیدم!
و از بال‌های کاغذیش که برگی از کتاب آفرینش بود این
حقیقت را خواندم:

«تو در پیله‌ی وجود خود گرفتار آمده‌ای!
در حریم تن خاکی خود اسیر مردابی!
پيله را بشکاف، از خاک رها شو!
بال‌های مرا بردار و تا بی‌نهایت پرواز کن!»
و... این‌گونه بود که من تنها با مرور صفحه‌ای از هستی
از پیله‌ی خاک رهیدم
به آسمان جستم و...
... پروانه شدم ...



شهربانو شکیبافر
مریم جزایری

حجاب در جامعه امروز ما

در نشستی با تعدادی از دانش آموزان بررسی شد

اشاره

حجاب یک حکم الهی است که تأثیرات فردی و اجتماعی ویژه‌ای در مقاطع مختلف زندگی بشر داشته و خواهد داشت. گرایش معتقدانه و آگاهانه‌ی مردم جامعه نسبت به فلسفه‌ی حجاب و وجوب این حکم الهی، نیازمند اطلاع‌رسانی، فرهنگ‌سازی و آگاهی دادن هر چه بیشتر به مردم، به ویژه به نسل جوان است. برای تبیین فواید حجاب، به طور ریشه‌ای، از آغاز کودکی باید تمهیداتی فراهم شود. چرا که این تکلیف الهی، ریشه در فرهنگ و باورهای مذهبی ما داشته و بخشی از اعتقادات عمیق و ماندگار این سرزمین است.

به منظور تبیین فواید حجاب و علل برخی حجاب‌گریزی‌ها، نشستی با حضور تعدادی از معلمان دروس دینی و قرآن و همچنین تنی چند از دانش آموزان دوره‌ی متوسطه در محل دفتر انتشارات کمک آموزشی برگزار گردید که از نظر شما می‌گذرد. اسامی شرکت‌کنندگان در این نشست به شرح زیر است:

خانم مرضیه شبیر خدایی دبیر منطقه‌ی یک تهران، خانم مریم جزایری دبیر شهرری، خانم شهربانو شکیبافر دبیر اسلام شهر، اکرم طالب‌نساب، سیده نسیم زارعی، محدثه محمدی و محبوبه سادات مهدیان دانش آموزان پایه‌ی اول تا چهارم متوسطه.

شکبیافر: جنبه‌های فردی و اجتماعی حجاب و علت حجاب‌گریزی بعضی از جوانان و نوجوانان در سطح جامعه چیست؟
مهدیان: باید فلسفه حجاب را به‌طور واضح توضیح داد. این که رعایت حجاب صرفاً چون دستور الهی است صورت گیرد، کفایت نمی‌کند، چون جوان‌ها از دلایل وجوب آن بی‌خبرند و فقط به دلیل دستور الهی بودن آن مجبور به رعایت حجاب شده‌اند. در واقع رعایت حجاب از روی ناآگاهی انجام شده و از روی اختیار و آگاهی انجام نگرفته است.

محمدی: نباید احساس فشار کند! تا با فکر و رغبت به سوی حجاب برود. در غیر این صورت شاید لجبازی کند و حرف دیگران را نپذیرد. اگر یک جوان حجاب را با تفکر و آگاهانه تجربه کند، متوجه می‌شود که حجاب برایش بسیار با اهمیت است. بنابراین، تا خود ما نیندیشیم و موضوع حجاب را تجزیه و تحلیل نکنیم، علاقه‌مند به پذیرش آن نخواهیم بود.

شیرخدايي: به نظر شما ما باید به جوانان خود در چه محدوده‌ی دینی آنان، اجازه بدهیم تا حجاب را تجربه کنند؟

ضرورت بالا بردن آگاهی جوانان

مهدیان: به نظر من وقتی دختر به بلوغ شرعی رسیده، باید حجاب خودش را رعایت کند. قبل از آن هم باید از طریق خانواده، مهد کودک و نهادهای مسئول، باید توجیه شود. چنین نوجوان بالعی می‌تواند فکر کند و به درستی تصمیم بگیرد. چرا که شرعاً به بلوغ رسیده و قادر است درخصوص مسائل دینی فکر کند. قبل از سن بلوغ باید به

بچه‌ها آگاهی بدهند و آن‌ها را تا حدی آزاد بگذارند. در همان دوره‌ی سنی پیش از بلوغ هم طولی نمی‌کشد که راه درست را انتخاب کند. ولی اگر آگاهی کافی نداشته باشد و در این خصوص با او صحبت نشود و یا صرفاً با استناد به دستور خدا ملزم به رعایت حجاب شود، با این که حجاب را رعایت می‌کند ولی هم‌چنان توجیه نشده و دلیل آن را ندانسته است.»

ولی وقتی به دوره‌ی راهنمایی یا دبیرستان می‌رسد، به حجاب پایبند نیست، چون فلسفه‌ی آن را نمی‌داند و صرفاً به جهت رسیدن به نه سالگی و بلوغ شرعی و سن تکلیف و دستور خدا حجاب را رعایت کرده است.

طالب‌نسب: من فکر می‌کنم از همان اول که فرد به دوران بلوغ می‌رسد، نباید رعایت حجاب را به او تحمیل کرد و باید اجازه داد که یک جوان با چیزهایی که می‌بیند و می‌فهمد به طور عادی و نه با زور و اجبار، به سمت رعایت حجاب کشیده شود.

شیرخدايي: حالا اگر نوجوان در خانواده‌ای باشد که به حجاب زیاد مقید نباشند، فکر می‌کنید آیا از خانواده تبعیت خواهد کرد یا این که در سنی قرار دارد که خوب را از بد تشخیص دهد و راه درست را انتخاب کند؟

طالب‌نسب: نمی‌توانیم بگوییم که خانواده تأثیر گذار نیست و خانواده به طور صددرصد تأثیر خودش را روی کودک خواهد گذاشت. ولی باز بهتر است خود کودک بیندیشد و راه درست را انتخاب کند، راهی که نشان‌دهنده‌ی رشد و بلوغ او باشد.

زارعی: شخصیت بچه از کودکی شکل می‌گیرد. اگر بخواهیم او را آزاد بگذاریم، احتمالاً قادر نخواهد بود که به درستی فکر کند و به بلوغ شرعی واقعی برسد. در برخی موارد، بعضی از کودکان اسماً به نه سالگی رسیده‌اند و با آزادی خانواده، به سمت بی‌حجابی می‌روند. چرا که توانایی تشخیص راه درست را ندارند. مثلاً اگر به ما بگویند اعتیاد بد است، لزوماً نباید آن را تجربه نماییم و سپس راه درست را انتخاب کنیم. چرا که تجربه‌ی اعتیاد، عواقب بسیار بدی دارد. بنابراین، لازم نیست یک کودک بدحجابی را تجربه کند و روحیه‌اش آسیب ببیند تا پس از آن، به سراغ حجاب بیاید.

بهتر است از همان بچگی و حتی در سه یا چهار سالگی چادر را به کودک بدهم و به موازات با طرح مطالب و داستان‌های شیرین او را با حجاب مانوس کنیم، به‌طوری که فرهنگ حجاب و چادر و داشتن پوشش کامل برایش عادت شود و با آن کنار بیاید. در این صورت احتیاجی به فشار هم نیست.
شیر خدایی: این در واقع همان توصیه‌ی دین اسلام است.

زارعی:
حجاب و چادر و پوشش کامل برای یک زن مسلمان، بخشی از فرهنگ اصیل و اعتقادی او محسوب می‌شود

محمدی:
از همان کودکی باید با دلیل و منطق کودکان را توجیه کرد. وقتی کودک منطقی فکر کند می‌تواند به درستی نیز تصمیم بگیرد





ظاهر نامناسب برخی از کودکان

محمدی: به نظر من، کودک نسبت به جوان روحیه‌ی لطیف‌تری دارد و حرف مرا بهتر می‌پذیرد، چرا که ذهن او از بی‌حجابی خود یا دیگران تأثیر نپذیرفته است. من فکر می‌کنم از همان بچگی، باید با دلیل و منطق کودکان را توجیه کرد. وقتی کودک منطقی فکر کند، می‌تواند تصمیم درستی بگیرد. در جامعه که نگاه می‌کنیم بعضاً خانواده‌ها بچه‌ها را با ظاهری نامناسب وارد جامعه می‌کنند، با این نگاه که او هنوز بچه است و نیازی به رعایت حجاب ندارد. در حالی که اگر این کودک از همان دوران بچگی، حجاب خودش را رعایت کند، وقتی بزرگ‌تر شود، به دلایل رعایت حجاب پی می‌برد. ولی وقتی به اسم بچگی او را به رعایت حجاب مقید نکنند، در بی‌حجابی احساس راحتی می‌کند و دیگر نمی‌خواهد این راحتی را از دست بدهد و حجابش را رعایت کند.

شیرخدايي: شهید مطهری مطرح کرده‌اند که تربیت اسلامی و الهی، انفجاری، آنی و ناگهانی نیست بلکه تدریجی است. عکس آن نیز صادق است به طوری که متأسفانه به تدریج، بدون این که خانواده‌ها بخواهند، روی فرهنگ بی‌حجابی و بدحجابی کار شده است.

امام صادق (ع) در محفلی نشسته بودند و یاران ایشان نیز حضور داشتند. یکی از یاران امام همراه دخترش وارد می‌شود و در احوال‌پرسی حاضران با او دختر پنج یا شش ساله‌اش را هم می‌بوسند و هم‌چنان از این آغوش به آن آغوش می‌رود تا به امام صادق (ع) می‌رسد. آن حضرت به جای در آغوش گرفتن آن دختر، خطاب به اصحاب می‌فرماید زمانی که دختر شما به پنج یا شش سالگی رسید به او یاد دهید نه در آغوش نامحرم قرار بگیرد، نه کسی را ببوسد و نه کسی او را ببوسد.

این تربیت یعنی تربیت تدریجی. یعنی تربیتی که از ابتدا باید انجام شود. مثلاً مدیر من می‌گوید اگر می‌توانی کاری کن که حجاب این جوانان درست شود. در حالی که درست شدن حجاب جوانان، به پیشینه‌ی خانوادگی و اعتقادی و معلمینی که قبل از من با این دانش‌آموزان سروکار داشته‌اند، برمی‌گردد. اگر من در همه‌جا، همین‌گونه باشم که در کلاس هستم، بچه نیز تأثیر می‌پذیرد و تربیت می‌شود. مثلاً خود من، تاکنون به دخترانم نگفته‌ام چادر سرشان کنند. چرا که مرا دیده‌اند و در محدوده‌ی خانه و خارج خانه با حجاب خانواده آشنا شده‌اند. این‌گونه نبوده که شخصیت من، در خانه متفاوت باشد. حالا نامحرم می‌خواهد در خانه باشد یا در جامعه. باید حریم‌ها رعایت شود. پس این‌ها به فرهنگ‌سازی، آن هم از بدو کودکی نیاز دارد و براساس تأکید دین ما، به عملکرد

والدین حتی قبل از انعقاد نطفه برمی‌گردد. پس ما نمی‌توانیم عنصر حجاب را دفعتاً و از یک دوره‌ی سنی خاص که بچه عادت کرده است اعمال کنیم.

محمدی: صحبت من هم همین است. می‌گوییم یک کودک قبل از این که به سن بلوغ برسد، باید فلسفه‌ی رعایت حجاب را بداند. مثلاً من یک دختر خاله دارم که هفت سال دارد و وقتی چادر سر می‌کند، همه او را تشویق می‌کنند. او هم خوشحال می‌شود. حتی زمان ما هم این‌گونه بود. وقتی چادر نماز سرمان می‌کردیم، خانواده ما را تشویق می‌کرد و ما با خوشحالی این کار را ادامه می‌دادیم ولی دلیل این را که چرا حجاب خوب است و باید آن را رعایت کرد، نمی‌دانستیم. مثلاً خود من، از چهارم دبستان چادر به سر می‌کردم. آن زمان دلیل این کار را نمی‌دانستم و فقط چون مادرم این کار را می‌کرد، می‌خواستم مانند آدم بزرگ‌ها باشم و چادر سر کنم. ولی وقتی به دوره‌ی راهنمایی رسیدم، دنبال دلیل رعایت حجاب بودم. پدرم اصراری به چادر پوشیدن من نداشت ولی مادر برای پوشیدن چادر اصرار می‌کرد. خواهرم به چادر زیاد مقید نبود و مانتو می‌پوشید. ولی مادرم با او صحبت می‌کرد و برایش از خوبی چادر می‌گفت. به طوری که الآن دوست دارد چادر سرش کند و از دوره‌ی دبیرستان نیز شروع به چادر سر کردن کرد. من می‌گویم چرا فقط، بچه‌ها را تشویق می‌کنند. البته بچه‌ها تشویق را دوست دارند و علت را نمی‌پرسند ولی توجیه کردن بچه‌ها قبل از سن بلوغ و مطلع نمودن آن‌ها به فلسفه‌ی حجاب، باعث استمرار این کار می‌شود. خیلی از دوستان من در ابتدای چادری بودند ولی در دوره‌ی دبیرستان، چادر را کنار زدند و هر دلیلی برای آن‌ها می‌آوردیم نمی‌پذیرفتند.

شیرخدايي: البته من فکر می‌کنم متناسب با سن و سال، روش تربیتی باید متفاوت باشد. یعنی بچه‌ای که در دامان مادر است یک جور الگوپذیری دارد. در زمان تولد و در دوره‌های مختلف نیز الگوپذیری



طالب‌نسب:
خانواده به طور
صدرصد تأثیر
خودش را روی
کودک خواهد
گذاشت. ولی
باز بهتر است
خود کودک
بیندیشد و
راه درست
را انتخاب
کند، راهی که
نشان‌دهنده‌ی
رشد و بلوغ او
باشد





فطری بودن حجاب

جزایری: شاید فطری بودن حجاب، برای بعضی از افراد خیلی روشن نباشد. می‌گویید همه‌ی خوبی‌ها در فطرت انسان وجود دارد و همان احساس ناراحتی از گناه و گرایش انسان‌ها به سمت خوبی‌ها، نشان‌دهنده‌ی فطری بودن این مسائل است.

اما به نظر من، شما باید اول ثابت کنید که حجاب خوب است و سپس فطری بودن آن را ثابت کنید. گرچه اصل این است که اگر عکس آن اثبات شود، خوب بودن حجاب هم قابل اثبات است. معمولاً مراجعه به کتاب‌های تاریخ و اطلاع یافتن از پوشش‌های زنان در طول تاریخ مقبولیت حجاب را اثبات می‌کند. این که ادیان قبل از اسلام هم، حجاب را قبول داشته‌اند، حتی چادر، که در کشور ما نشانه‌ی حجاب برتر است، به عنوان نماد پوشش در دوران زرتشت و در دوران قبل از اسلام در میان ایرانیان رواج داشته است. این سوابق تاریخی (که در نقوش برجسته تاریخی کاملاً نمایان است) به نوعی فطری بودن حجاب را اثبات می‌کنند، اما ارتباط حجاب با آیات و روایات بسیار محسوس است که هرچند کمتر به آن توجه می‌شود. رسول خدا (ص) می‌فرمایند: هر نوزادی براساس فطرت خدادادی‌اش زاده می‌شود، سپس پدر و مادر وی باعث می‌شوند که او یهودی یا مسیحی یا زردشتی شود.

شاید برخی از افراد درخصوص اسلام این را مطرح کنند که پدر و مادر آن‌ها باعث شده‌اند که مسلمان شوند که تا حدودی حرفشان قابل توجه است. البته باعث افتخار است که، از پدر و مادر مسلمان به دنیا آمده‌ایم و از نسلی کافر و مشرک زاده نشده‌ایم، اما این کفایت نمی‌کند و باید مسلمان بودن خود را با عمل به تکالیف الهی تثبیت کنیم و گرنه بدون عمل صالح اسلام ما سطحی و زودگذر است.

ارتباطی که با آیات برقرار می‌شود در مورد آیاتی است که خداوند در بدو خلقت، در مورد آدم و حوا به صورت داستان بیان کرده است. و در تمام کتاب‌های آسمانی، از جمله در تورات و انجیل با وجود اختلافاتی که در این خصوص دارند، نقطه‌ی مشترک دیده می‌شود و آن هم اشاره‌ی هر سه کتاب به خوردن از میوه‌ی ممنوعه است که باعث آشکار شدن بدی آن‌ها گردید. در قرآن به صراحت و بدون این که وارد جزئیات شود، گفته شده که آن‌ها با خوردن میوه‌ی ممنوعه بدی‌هایشان برایشان آشکار شد و منظور از بدی‌ها، مشخصاً برهنگی و عریان بودنشان است. اگر دقت کنید، فطری بودن حجاب، دقیقاً در این آیات مشخص است، چرا که قبل از آمدن حکم پوشش از سوی خداوند، به محض

او تغییر می‌کند. حتی در خانواده‌هایی که خیلی به مسئله‌ی حجاب پایبند نیستند، وقتی به پیشینه‌ی خودشان برمی‌گردند می‌بینند که در این خانواده نیز یک بچه‌ی سه یا چهار ساله با شوق خاصی چادر سر می‌کند و نماز می‌خواند به طوری که مادر او متعجب می‌شود که چگونه با این که خودش این‌گونه نیست، بچه‌ی او به حجاب و نماز گرایش دارد. این مسئله نشان می‌دهد که گرایش به حجب و حیا و تمایل به خوبی‌ها یک امر فطری است و در وجود همه‌ی انسان‌ها قرار دارد. بی‌شک کودک در محیط‌های پاک‌تر گرایش بیش‌تر و دقیق‌تری به این خوبی‌ها دارد. اما چه می‌شود که با بزرگ‌تر شدن یک جوان، این گرایش کمرنگ‌تر می‌شود. برای این که در محیط هم‌سن و سال‌های خودش قرار می‌گیرد. اگر دوره‌ی ابتدایی آن را با ده سال قبل مقایسه کنید، متوجه می‌شوید که تفاوت‌ها بسیار زیاد شده است، چرا چون تربیت‌های ما به تناسب زمان‌ها و شرایط متفاوت است. کودک در زمانی فقط الگوپذیر است و نگاه می‌کند که مادر و اطرافیانش چه کاری انجام می‌دهند و بسته به گرایش فطری خود، به آن وادی پا می‌گذارد. ولی وقتی به مرحله‌ای رسید که چون و چرای این مسائل را می‌طلبد و به محیطی که هم‌سن و سال‌های اوست پا می‌گذارد، با مسائل بیش‌تری آشنا می‌شود. به درست و غلط آن کار نداریم. تازه متوجه می‌شود که چه تقلید کورکورانه‌ای کرده است. بنابراین، باید به بچه‌ها، از سنی که رشد و بلوغ فکری آن‌ها آغاز می‌شود و مسائل را با گرمی می‌پذیرند، اهمیت و فواید حجاب را بگوییم تا وقتی به دبیرستان می‌رسند، نسبت به این امر الهی شناخت کافی داشته باشند. در واقع خودمان با روش‌هایی که به کار می‌گیریم به بچه القا می‌کنیم که معقول باشد یا خیر. وقتی او را وادار کردیم که هرچه می‌گوییم بی‌چون و چرا بپذیرد، این مشکلات ایجاد می‌شود. لذا باید متناسب با رشد روحی، روانی و تربیتی کودک، روش‌های مناسب به کار گرفته شود.

شیر خدایی:
مانمی توانیم
عنصر
حجاب را
یک باره و در
یک مقطع
سنی خاص
دختران
اعمال کنیم





این که آگاه شدند، خودشان را پوشاندند.

و بر اساس گرایش فطری خود با برگ‌های بهشتی، که در قرآن هم آمده، خود را پوشانده‌اند. و جالب است که در سوره‌ی اعراف به دنبال این داستان و به مرور، بحث لباس مطرح می‌شود.

مبحث حجاب در بخش دوم کتاب معارف، پایه‌ی چهارم دبیرستان آمده است. در پایه‌ی دوم نیز، بحث آراستگی را در خصوص عفاف و بحث حجاب و نوع پوشش را داریم. هم‌چنین، اشاراتی راجع به تمدن اسلامی و انواع پوشش و لباس و تغییرات آن در طول تاریخ اشاره شده است.

این‌جا به اظهارات خانم شیرخدایی برمی‌گردیم که گاهی محیط، نه تنها این نوع گرایش‌ها را رشد نداده بلکه عاملی هم برای جلوگیری از آن بوده است. همین که حجاب فطری باشد، خواه ناخواه ظاهر می‌شود و برای همیشه از بین نمی‌رود. اما اگر به یک سری از گرایش‌هایی که در انسان است بیش از حد پرداخته شود، زمینه‌ی بروز گرایش‌های مثبت از بین می‌رود. جامعه‌ی امروز، مخصوصاً در قرن‌های اخیر پس از افول قدرت کلیسا و بعد از دوره‌ی رنسانس و تمدن جدید، دقیقاً در این حالت بوده و مسیر تعیین پوشش هم، به سمت این انحطاط رفته است. یعنی تحت تأثیر غرایز و تمایلات انسان‌ها قرار گرفتن و «هرچه بیشتر خود را عرضه کردن» یک ارزش شده است. به‌طوری که، آرام آرام این فطرت ارزش‌مند را که گرایش به پوشش، حجاب و عفاف در انسان‌ها بوده تحت تأثیر قرار داده و منزوی کرده است.

الآن که در کشورهای اسلامی در خصوص حجاب زیاد بحث می‌شود، ما باید تأکید بر فطری بودن آن را فراموش نکنیم و در عین حال، با اعتدال گام برداریم. افراط و تفریط، جز این که اصل حجاب را زیر سؤال ببرد نتیجه‌ی دیگری ندارد و گاه این حکم الهی در بخش طنزهای اینترنتی مورد مضحکه قرار می‌گیرد.

پس باید در تبلیغ حجاب، مسئله‌ی فطری بودن، به عنوان یک نکته‌ی بسیار مهم مدنظر باشد.

محدودیت یا مصونیت حجاب

شکیبافر: فواید حجاب چیست؟ آیا حجاب محدودیت است یا مصونیت؟

مهدیان: در حال حاضر اکثریت، حجاب را محدودیت می‌دانند، با این که در واقع مصونیت است.

شکیبافر: شما که به عنوان یک دانش‌آموز دبیرستانی حجاب را

محمدی: اگر پوشش ما کامل نباشد، با نگاه‌های آلوده‌ی دیگران انرژی منفی به ما منتقل می‌شود و بر روح و روان خودمان نیز تأثیر بد می‌گذارد



انتخاب کرده‌اید چه دیدگاهی دارید؟ در آن محدودیت می‌بینید یا مصونیت؟

مهدیان: اگر خودمان حجاب را انتخاب کنیم، محدودیت نیست، زیرا انتخابی آگاهانه است. ولی مشکلی که وجود دارد و شاهد آن هستیم، این است که بعضی از هم‌کلاسی‌ها و دوستانم، حجاب را به جای مصونیت محدودیت می‌دانند و می‌گویند چادر دست و پاگیر است و برای مثال، آن را مشکلی برای رفتن به کوه و مراکز تفریح می‌دانند. **شکیبافر:** شما در پاسخ به کسانی که حجاب را محدودیت می‌دانند چه نظری دارید؟ خود من با چادر رانندگی هم کرده‌ام و مشکلی نداشته‌ام.

مهدیان: چادر برای من محدودیتی ایجاد نکرده و با آن به کوه هم رفته‌ام. البته دوستانم می‌گویند که در این گونه فعالیت‌ها بدون چادر عادت کرده‌ایم و چادر ما را در انجام این کارها محدود می‌کند.

شکیبافر: ما خیلی نباید حجاب را دور از محدودیت بدانیم چرا که حجاب نوعی محدودیت نیز هست.

جزایری: وقتی می‌گوییم محدودیت، اعتقاد من این است که دین ما دین حد و حدود است و خط قرمزها و چهارچوب‌های مشخصی برای ما تعیین کرده است. مهم‌ترین ویژگی انسان مؤمن، این است که در این حریم و چارچوب، مرزبان باشد. این که می‌گوییم محدودیت، به حجاب محدودیت است چرا که زن مسلمان قرار نیست حریم‌شکن باشد و البته یک جاهایی انسان محدود می‌شود. طبیعتاً کسی که یک بلوز و شلوار پوشیده است، راحت‌تر از کسی است که چادر دارد و می‌خواهد آن را به خوبی حفظ کند و کارهایش را نیز انجام دهد. به هر حال، حجاب دارای محدودیت است. محدودیت در جامعه‌ی ما، هم بار مثبت و هم بار منفی پیدا کرده است. از آن جهت که حد مشخص شده‌ی دین و مرز تعیین شده‌ی است، در صورت معتقد بودن به دین، ملزم به رعایت آن هستیم.

اما اگر خارج از دین باشیم، خواستیم می‌پذیریم و نخواستیم نمی‌پذیریم. مشکل ما همان نؤمن بعض و نکفر بعض است. یعنی طبق گفته‌ی قرآن، بعضی‌ها بخشی از این کتاب الهی را گرفته و بخش دیگر را رها کرده‌اند. قرآن در زندگی‌های ما، تکه پاره شده است. عده‌ای به بعضی از احکام آن عمل می‌کنند و عده‌ای قسمت‌های دیگری از قرآن را قبول دارند؛ قسمت‌هایی که منافع آنان را تأمین می‌کند. این رفاه‌طلبی‌ها و افراط و تفریط‌ها، تعادل را از بین می‌برد.

بعضی از افراد محدودیت‌ها را به دلیل پای‌بندی به این حکم الهی می‌پذیرند و نشان می‌دهند که عقیده‌ی آن‌ها برایشان ارزشمند

است. چرا که با پذیرفتن آن عقیده، بعضی از مسائل دشوار را هم برای خودشان قبول می‌کنند و برای حفظ ارزش‌ها از برخی چیزها می‌گذرند. در بحث حجاب و بحث تعلیم و تربیت به‌ویژه در دوران نوجوانی، باید با روحیات و شرایط روانی دوره‌ی نوجوانی آگاه باشیم تا بتوانیم نقش تربیتی داشته باشیم. انسان‌ها، لایه‌های فکری متفاوتی دارند. از جمله برای بسیاری از فعالیت‌های روزمره و حتی برای تبلیغات اقتصادی کلان دنیا، از ظاهر و جسم زن بهره‌برداری می‌شود. مثلاً تبلیغاتی که در کشورهای غربی می‌شود، بیش‌تر با تکیه بر جنسیت زن است و با توجه به واکنش‌های جسمی او برنامه‌ریزی می‌کنند. در کشورهای غربی، از زن به عنوان یک وسیله و ابزار برای فروش اجناس استفاده می‌کنند، در صورتی که لاستیک ماشین، نیازی به تبلیغ از طریق یک خانم برهنه ندارد. جز این که می‌خواهند توجه بینندگان را به آن‌ها جلب کنند تا اجناس خودشان را به فروش برسانند.

چادر بهترین حجاب

محمدی: به محض این‌که در خصوص حجاب صحبت می‌کنیم، بحث چادر مطرح می‌شود. البته چادر بهترین حجاب است ولی نباید این‌گونه، که در بعضی مدارس هست، اجباری باشد. باید انواع حجاب را توضیح دهیم. حجاب فقط چادر نیست که احياناً اگر دست و پاگیر شد حساسیت ایجاد کند. اگر خانم‌ها بفهمند باید در چه حدی حجاب را رعایت کنند، مشکل ساز و دست و پاگیر نخواهد بود.

طالب‌نسب: چادر محدودیتی‌هایی دارد ولی چون پذیرفته‌ایم که مسلمان هستیم پس باید این محدودیت‌ها را هم بپذیریم. بعضی‌ها این محدودیت‌ها را می‌پذیرند و بعضی‌ها نمی‌توانند با آن کنار بیایند.

شکبیافر: اگر دختر جوانی در خصوص فایده‌ی حجاب از شما سؤال کند، چه جوابی به او می‌دهید؟

زارعی: بیش‌ترین فایده‌ی حجاب، امنیت است که برای رعایت‌کننده‌ی آن ایجاد می‌کند.

محمدی: حجاب برای رعایت‌کننده‌ی آن ایجاد امنیت می‌کند و به او آرامش روحی می‌دهد. معلم ما هم در این خصوص می‌گوید: ما که با این پوشش در جامعه ظاهر می‌شویم، نگاه‌ها به سمت ما کشیده نمی‌شود و باعث جلب توجه نمی‌شویم. اگر پوشش ما کامل نباشد، دیگران با نگاه‌های خود انرژی منفی را به ما منتقل می‌کنند، به‌طوری که بر روح و روان خودمان نیز تأثیر می‌گذارد. حجاب یک حریم است و بازدارنده‌ی نگاه هوسبازان، به‌طوری که باعث آرامش خاطر می‌شود.



زارعی:
بیش‌ترین
فایده‌ی
حجاب، امنیت
است که برای
رعایت‌کننده‌ی
آن ایجاد
می‌کند.



مهدیان:
چادر برای من
محدودیتی
ایجاد نکرده
و با آن به کوه
هم رفته‌ام



برعکس، بی‌حجابی که هر لحظه احساس می‌کند شاید مزاحمتی برایش ایجاد شود، پیوسته در اضطراب است.

مهدیان: وقتی حجاب را رعایت می‌کنیم مزاحمت در جامعه کاهش می‌یابد. برای مثال، وقتی در خیابان راه می‌رویم، برای آن کس که بی‌حجاب است مزاحمت بیش‌تری ایجاد می‌شود، اما کسی که با حجاب و وقار است مورد احترام هم قرار می‌گیرد. هم‌چنین با تعریف و تمجید مردم از بی‌حجاب‌ها، در جلسات و مناسبت‌ها، بی‌حجاب‌ها به‌طور ضمنی مسخره و تحقیر می‌شوند.

شکبیافر: شما خانم مهدیان مهم‌ترین فایده‌ی حجاب را در چه می‌بینید؟

مهدیان: در ایجاد آرامش و امنیت. **شیرخدايي:** در مورد فایده‌ی حجاب، کافی است آن را یک تکلیف الهی بدانیم و می‌دانیم هیچ حکمی از احکام خدا بدون حکمت نیست. از جمله این حکمت‌ها، این است که می‌خواهد ما را در کوتاه‌ترین مسیر به سر منزل مقصود برساند و به هر نسبت که به حکم الهی حجاب نزدیک‌تر باشیم و به آن بهتر عمل کنیم، قطعاً از ثمرات آن بیش‌تر برخوردار خواهیم شد و خلاصه هر کس به هر نسبتی که به احکام الهی توجه کند، به همان نسبت بهره‌مند می‌شود. اصولاً در جامعه‌ای که حریم‌های الهی حفظ شود، شخصیت زن مورد توجه قرار می‌گیرد نه ابعاد جنسیت و زیبایی اندام او.

خدا با قرار دادن این حکم، می‌خواهد بحث جنسیتی را در حریم خانواده‌ها محدود کند تا سلامت فردی که حجاب را رعایت می‌کند تضمین شود. مردی که نقطه‌ی مقابل او در جامعه است و سایر افرادی که با او ارتباط دارند نیز از چنین فضای سالم اجتماعی بهره‌مند می‌شوند. حتی وقتی خود اروپایی‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی را تفکیک کردند، میزان پیشرفت آنان در تمام زمینه‌ها از جمله اختراع و مسائل علمی و سایر زمینه‌ها افزایش یافت، چرا که آن امنیت خاطر و آرامش برقرار شد و فکر افراد به سمت هدفی که دنبال می‌کنند، معطوف گردید و دیگر کسی دنبال آن نبود که چه تیبی بزند یا مدت‌های طولانی پای میز آرایش بنشیند که خودش را با کیفیت مورد قبول دیگران آرایش کند.

شکبیافر: البته حجاب هم سلسله‌مراتبی دارد. قرآن اولین مرحله‌ی حجاب را از نوع بصری اعلام کرده است و به مردان و زنان می‌گوید تا چشمانشان را بیوشانند. به این ترتیب حیای چشم، که در قرآن به آن تأکید شده، اولین مرحله‌ی حجاب است.

ادامه دارد

ملاک من نیاز واقعی جامعه است

روش مواجهه استاد شهید مطهری (ره) با مسائل جدید

حجت الاسلام دکتر حسین سوزنجی
عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع)

تعبیر بهتر اسلام‌شناس متعهد بود. منظور از اسلام‌شناسی، واضح است، اما کلمه‌ی متعهد از دو حیث مد نظر است: یکی این که در مقابل برخی از اسلام‌شناسان سنتی که در برابر مسائل زندگی انسان‌ها و تحولات جامعه، احساس تعهد و مسئولیت نمی‌کنند و فقط به کار خود مشغول‌اند و به تعبیر شهید مطهری «کارشان فقط استهلاک سهم امام است»^۲.

یک حیث دیگر در مقابل مستشرقین و اتباع آن‌ها در کشورهای اسلامی است؛ یعنی پژوهشگرانی که هیچ تعهدی نسبت به اندیشه‌های اسلامی احساس نمی‌کنند و اسلام‌شناسی را به‌منظور یک مطالعه‌ی قوم‌شناسی انجام می‌دهند، نه یک دین حق که حقیقتی را برای انسان به ارمغان آورده است. در مقابل این دو طیف، اسلام‌شناس متعهد قرار دارد که دو مؤلفه‌ی اصلی‌اش این است که (اول) اسلام را چون حقیقت است قبول کرده و (دوم) خود را در قبال اسلام (معرفی صحیح و دفاع از اسلام و تبلیغ صحیح آن) مسئول می‌بیند.

این که می‌گوییم اسلام را چون حقیقت است قبول کرده دو بخش دارد، یکی درک عقلی از اسلام، دوم تفکیک اسلام از سنت‌های رایج.

بحث اول (که اسلام را چون حقیقت بود قبول کرده) به نظر خیلی سنگین‌تر، شدیدتر و مهم‌تر از بحث دوم است. مگر ما فکر می‌کنیم «اسلام» حقیقت نیست که قبولش کردیم؟ مسئله این است که ملتزم به لوازم این حرف بمانیم یعنی واقعاً از اسلام دفاع کنیم نه از سنت‌های رایج، یعنی نه از هر چه که به اسم اسلام وجود دارد؛ و واقعاً اسلام را یک درک معقول بدانیم.

مهم‌ترین سخن شهید مطهری در آن جاست که آزادی فکر، آزادی بیان و آزادی عقیده را مطرح می‌کند. ایشان این جمله‌اش هنوز هم برای من جمله‌ی سنگینی است. من جرئت نمی‌کنم این جمله را بگویم، می‌گویم من از پیدا شدن کسانی که علیه اسلام حرف می‌زنند ناراحت که نمی‌شوم هیچ، خوشحال هم می‌شوم. چون این‌ها موجب می‌شوند اسلام ضربات محکمی بخورد و در نتیجه صیقلی‌تر شود (کتاب پیرامون جمهوری اسلامی). جمله‌ی سنگینی است که حالا در شرایط سیاسی فعلی و در برابر حملات این طیف روزنامه‌ها، (مثلاً فصل‌نامه‌ی مهرنامه که نشریه‌ی جدیدی است) آیا واقعاً ما

اشاره

استاد شهید مطهری (ره) متعلق به جریان عقلانیت اسلامی است که با علمای نواندیشی هم‌چون امام خمینی (ره) و علامه طباطبایی (ره) شناخته می‌شود. این جریان فکری، منشأ و خاستگاه انقلاب اسلامی ایران بوده و از شاخصه‌های مهم آن عدم انفعال و مواجهه‌ی عقلانی با مسائل جدید تمدن امروز و اجتهاد پویاست. به‌مناسبت هفته‌ی بزرگداشت معلم و شهادت استاد مطهری (ره) متن پیاده شده سخنرانی مطهری پژوه فاضل، جناب حجة الاسلام والمسلمین دکتر حسین سوزنجی تقدیم می‌گردد.

بحث ما روش مواجهه‌ی شهید مطهری با مسائل جدید است. در این جا سه موضوع را می‌خواهم عرض کنم:

۱. ماهیت تفکر و شخصیت شهید مطهری چگونه بود؟
۲. شهید مطهری چگونه مسائل جدید را می‌دید؟
۳. شهید مطهری با چه روالی به حل مسائل جدید اقدام می‌کرد؟

موضوع اول

چند جمله از شهید مطهری یادداشت کردم که ماهیت تفکر و شخصیت شهید مطهری را نشان می‌دهد. این چیزی است که شهید مطهری درباره‌ی دیگران می‌گوید ولی منظور خودش است. در کتاب اسلام و مقتضیات، جلد یک، صفحه‌ی یازده: «برای روشنفکران مسلمان^۱ در عصر ما، که از نظر کیفیت زنده‌ترین طبقات اجتماعی می‌باشند و از نظر کمیت خوش‌بختانه قشر قابل‌توجهی به‌شمار می‌روند، مهم‌ترین مسئله اجتماعی، اسلام و مقتضیات زمان است، دو ضرورت فوری، مسئولیت سنگین و رسالت دشوار بر دوش این طبقه می‌گردد: یکی ضرورت شناخت صحیح اسلام واقعی و دیگری ضرورت شناخت شرایط و مقتضیات زمان و تفکیک واقعیات ناشی از تکامل علم و صنعت از پدیده‌های انحرافی و عوامل فساد و سقوط.»

در پاسخ به این سؤال که شخصیت شهید مطهری چگونه بود؟ باید گفت شهید مطهری به یک معنا روشنفکر اسلام‌شناس یا به



آمدن نیست، آمدن مکانی؛ پس چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ ما در بحث تلقی جسمانی از خدا چون یقین عقلی به بطلانش داریم، درنگ می‌کنیم؛ اما وقتی می‌گویند معاد جسمانی به این معنای اولیه ممکن نیست، چون افراد کار عقلی نکرده‌اند و به همان تلقی ظاهری بسنده می‌کنند، فلاسفه را تکفیر می‌کنند؛ آن وقت، مکتب تفکیک پیدا می‌شود و می‌گویند عقل فلسفی نمی‌رسد! مگر ما غیر از عقل فلسفی عقل دیگری داریم؟ عقلی که می‌خواهد تعقل کند حقیقت مطلب را بفهمد و می‌گوید اگر واقعاً مفهوم عرفی از معاد جسمانی محال بود، این را نمی‌پذیریم.

بحث معاد جسمانی از این زاویه شبیه بحث دست خداست، خدا نمی‌تواند دست داشته باشد، آیه هم بیاورید می‌گوییم یک معنای دیگر دارد. نمی‌گوییم پیامبر(ص) دروغ گفته است، بلکه صادق مصدق گفته و آن را می‌پذیریم، اما نه به این معنا که شما می‌گویید؛ و این که هنوز معنای صحیح آن را نفهمیده‌ام دلیل نمی‌شود که همین فهم عرفی که غلط بودنش را عقلاً اثبات کرده‌ام بپذیریم.

گفتیم مطلب دوم در بحث این که اسلام را چون حقیقت است قبول کرده، تفکیک اسلام از سنت‌های رایج بود. این‌جا مثال می‌زنم از مسائل عملی. یک چیزهایی در اسلام اهم است، اما برای ما چیزهای دیگری اهم است، چون ما بیش از آن که اسلام را به‌عنوان حقیقت قبول کرده باشیم، از زاویه‌ی آداب و رسومی که با آن‌ها خو گرفته‌ایم، قبول کرده‌ایم. مثلاً اگر بشنوید یک جوان حزب‌اللهی به کوه رفته و با افرادی آن‌چنانی رقصیده است، باز هم او را حزب‌اللهی می‌دانید؟ می‌گویید نه قطعاً دیگر او حزب‌اللهی نیست. حالا اگر او غیبت کند او را حزب‌اللهی می‌دانید؟ غالباً می‌دانند. یعنی غیبت کردن را موجب خروج از حزب‌اللهی بودن نمی‌دانند درحالی‌که الغیبه الشد من الزنا، الزنا هم اشد من الرقص! ببینید کدام مؤلفه در ذهن ما مهم است.

کتاب پاسخ‌های استاد به مسئله‌ی حجاب را بخوانید، این فضا را بهتر درک کنید. طرف حمله می‌کند به شهید مطهری و می‌گوید تو چرا با چادر مخالفت می‌کنی، چرا می‌گویی وجه و کفین آزاد است، چرا این‌ها را می‌گویی، و شهید مطهری به او حمله می‌کند که شما حقیقت را مخفی می‌کنید از ترس این مشکلات؟ اتفاقاً حقیقت را نگفته‌اید که این مشکلات در جامعه پیدا شده است.

یا در حماسه‌ی حسینی با این که شهید مطهری جداً طرفدار عزاداری است، تأییدهایی که شهید مطهری در عزاداری دارد تأییدات جدی است که باید عزاداری باشد، با آن همه تأیید ایشان در مقابل تحریفات می‌ایستد، آن قدر می‌ایستد که شخصی در روضه‌ای که می‌رود حال پیدا نمی‌کند، چرا؟ چون خیلی جدی با تحریفات درگیر شده است. البته یک مقدار هم تقصیر دوستان ماست که فقط خلاصه‌ی آثار را می‌خوانند که در آن‌جا روضه‌های شهید مطهری حذف شده و مقداری دغدغه‌ی جلوگیری از تحریفات بر دغدغه‌ی اصل عزاداری غلبه کرده است.

اما به هر حال، سنت‌های رایج میان ما خیلی انحراف دارد. شما چون دانشجو هستید زیاد وارد فضایش نشده‌اید، اگر روحانی بشوید

شهید مطهری به یک معنا روشنفکر اسلام‌شناس یا به تعبیر بهتر اسلام‌شناس متعهد بود



این که می‌گوییم اسلام را چون حقیقت است قبول کرده‌ایم دو بخش دارد، یکی درک عقلی از اسلام، دوم تفکیک سنت‌های رایج



می‌گوییم عیب ندارد، بگویند، حمله کنند؟ یا این که اگر بتوانیم جلوی این‌ها را بگیریم چاپ نشود چه قدر خوشحال می‌شویم؟

مثال دیگر در مباحث فلسفی بحث معاد جسمانی است. فلاسفه گفتند معاد جسمانی را باید بفهمیم نه این که چون خدا و پیغمبر گفته‌اند دیگر برای فهمش تلاش نکنیم. از اول این سینا با مسئله‌ی معاد جسمانی، که چه‌طور می‌شود این را حل کرد درگیر شده و معتقد است که براساس مبانی عقلی خود، نه تنها این مسئله قابل اثبات نیست، بلکه محال است و چون محال است فقط از این جهت که صادق مصدق سخنی را بیان کرده، می‌پذیریم که سخن او حتماً مفاد صحیحی دارد. یعنی می‌دانیم پیامبر خدا مطلب درستی گفته اما قطعاً این مفهومی که شما از آن فهمیدید نادرست است.

این آن قبول اسلام به‌عنوان حقیقت است. غالباً ما در مقابل این‌گونه مسائل می‌گوییم سخن قرآن است و دیگر چه نیازی به این بحث‌هاست؟ به تعبیر شهید مطهری در مقدمه‌ی جلد پنجم اصول فلسفه، قرآن گفته که بفهمیم یا نفهمیم؟ این معارف عمیق الهی آمده که ما بفهمیم و بپذیریم یا نفهمیم و بپذیریم؟ این حرف خیلی سنگین است، یعنی اگر شما نفهمیدی حقیقتاً پذیرش برای شما حاصل نشده و توهمش حاصل شده است.

معاد جسمانی را که می‌گوییم هنوز برخی حریم می‌گیرند اما به شما می‌گوییم خدا دست دارد، همه‌تان می‌گویید نه، خدا دست ندارد؛ خدا راه می‌رود، نه راه نمی‌رود؛ ولی قرآن می‌گوید «جل ربک و الملک صفا صفا» می‌گوید: «یدالله فوق ایدیهم». درست است؟ یدالله یعنی دست خدا، جل یعنی آمد. «یأتی ربک أو بعض آیات ربک» اصلاً این «بعض آیات» وقتی با «أو» در کنار «ربک» می‌آید، یعنی واقعاً «یأتی ربک»؛ دیگر نمی‌توانی بگویی این یأتی ربک یعنی یأتی آیات ربک، حالا این یأتی ربک یعنی چه؟ شما همه می‌گویید یأتی ربک قطعاً



**مقالات مجله‌ها
و سخنرانی
روشنفکران آخر
استدلالشان
این است:
درست است
اسلام این را
گفته، ولی... در
حالی که اگر
اسلام حقیقت
است، و دین
خاتم این را
گفته، دیگر این
ولی‌ها وجهی
ندارد**

مثل علم و جهاد و... مصلح بسیار کم داشته‌ایم». این همان دغدغه است که مصلح باید اسلام را درست معرفی کند. با این جمله در جای دیگر کتاب ده گفتار، که از کوبنده‌ترین جمله‌های شهید مطهری است: «آن‌هایی که در منبرها شنیده‌اید که می‌گویند امام زمان بیاید یک مشت شیعه را نجات دهد، یک مشت شیعه دروغ است، یک مشت شیعه که قائلانق‌ترین مردم دنیا هستند، امام زمان حامی این‌ها نیست. او مصلح کل عالم است... فعلاً لازم نیست دنبال این باشیم تا کسی را که مسلمان نیست، مسلمان کنیم. البته منتهای آرزو این است ولی آن چیزی که در درجه‌ی اول لازم است این است که الآن ما مسلمان‌ها، نمازخوان‌ها، روزه‌گیرها و زیارت‌روها و حج‌روها فکر دینی خود را که به حال نیم‌مرده درآمده است زنده کنیم... باید اعتراف کنیم حقیقت اسلام در مغز و روح ما موجود نیست بلکه این فکر اغلب در مغزهای ما به صورت مسخ شده موجود است: توحید ما، نبوت ما، امامت و ولایت ما، معاد ما، همه‌ی دستورات اسلامی مثل صبر و زهد و تقوا و توکل در ذهن ما مسخ شده است. به جرئت می‌گویم غیر از چهار تا مسئله‌ی فروع، آن هم در عبادات و چند تایی هم در معاملات، از این‌ها که بگذریم، دیگر فکر درستی درباره‌ی دین نداریم.»

این جملات خیلی سنگین است. واقعاً غیر از شهید مطهری هرکس این‌ها را می‌گفت، تکفیرش کرده بودیم. ایشان می‌گوید همه‌چیز غلط و دارای مبنای غلط است. حالا وظیفه داریم و باید اصلاح کنیم ولو این که انواع فحش‌ها را بخوریم و شما می‌بینید شهید مطهری در زمان خودش نه در بین حوزوی‌ها طرفدار چندانی داشت نه بین دانشگاهی‌ها. الآن داریم از شهید مطهری حمایت می‌کنیم.

ببینید حوزوی‌ها درباره‌ی مسئله‌ی حجابش چه جنجالی راه انداختند. هنوز بعضی حوزوی‌ها هستند که از شهید مطهری به دلیل تألیف «مسئله‌ی حجاب» و «حماسه‌ی حسینی» اش بدشان می‌آید. در دانشگاه هم به قول آقای دکتر حداد عادل وقتی شریعتی صحبت می‌کرد حسینی‌های ارشاد پر می‌شد. حداقل ۳۰۰ نفر حاضر می‌شدند. آقای مطهری که می‌رفت صحبت کند بیست تا سی نفر می‌ماند.^۲ اگر سخنران باشید درک می‌کنید وقتی جمعیت ۳۰۰ نفری بیست، سی نفر شوند دیگر نمی‌توانید صحبت کنید. خیلی اخلاص و تقوا می‌خواهد.

ملاک شهید مطهری برای طرح مسائل آن‌چنان که در مقدمه‌ی «عدل الهی» می‌گوید این است: «ملاک من نیاز واقعی جامعه است». حالا من این‌ها را اضافه می‌کنم «نه شهرت و با کلاس بودن». مثال بارز این موضوع آن است که شهید مطهری داستان راستان را بعد از اصول فلسفه نوشت، در مقدمه‌ی داستان راستان می‌گوید به من می‌گفتند تویی که اصول فلسفه نوشتی نباید داستان راستان بنویسی. مقدمه‌اش خیلی مقدمه‌ی مهم و استراتژیکی است. یعنی شهید مطهری دارد یکی از ابعاد شخصیت خودش را آن‌جا بروز می‌دهد. ملاک نیاز جامعه است ولو کلاس کار من پایین بیاید.^۳

و منبر هم بروید و بعد از منبر شما یک مداح روضه‌ی دروغ بخواند چه می‌کنید؟ شهید مطهری می‌گوید علما وظیفه دارند نهی از منکر کنند؛ اما وقتی رفتی در گود قرار گرفتی خیلی سنگین است که کسی را آن‌جا مذمت کنی. من چند وقت بالا منبر گفتم فلان ادبیات غلط است. دقیقاً بعد از منبر من مداح رفت با همان ادبیات روضه خواند! شما وقتی درگیر مطلب شوید می‌فهمید کار ساده‌ای نیست که شهید مطهری راحت حمله می‌کند، یعنی در عین این که عزاداری را حفظ می‌کند سنت‌های غلط عزاداری را نفی می‌کند.

این مدل فکر شهید مطهری است. دارد این‌طور راجع به اسلام می‌اندیشد. درک عقلی از اسلام داشتن، مؤلفه‌های مهمش داشتن شجاعت و جسارت است. یعنی به شجاعت و جسارت نیاز دارد. شجاعت موجب می‌شود بحث آزادی فکر مطرح شود و هرکس بخواهد شبیه کند متفکر شجاع از آن نمی‌ترسد. از بیان حقایق خجالت نمی‌کشد. نمونه‌ی بارز بحث تعدد زوجات و ازدواج موقت در کتاب نظام حقوق زن در اسلام است. آقای هاشمی گلپایگانی می‌گفت اگر توانستید یک خانم را راجع به تعدد زوجات قانع کنید! نه این که زن دوم بگیرید. خانم‌های ما هم در این بحث مخالفت می‌کنند و می‌دانیم حریفشان نمی‌شویم.

همین الآن در مجلس شورای خودمان در مخالفت با تعدد زوجات چه قدر دنبال لایحه‌اش هستند، یعنی در این فضا که مذهبی‌هایش شدیداً مخالفانند می‌روید تا دفاع کنید و بگویید تعدد زوجات بهترین کار است و ازدواج موقت راهکار اصلی است. گفتن این‌ها خیلی جسارت می‌خواهد، این جسارت مهم‌تر از مقابل غرب‌زده‌ها ایستادن است. یکبار در مقابل غرب‌زده حرف می‌زنی، یکبار به مذهبی‌ها می‌گویی نه شما هم سنت‌های رایج را کنار بگذارید. همه‌اش به این برمی‌گردد که ته دلت قبول کرده باشی که اسلام حقیقت است. ما ته دلمان قبول نمی‌کنیم. می‌گوییم حالا اگر این کار نشود شاید مشکل پیش نیاید. مقالات مجله‌ها و سخنرانی روشنفکران آخر استدلالشان این است: درست است اسلام این را گفته، ولی... در حالی که اگر اسلام حقیقت است، و دین خاتم این را گفته، دیگر این ولی‌ها وجهی ندارد.

محور دوم این که خودش را در قبال اسلام و معرفی صحیح اسلام مسئول می‌دید، در کتاب اسلام و مقتضیات زمان، این حدیث را نقل کرده و شرح داده که: «إذا ظهرت البدع فعلی العالم أن يظهر علمه ولا فعلیه لعنة الله» اگر خداوند گفته فعلیه لعنة الله، یعنی اگر این عالم حقیقت را می‌داند و اظهار نمی‌کند، علیه لعنة الله. اگر عالم شدی و اظهار نکردی، لعنت خدا بر توست و اگر یادتان باشد ایشان این حدیث را شرح می‌دهد و می‌گوید این‌ها به تعبیر ما انسان نیستند، ملعون‌اند. چه قدر سنگین است، خیلی از علما ملعون‌اند. مضمون حدیث این است و باید آن را باور و درک کرد.

در این فضاست که ایشان داد می‌زند چرا ما مصلح کم داریم؟ در ده گفتار می‌گوید: «چرا با وجود فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در اسلام و داشتن شخصیت‌های مبرز در سایر فرایض اسلامی

این که آقا فرمود آقای مصباح جای شهید مطهری است من فکر می‌کنم این حیثیت مدنظر است. خود ایشان در سخنرانی امسال گفت هیچ کس جای شهید مطهری نیامده است، درحالی که خودشان گفته بود آقای مصباح جای آقای مطهری است چون آقای مصباح به لحاظ فلسفی شخصی است که طرفدار دارد، مقبولیت دارد، تا حدی که کسی مثل آقای کدیور به من می‌گفت کاش آقای مصباح در فلسفه می‌ماند، اما آقای مصباح احساس کرد الان باید وارد گود بشود، انواع فحش‌ها را هم تحمل کرد چون خودش را در قبال معرفی صحیح اسلام مسئول می‌دید.

در کتب شهید مطهری ملاک نیاز واقعی جامعه است نه پسند جامعه. کتاب آزادی معنوی مقارن سال‌های ۴۹-۴۸ است که اوج حضور شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد است و در جامعه‌ای که شریعتی اسلام اجتماعی را مطرح می‌کند، فضای مارکسیستی حاکم است، پسند جامعه از اسلام، اسلام اجتماعی را می‌خواهد، شهید مطهری اصرار دارد بگوید آزادی معنوی علاوه بر آزادی اجتماعی؛ هجرت و جهاد هم معنوی دارد و هم اجتماعی؛ بحث عبادت و دعا را مطرح می‌کند؛ یعنی وقتی همه می‌گویند اسلام مسائل اجتماعی است. ایشان می‌گویند نه، اسلام فقط مسائل اجتماعی نیست مسائل معنوی‌اش مهم‌تر از مسائل اجتماعی است، هرچند جامعه این‌ها را نمی‌پسندید.

مسئله‌ی دیگر این بود که ایشان به آن‌چه همه به آن می‌پردازند نمی‌پرداخت، آن‌جایی که کسی به آن نمی‌پرداخت وارد می‌شد. در پاسخ به مسئله‌ی حجاب می‌گوید کاش یکی از صدها تن که کارشان استهلاک سهم امام است می‌آمد یکی از این ده‌ها وظیفه‌ای را که من بر دوش گرفتم برمی‌داشت که من مجبور نشوم در همه‌ی عرصه‌ها وارد بشوم.

نمونه‌ی بارز دیگرش در بحث انقلاب اسلامی است. ایشان می‌آید تهدیدهای انقلاب را مطرح می‌کند تا می‌رسد به استقلال و می‌گوید استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی و سپس می‌رود سراغ استقلال فرهنگی، همین تعبیری که آقا می‌گوید ته‌اجم فرهنگی، آقا کی می‌گوید ده‌های هفتاد، شهید مطهری کی گفته؛ وقتی که هنوز انقلاب به ثمر نرسیده یا همان روزهای اول انقلاب است. ایشان در سخنرانی‌هایش زیاد به استقلال سیاسی و اقتصادی نمی‌پردازد، در صورتی که آن موقع دغدغه‌ی اصلی استقلال سیاسی و اقتصادی بود و تمام نظام درگیر آن مسائل بود. نمی‌گوید این مهم نیست، می‌گوید همه درگیری آن را دارند، آن‌جا که خالی مانده من باید پرنشک کنم. این‌ها با شهرت‌طلبی مخالف است با پسند جامعه مخالف است.

یا این که با التقاطیون درگیر می‌شود، بدون هیچ ملاحظه‌ای حتی با هم مسلکی‌ها یا بهتر است بگویم با هم جبهه‌ای‌ها. وقتی دغدغه‌اش این است که نیاز واقعی جامعه را مطرح کند، ملاحظه‌ی هیچ را نمی‌کند. شهید مطهری با بازرگان رفیق صمیمی است. بازرگان پای شهید مطهری را به انجمن مهندسی باز می‌کند ولی همین شهید مطهری کتاب راه طی شده بازرگان را در همان جلسات

نقد می‌کند. به آن‌ها برمی‌خورد. می‌گویند نویسنده‌اش نیست چرا نقد می‌کنی می‌گوید کتاب که منتشر شد خودش هم نباشد مهم نیست، رفیق هستند اما می‌گویند این‌جا اسلام را دارد اشتباه معرفی می‌کند، من کوتاه نمی‌آیم. یا مقدمه علل گرایش به مادیگری، تحت عنوان ماتریالیسم در ایران مرز را جدا می‌کند. زمانی که همه می‌گفتند فعلاً دشمن مشترک شاه است. مجاهدین هم با شاه می‌جنگیدند، حزب‌اللهی‌ها هم با شاه می‌جنگیدند، همه می‌گفتند این‌ها هم جبهه‌ای ما هستند، شهید مطهری می‌گفت هم جبهه‌ای نداریم.

این نکته‌ی مهمی است که معیار وحدت و هم‌جبهه‌ای بودن چیست؟ همین شهید مطهری در مقدمه‌ی امامت و رهبری، وحدت شیعه و سنی را مطرح می‌کند. اگر آرمان مشترک شد ما هم جبهه‌ای داریم، سعی می‌کنیم دعوا راه نیفتد، اما اگر آرمان مشترک نشد ولو اقدامات مشترک باشد ما مرزمان را جدا می‌کنیم، با مارکسیست‌های اسلامی آرمان مشترک نبود، اگرچه اقدام مشترک بود، سرنگونی شاه.

موضوع دوم

تا این‌جا درباره‌ی شخصیت فکری شهید مطهری گفتیم، حالا این شخصیت می‌خواهد سراغ مسائل جدید برود. ایشان مسائل جدید را می‌دید و با مسائل سنتی هم برخورد می‌کرد (که آن را در مدل شخصیت بحث کردم). در مسائل جدید، شهید مطهری دارای مؤلفه‌های خیلی بارز است، به این شرح:

۱. یک مؤلفه تفکیک پیشرفت زمان از انحطاط آن است. این یکی از سخنان سنگین شهید مطهری است. دعوی ما با دوستان غرب‌شناس سر همین مسئله است که زمانه یک حیثیات پیشرفتی دارد، یک حیثیات انحطاطی، به طوری که نه کاملاً بد و نه کاملاً خوب است. اگر کسی به «مدرنیته» قائل است، یعنی همه‌چیز نو خوب است مرتکب یک اشتباه بنیادی شده است و اگر هم کسی قائل است که همه‌چیز غرب بد است باز هم دچار اشتباه استراتژیک شده است. هم آن‌هایی که می‌گویند همه‌اش بد است و هم آن‌ها که می‌گویند همه‌اش خوب است خواسته‌اند خود را از هر مواجبه‌ای راحت کنند و عملاً در برابر غرب تسلیم شده‌اند.

من در نقدی که به آقای نصیری نوشتم گفتیم اتفاقاً این‌هایی که می‌گویند همه‌اش بد است بیشتر غرب‌زده می‌شوند تا آن‌هایی که مثل شهید مطهری تفکیک می‌کنند. این‌ها چون می‌گویند همه‌اش بد است، دیگر نمی‌توانیم خوب و بد را جدا کنیم فعلاً چاره‌ای جز اکل میته نیست، همه‌اش را می‌گیریم، حالا این حیوان مرده گوسفند باشد یا گربه، مرده است، دیگر فرق نمی‌کند. ولی وقتی گفتی حیوانات یک عده حلال گوشت‌اند و یک عده حرام گوشت. حلال گوشت‌هایش هم خیلی کم پیدا می‌شود و... می‌دانید، البته تفکیک خیلی سخت است، این را مفصلاً در اسلام و مقتضیات خواندید و در مواجبهات شهید مطهری یک مبناست.

۲. مطلب دیگر تفکیک حق و باطل در هر مسئله است، یعنی

اگر کسی به «مدرنیته» قائل است، یعنی همه‌چیز نو خوب است مرتکب یک اشتباه بنیادی شده است و اگر هم کسی قائل است که همه‌چیز غرب بد است یا ز هم دچار اشتباه استراتژیک شده است. هم آن‌هایی که می‌گویند همه‌اش بد است و هم آن‌ها که می‌گویند همه‌اش خوب است خواسته‌اند خود را از هر مواجبه‌ای راحت کنند و عملاً در برابر غرب تسلیم شده‌اند.





تمام انحرافات انسانی ناشی از این است که یک نقطه‌ی قوت دچار انحراف می‌شود و علاجه‌ی این است که آن نقطه‌ی قوت را در همان مسئله نشان دهند تا شخص منحرف برگردد؛ شهید مطهری در انسان کامل نیز خیلی زیبا از این روش استفاده می‌کند

این جمله‌ی حضرت امیر که باطل محض نداریم، حق محض هم نداریم خیلی مهم است. حق محض نداریم پس علی کیست؟ باطل محض هم نداریم پس معاویه کیست؟ این سخن را خود علی می‌گوید و خیلی سنگین است. یعنی توجه کن علی را لباس‌های باطل می‌پوشاند تا مردم را علیه او برانگیزانند. معاویه به حق‌هایی متمسک می‌شود که مردم را دور خودش جمع می‌کند، فکر نکن این مسئله فقط درباره‌ی خوارچ مشکلی پیدا می‌شود، نه. همیشه حق و باطل درهم آمیخته‌اند و سپاه حق و باطل کاملاً از هم جدا نشده‌اند. این مطلب خودش چند نکته‌ی کاربردی دارد. یکی این که هر باطلی در عالم پیدا می‌شود. از حقی استفاده می‌کند. هر باطلی را که می‌خواهی بکوبی توجه کن به ابعاد حقی که در آن آمیخته است. شهید مطهری علل گرایش به مادگیری را می‌نویسد و می‌گوید سنگر قهرمانی را ما از دست دادیم، یعنی این باطل‌ها روی سنگر قهرمانی سوار شدند و چون روی آن سوار شدند خیلی مشتری پیدا کردند، می‌گوید خشونت‌های کلیسا موجب شد دین در نزد مردم بدجلوه کند

دوم استفاده از نقاط قوت برای رفع نقاط ضعف. باطل محض در عالم نداریم، هرچه می‌رسد آمیخته است. مهم‌ترین روش برای ضربه‌زدن به باطل، استفاده از نقاط قوت است. جایی که شهید مطهری خوب از این بحث استفاده کرده در رهبری نسل جوان است، می‌گوید: وضعیت جوانان چگونه است، از نظر خودشان مجسمه‌ی هوش و آرمان‌خواهی و علم‌جویی و آزادی‌خواهی هستند، از نظر دیگران خام و مغرور و شهوت‌پرست و فاسق، اما واقعاً چگونه‌اند؟ ایشان نشان می‌دهد که چگونه تمام نقاط ضعفشان ناشی از انحراف در یک حق است. فکر کردید خیلی شکاک‌اند، این‌ها دنبال حقیقت‌اند. چون شما حقیقت را عرضه نکردید و مارکسیست‌ها مدل فکری عرضه کردند آن‌ها مارکسیست می‌شوند. می‌گویید آن‌ها همه چیز را به هم می‌ریزند و آرمان‌خواه‌اند. چون آرمان را عرضه نکردید، این‌ها دنبال این هستند که به وضع موجود بسنده نکنند. همه ضعف‌های نسل جوان را نشان می‌دهند پس نقطه‌ی قوت آن‌ها چه بوده و چرا دچار انحراف شده‌اند؟ تمام انحرافات انسانی ناشی از این است که یک نقطه‌ی قوت دچار انحراف می‌شود و علاجه‌ی این است که آن نقطه‌ی قوت را در همان مسئله نشان دهند تا شخص منحرف برگردد.

شهید مطهری در انسان کامل نیز خیلی زیبا از این روش استفاده می‌کند و می‌گوید قدرت می‌خواهی؟ البته قدرت خوب است اما اولاً فقط قدرت خوب نیست و ثانیاً قدرت هم این که تو می‌گویی نیست. محبت می‌خواهی البته محبت خوب است اما فقط محبت خوب نیست و محبت حقیقی هم این نیست. این مدل فکری شهید مطهری است. ما وقتی با آن‌ها مواجه می‌شویم می‌گوییم مارکسیست‌ها بی‌دین‌ها فلان فلان شده‌ها، اما شهید می‌گوید مارکسیست‌ها دنبال عدالت‌اند و عدالت چیز خیلی خوبی است اما عدالت این نیست و فقط هم عدالت نیست. این مدل خیلی زیبایی است، این است که طرف جرأت می‌کند و می‌گوید

من از پیدایش مخالف ناراحت نمی‌شوم، خوشحال هم می‌شوم چون نشان می‌دهم هر حرفی طرف می‌زند، قوی‌ترش را اسلام دارد.^۷

خلاصه باطل محض نداریم. باید ببینیم چه دیدگاهی چه کسانی را جذب کرده است و باید یک دیدگاه‌شناسی داشته باشیم و یک مخاطب‌شناسی. برای رهبری نسل جوان این یک ضرورت است. ببینیم مخاطب چه ویژگی‌هایی دارد و دیدگاهی که او را جذب کرده چه ویژگی‌هایی. مثلاً آن‌ها مارکسیسم را به صورت یک ایدئولوژی ارائه کرده‌اند ولی، نیامده‌ایم اسلام را به صورت ایدئولوژی ارائه کنیم، هم‌چنین جایگاه تفکرش را و این که اسلام چه ویژگی مثبتی دارد؟ و آیا جوان‌ها دچار شبهه‌اند یا دغدغه‌ی حقیقت‌جویی دارند؟ دچار کفرند یا آرمان‌خواه‌اند؟ ولنگارند یا آزادی‌خواه‌اند؟

۳. سوم پذیرش اشتباهات گذشتگان و هم مسلکان از طرفی و توجه به ابعاد مثبت در سخن مخالفان از طرف دیگر است. مثلاً موضعی که در بحث زن می‌گیرد جالب است. در کتاب حماسه‌ی حسینی به مناسبتی وارد این بحث می‌شود که اسلام در خصوص زن به دنبال انسان گران‌بهاست. ما غالباً به گونه‌ای بحث می‌کنیم که زن در گذشته حرمت داشت و امروز فقط مورد نگاه ابزاری قرار می‌گیرد؛ گویی در گذشته زن مطلقاً خوب و اکنون مطلقاً بد است.

اما شهید مطهری انصاف را رعایت می‌کند. می‌گوید زن در گذشته شی گران‌بهاست، نه انسان گران‌بها، یعنی بپذیریم گذشتگان ما خیلی از ابعاد انسانی زن را نادیده گرفتند ولو هم مسلک خودمان بودند و خیلی از کارهایشان هم خوب بوده است. غربی‌ها به وضع سنتی ما حمله می‌کنند و می‌گویند شما با زن چنین و چنان کردید و شهید مطهری می‌گوید بله یک کارهایی کردند برخی‌اش هم غلط بوده ولی لاقلاً زن را گران‌بها می‌دانستند، امروزه هم برخی ابعاد انسانی زن مورد توجه واقع شده، اما به نحوی که او را به انسان بی‌بها تبدیل کرده است.

شهید مطهری هم اشتباهات و هم محاسن مخالفان را می‌گوید. راسل معروف‌ترین فیلسوف ملحد و طبیعتاً از دشمنان درجه‌ی اول شهید مطهری است. شهید مطهری در کتاب مسئله‌ی شناخت، یک‌جا مطلبی از راسل نقل می‌کند و می‌گوید این معارف تجربی ارزش علمی دارند نه ارزش نظری و چنان‌که راسل تعریف و تمجید می‌کند که انسان فکر می‌کند از مریدان راسل است.

ممکن است اعتراض کنیم که راسل کافر است چرا این قدر تحویلش می‌گیری؟ پاسخ این است که راسل دشمن من است اما نکته‌ی خوبی گفته و حق و حکمت را از دهان کافر می‌گیرد، چنان‌که در فریضه‌ی علم گفته بود. در سیره‌ی نبوی می‌گوید این غربی‌ها به متدلوژی توجه کردند و آن را خوب ارزیابی می‌کند. بعد می‌گوید سیره‌ی عملی در اسلام نیز منطقی شبیه متدلوژی غربی‌هاست.

ثمره‌ی این مواجهه آن است که مخاطب می‌گوید شهید مطهری شخص منصفی است و می‌شود به حرفش گوش داد، زیرا نمی‌خواهد حرف خودش را به من تحمیل کند. او نمی‌خواهد از هر چیزی دفاع کند و دنبال حقیقت است.

موضوع سوم

شهید مطهری با چه روالی به حل مسائل جدید اقدام می‌کرد؟ این را از دو زاویه می‌توان بررسی کرد: یکی در قبال موضوعی که پیش می‌آمد، یکی هم مخاطبی که در جامعه دچار مشکل شده است. منظور من این است که آن مصلح بودنش یکبار از حیث اندیشه‌هاست و یکبار در اصلاح اجتماعی و این که جامعه را چگونه درست کنیم؟ اگر افراد دچار مشکل فکری شدند چگونه حلش کنیم، این یک روال فکری شهید مطهری است و یکبار جدای از مشکل فکری افراد اصلاً ما جامعه را چگونه اصلاح کنیم و مخاطبان را چگونه؟

الف) از حیث اندیشه‌ها، باید گفت چرا کسی دچار شبهه می‌شود، زیرا دچار تعارض شده است. مثلاً می‌گوید اگر اسلام طرفدار مرد نیست، چرا ارث مرد را دو برابر قرار داده است؟ اسلام گفته زن و مرد مساوی‌اند اما ارث مرد دو برابر است. این دو را ناسازگار می‌بیند و می‌گوید این درست نیست. اگر حق و حقیقت این گونه است چرا فلان حکم اسلام آن گونه است؟

اساساً وقتی شما با یک تعارض مواجه می‌شوید، در مواجهه‌ی با تعارض منطقاً یکی از این دو تا است: یا یکی از طرفین باطل است یا تعارض ظاهری است (یعنی به ظاهر می‌بینی این طرف و آن طرف ناسازگار است، اما در بررسی عمیق تعارضی نمی‌ماند). مثلاً یکبار حکم به بطلان می‌دهند و می‌گویند ارث زن نصف مرد است، اما اسلام می‌گوید زن و مرد مساوی‌اند، پس دروغ گفته، این یک مدل بررسی مسائل است، یک مدل هم این است که تعارض را ظاهری می‌داند و راهکار «جمع هر دو» می‌دهد: هم حقوق متساوی را قائل است و هم ارث زن نصف مرد است. منتها می‌گوید معنای تساوی این گونه که تو فکر می‌کردی نیست. این «تشابه» است و معنی «تساوی» این طور است و سپس با توضیحاتی که می‌دهد معلوم می‌شود که اگر ارث زن نصف مرد باشد کاملاً با تساوی سازگار است و این تعارض ظاهری است و عمیقاً مفهوم آن را روشن می‌کند. راهکار شهید مطهری غالباً این چنین بود.

برای رسیدن به این راهکار انسان باید باور کند که اسلام حقیقتی است که ۱۴۰۰ سال پیش نازل شده و در وحی و نبوت این مطلب قطعی است. بالای نود درصد شبهات جامعه یا شبهه در اصل نبوت و یا شبهه در ختم نبوت است، چگونه؟ مثلاً یک بی‌حجاب شبهه‌اش یا در اصل نبوت است یا در ختم نبوت، ربطش این است که اولاً این‌هایی که در اسلام آمده خود واقعاً گفته‌ی خداست؟ نبوت این است که واقعاً هر آنچه در دین اسلام آمده سخن خداست، اگر سخن خدا باشد قطعاً صادق است. یک عده می‌گویند بله، خدا گفته اما برای امروز نگفته، برای ۱۴۰۰ سال پیش گفته است و امروز باید خدا سخنان دیگری می‌گفت! این شبهه مربوط به ختم نبوت است. ختم نبوت یعنی آنچه ۱۴۰۰ سال پیش گفته شده الان هم هست. شهید مطهری این دو تا یعنی اصل و ختم نبوت را جدی قبول می‌کند، آن‌گاه درصدد جمع بین علم و دین برمی‌آید.^۸ آقای دکتر سروش یک اشکالی بر کتاب نظام حقوق زن در

اسلام می‌گیرد و می‌گوید آقای مطهری آیا واقعاً توانستی اثبات کنی روال این طوری است یا نتوانستی اثبات کنی، اگر نتوانستی اثبات کنی که کتابت به درد نمی‌خورد، اگر نتوانستی اثبات کنی پس پیامبر به درد نمی‌خورد. یعنی تو با عقل خودت تمام مسائل شرعی را حل کردی. و ایشان (سروش) معتقد است دفاع عقلانی از احکام شریعت کاملاً کار عبثی است. مثلاً شهید مطهری در کتاب نظام حقوق زن در اسلام از بحث‌های روان‌شناسی استفاده می‌کند. پس اگر این مسئله با روان‌شناسی اثبات شود چه نیازی به نبوت است؟

جواب این است که شهید مطهری اول نبوت و ختم نبوت را پذیرفته است و پیشاپیش قبول کرده که حتماً طلاق دست مرد است و حتماً ارث زن نصف مرد است. منتها به شما نشان می‌دهد این تعارضی که احساس کردی، یک تعارض ظاهری است و توضیح می‌دهد در حد همین علمی که شما داری، من بر این علم مسلط می‌شوم با همین علم به تو نشان می‌دهم تعارضی در کار نیست و با این توضیح علمت را عمیق می‌کنم. من نیادم اثبات کنم ارث زن نصف مرد است، من از اول قبول کردم ارث زن نصف مرد است چون نبوت را قبول کردم، ختم نبوت را هم قبول کردم، اما به تو نشان می‌دهم اشکالات تو اغلب بی‌مورد است و وارد نیست. شهید مطهری با درک عقلی‌ای که برای خودش جا افتاده است این طور به اشکال گیرنده پاسخ می‌دهند.

در بحث علم و دین چه کار باید بکنیم. یک روش، روش آقای بازرگان است که ثمرات و حقایق علم را در متون دینی جست‌وجو می‌کرد و در کتاب‌هایش مثلاً می‌گفت اسلام اثبات کرده زمین کروی است، طبق این آیه‌ی قرآن: «بالمشارق والمغرب». سخن این است که اگر فردا اثبات شد یکی از این حرف‌ها غلط است چه کار می‌کنی چون علوم تجربی متغیر و متحول‌اند. مدل دیگر در بحث علم و دین رویکرد آقای سروش است. دین ربطی به علم ندارد. زندگی‌مان با علم می‌گردد، و دین امر مقدسی برای خلوت و تنهایی است. باید در عرصه‌های زندگی و سیاست جدی بود، بدون دخالت دین و دین باید مقدس بماند.

شهید مطهری چه کار می‌کند؟ می‌رود مبانی‌اش را درست می‌کند، آن‌گاه با مبانی وارد علم می‌شود. یعنی اول مبانی معرفتی را درست می‌کند، می‌داند کجا چه قدر باید از علوم تجربی استفاده کند و می‌داند علوم تجربی مطلق نیستند و کاملاً هم به درد نخور نیستند و مبانی آن‌ها را، که عمدتاً مبانی فلسفی است با مبانی دین بررسی می‌کند.

ب) از حیث اصلاح اجتماعی، ایشان در این زمینه دو بیان اصلی دارد یکی در کتاب ده گفتار (سخنرانی سازمان روحانیت) است که می‌گوید اصلاح سازمان بر اصلاح فرد مقدم است و نمونه‌ی این نگاه همان تلاش امام خمینی (ره) برای ایجاد انقلاب اسلامی و تغییر حکومت است. مطلب دیگر را در مقدمه‌ی داستان راستان گفته که اصلاح توده‌ها بر اصلاح سران جامعه مقدم است و بعداً در مقدمه‌ی سیره‌ی نبوی از این سخن نتیجه گرفته است که باید در

یک عده می‌گویند بله، خدا گفته اما برای امروز نگفته، برای ۱۴۰۰ سال پیش گفته است و امروز باید خدا سخنان دیگری می‌گفت! این شبهه مربوط به ختم نبوت است. ختم نبوت یعنی آنچه ۱۴۰۰ سال پیش گفته شده الان هم هست. شهید مطهری این دو تا یعنی اصل و ختم نبوت را جدی قبول می‌کند، آن‌گاه درصدد جمع بین علم و دین برمی‌آید





جامعه به ایجاد موج زنده بپردازیم نه ایجاد موج بزرگ. جمع دو سخن مذکور نیازمند تأمل بیش‌تری است که باید در مجال دیگری دنبال شود.

پی‌نوشت

۱. اصطلاح روشنفکر در ادبیات شهید مطهری، با دو معنا بحث شده است. این‌جا با نگاه کاملاً خوش‌بینانه آمده، هم‌چنین در چند جای دیگر، از جمله در کتاب ده گفتار، آن‌جا که راجع به سازمان روحانیت بحث می‌کند و می‌گوید مراجعی که می‌خواهند روشنفکرانه مسائل را بررسی کنند با این مشکلات مواجه بودند، یعنی بارش را آن‌جا هم مثبت می‌بینند. دو سه‌جا هست که روشنفکری را به معنی روشنفکرمانی و ادا درآوردن می‌آورد. در اسلام و مقتضیات می‌گوید روشنفکری... روشنفکری معتزلی. لب مسئله روشنفکری در ادبیات شهید مطهری دغدغه‌ی مسائل جدید را داشتن است. شهید مطهری در جمله‌ای که من خواندم می‌خواهد بگوید آن دغدغه‌ی مسائل جدید زمانی دغدغه‌ی درستی خواهد بود که بیاید روی اسلام‌شناسی عمیق سوار شود و گرنه می‌شود به قول خودش روشنفکری... یا روشنفکری معتزلی یا روشنفکری سلاطین عرب که مثلاً روزه را حرام کردند. این سه مورد روشنفکری را ایشان به معنی مذموم به‌کار برده است.

۲. پاسخ‌های استاد به مسئله‌ی حجاب.
۳. در مقایسه‌ی شهید مطهری با شریعتی باید گفت: «ادبیات شهید مطهری ضعیف نیست، اما ادبیات شریعتی جذاب است یعنی احساسات را شدیداً تحریک می‌کند، اما شهید مطهری خودش را به‌عنوان یک متفکر عرضه می‌کند. لذا بحثش چون احساساتی نیست، آن قدر جذابیت ندارد. در کتاب شهید مطهری و روشنفکران نامه‌ای از ایشان آمده در باب این که چرا از حسینیه‌ی ارشاد بیرون می‌آید. می‌گوید یک عده می‌خواهند در این‌جا موج‌سازی راه بیندازند، من می‌خواهم حسینیه‌ی ارشاد را بزرگ‌ترین دانشگاه خاورمیانه بکنم. می‌خواهم این‌جا جریان معرفی اسلام را سامان بدهم، نمی‌خواهم این‌جا را فضای احساسات و موج بکنم.

۴. من تازگی‌ها وارد بحث‌های سیاسی می‌شدم. از آن طرف پروژه‌ی علم دینی را برای پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی انجام داده‌ام که برخی‌هایشان از آن خوششان آمده بود. یکی از آن‌ها می‌گفت حیف است که دیگر تو وارد این عرصه‌های سیاسی بشوی. یعنی وقتی به حوزه‌ی نیاز واقعی جامعه وارد بشوی می‌گویند تو که حرفت آن قدر محکم است حیفی که...

۵. برای تفاوت این دو مثالی می‌زنم. در انتخابات سال ۸۴ یک هاشمی داشتیم یک احمدی‌نژاد. یک عده می‌گویند هاشمی رفاه می‌آورد، یک عده می‌گویند احمدی‌نژاد رفاه می‌آورد، یک عده می‌گویند هاشمی عدالت می‌آورد یک عده می‌گویند احمدی‌نژاد عدالت می‌آورد. آن‌هایی که طرفدار عدالت‌اند چه به هاشمی رای بدهند چه به احمدی‌نژاد در یک جبهه‌اند و آن‌هایی که طرفدار رفاه هستند چه به هاشمی رای بدهند چه به احمدی‌نژاد در یک جبهه هستند، ولی ما چه‌طور جبهه‌بندی می‌کردیم؟ می‌گفتیم: طرفدارهای هاشمی، طرفدارهای احمدی‌نژاد، متأسفانه ما اقدام‌ها را نگاه می‌کنیم آرمان‌ها و اهداف را نگاه نمی‌کنیم. ع این مبتنی بر همان نظریه‌ی فطرت شهید مطهری است که اساساً آن‌چه در وجود توست خیرست و همه‌ی بدی‌ها ناشی از انحراف از یک فطرت است. شما حرص داری، حرص ناشی از این است که برای رسیدن به زمان تو کوتاه است و باید خیلی شتاب کنی، اشتباه کردی و فکر کردی آن کمال مطلق، دنیاست در نتیجه به حرص تبدیل می‌شود.

۷. عده‌ای به شهید مطهری اشکال می‌گیرند که در انسان کامل گفته همه‌ی حرف‌ها درست است. چون با مینا درست است و نخواسته صلح کلی باشد. در پانزده گفتار با رویکرد صلح کلی مخالف است زیرا انسان کامل صلح کلی نیست، انسان مینادار همه‌ی میناها را در خودش حل می‌کند.

۸. الآن امثال زیبا کلام می‌گویند: علم کلاً باطل است. امثال سروش هم می‌گویند دین کلاً باطل است، دین برای زندگی نیست، این برای کسب حالات در تنهایی است.

با معلمان

گزارشی از دوره‌تأمین مدرس

با توجه به تغییرات اعمال شده در محتوای کتاب «قرآن و تعلیمات دینی» سال دوم متوسطه (دین و زندگی ۲) که در سال تحصیلی ۹۰-۸۹ به دانش‌آموزان عرضه خواهد شد، ضرورت اطلاع‌رسانی و دانش‌افزایی دبیران و مدرسان این درس به خوبی مورد توجه مسئولان قرار گرفت و به حول و قوه‌ی الهی و به همت کارشناسان و مؤلفان کتب دینی و قرآن، دوره‌ی توجیهی بررسی و تحلیل محتوای این درس در تیرماه سال جاری در مشهد مقدس و طی دو نوبت در مرکز تربیت معلم شهید هاشمی‌نژاد برگزار گردید. به دلیل محدودیت فضا و نیز پرهیز از تراکم شرکت‌کنندگان، استان‌های سراسر کشور به دو گروه تقسیم شدند. گروه اول از تاریخ

مختلف مطالعاتی و... اختصاص داشت.
برنامه‌ی کلاس‌ها به‌طور کلی در بخش‌های زیر طراحی و اجرا گردید:

۱. تحلیل و بررسی محتوای دروس توسط دکتر اعتصامی مؤلف کتاب‌های دین و زندگی متوسطه؛
۲. مباحث مربوط به حقوق خانواده (شامل عناوین حجاب، آسیب‌های ازدواج و مبانی حقوقی خانواده) و... که با بحث‌های پایانی کتاب در خصوص احکام فقهی - اجتماعی زن و مرد تناسب داشت و توسط یکی از استادان مجرب حوزه‌ی علمیه‌ی قم و عضو دفتر مطالعات زنان سرکار خانم الاسوند ارائه گردید؛
۳. معادشناسی و مباحث مرتبط با آن، که موضوع دروس بخش اول کتاب درسی است. استاد فیض آبادی و استاد محمدی در این خصوص اطلاعات علمی مناسبی جهت بهبود تدریس به دبیران ارائه نمودند.

۴. غرب‌شناسی و مباحث مربوط به نظرات جدید غربی و نفوذ آن در آموزش‌های رسمی، که عمدتاً با نظرات برخاسته از تفاسیر قرآنی تعارض دارد، اما به دلیل در اختفا و پنهان بودن این تعارضات حتی در ذهن برخی از مدرسین دروس دینی و قرآن شکل گرفته است و آنان را به سمت نظرات سکولاریستی امروزی می‌کشاند. این مباحث ارزنده توسط استاد دکتر حسین سوزن‌چی تشریح گردید.

۵. تولی و تبری با محوریت مباحث مربوط به ولایت فقیه و ضرورت حفظ حاکمیت نظام دین به عنوان بهترین الگوی اجرایی نظام اجتماعی و بررسی چالش‌های مربوط به آن، که توسط استاد متوسل ریاست محترم گروه دینی و قرآن دفتر تألیف کتب درسی بررسی و تبیین گردید.

در این دوره، علاوه بر ارائه‌ی برنامه‌های علمی، امکان بهره‌برداری از سایت مرکز برای شرکت‌کنندگان فراهم می‌شد و سرویس‌های رفت و آمد جهت تشریف به حرم مقدس رضوی (س) و به سایر مراکز مورد بازدید همکاران به‌طور منظم و در ساعات مشخص آماده بود.

با هماهنگی به عمل آمده و کسب مجوز و مدارک لازم، پس از تأیید حراست مرکز، گزارش تصویری و عکس‌برداری از کلاس‌ها نیز صورت گرفت و قرار است، پس از پایان دوره و تکمیل آن، نسخه‌ای جهت آرشیو مرکز تقدیم گردد.

در پایان از همکاری صمیمانه، میهمان‌نوازی کریمانه و حسن خلق عوامل اجرایی مرکز تربیت معلم شهید هاشمی‌نژاد، به ویژه سرکار خانم هراتی، سرکار خانم اعزازی مدیریت و معاونت محترم مرکز و سایر همکاران ارجمندشان تشکر و سپاس‌گزاری می‌شود.



در مشهد مقدس

کتاب دین و زندگی (۲)

گزارش: مریم جزایری

دوشنبه ۸۹/۴/۷ تا ۸۹/۴/۱۰ و گروه دوم از تاریخ شنبه ۸۹/۴/۱۲ تا ۸۹/۴/۱۵ تحت آموزش قرار گرفتند. البته یک روز پیش از آغاز کلاس‌ها، عوامل اجرایی مرکز تربیت معلم شهید هاشمی‌نژاد با نظم و ترتیب و تلاش شبانه‌روزی دبیران را پذیرش می‌کردند که از آنان تشکر می‌شود.

پس از اخذ مدارک لازم جهت پذیرش، هر گروه به سه کلاس تقسیم شدند و با تحویل بسته‌ی آموزشی به هر یک از شرکت‌کنندگان برنامه‌ی کلاس‌ها و اطلاعات لازم در خصوص دوره به آنان داده شد و ساعت اول از روز اول در هر دوره به افتتاحیه و بیان کلیات محتوای دوره، معرفی استادان، طرح پیشنهادهای لازم در خصوص طرح‌های

پرورش

خلاقیت

ونوآوری

از طریق ارزش‌یابی بخش دوم

سعید راصد
کارشناس گروه دینی، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف

کلیدواژه‌ها: ارزش‌یابی، ماهیت درس دینی، امتحان، خلاقیت، علاقه‌مندی.

چکیده

از آن جایی که ماهیت درس دینی با ماهیت سایر دروس متفاوت است و آموزه‌های آن تمام زندگی فرد را دربرمی‌گیرد، امتحان و ارزش‌یابی آن باید به گونه‌ای باشد تا شور و نشاط لازم را در فراگیران ایجاد نماید. به همین منظور طرح سوالات مناسب یکی از کلیدی‌ترین مسائل در این موضوع است. در این مقاله سه نمونه سؤال ارائه گردیده است، دو سؤال اول ناظر بر پرورش خلاقیت و ایجاد یک نگاه کلی نسبت به کتاب درسی است که در بخش اول مطرح گردید و سؤال سوم به منظور آگاهی از میزان تسلط دانش‌آموز نسبت به مفاهیم هر درس است، که در این بخش توضیح داده می‌شود.

در بخش اول این مقاله بیان شد که چگونه می‌توان در امتحان دین و زندگی نگاهی نو داشت و می‌توان با امتحان، ارزش‌های وجودی دانش‌آموزان را یافت و خلاقیت را در آنان پرورش داد. برای این منظور سوالات معلم در پرورش این استعداد نقش کلیدی ایفا می‌نماید. زیرا سؤال می‌تواند برانگیزاننده و درگیرکننده باشد، به همین لحاظ سوالات ذیل مطرح گردید و دانش‌آموزان فرصت داشتند تا در دو هفته پاسخ‌ها را بنویسند و آن‌ها را در جلسه‌ی

امتحان ارائه نمایند.

دو سؤال از سه سؤال مطرح شده در قسمت اول با ذکر نمونه‌هایی از پاسخ دانش‌آموزان توضیح داده شد. در این قسمت به سؤال سوم پرداخته می‌شود.

۱. عناوین دروس اول تا آخر را به گونه‌ای کنار هم قرار دهید که فهم شما را از دروس بیان نماید (به شکل یک انشا، طنز، حکایت، شعر و...).

۲. عناوین سه بخش کتاب درسی (اندیشه و قلب، پایداری در عزم و در مسیر) را به گونه‌ای کنار هم قرار دهید که نشان‌دهنده‌ی فهم کلی شما از کتاب باشد.

۳. مفاهیم کلی و مهم دروس نهم تا شانزدهم را به شکل نمودار و چارت نشان دهید.

هدف از طرح این سؤال، این بود که ببینیم دانش‌آموزان آیا توانسته‌اند علاوه بر یک نگاه کلی نسبت به مفاهیم کتاب، در اجزا و جزئیات هر درس، نیز اشراف کامل را به دست آورند یا خیر؟ پاسخ‌هایی را که دریافت کردم فراتر از انتظاراتم بود و واقعاً با دیدن جواب‌های دانش‌آموزان شغف خاصی در من ایجاد شد و لذت بردم. خدا را شکر و سپاس گزاردم که توانسته‌ام اندکی نگاه آن‌ها را نسبت به دین و آموزه‌های آن در جهت مثبت تغییر دهم.

نمونه‌های برگزیده از پاسخ دانش‌آموزان به سؤال سوم

۱. علیرضا فلاح، سال تحصیلی ۸۹-۸۸ (درس دوازدهم، فضیلت و آراستگی)

۲. اشکان امینی، سال تحصیلی ۸۹-۸۸ (درس دهم، اعتماد بر او)

۳. علیرضا ترحمی، سال تحصیلی ۸۹-۸۸ (درس نهم، فرجام کار)

۴. عرفان سیف، سال تحصیلی ۸۹-۸۸ (درس دهم و یازدهم، اعتماد بر او و دوستی با حق)

اغلب دانش‌آموزان پس از دادن پاسخ به سؤالات بر این نکته متفق‌القول بودند که اگرچه زحمات چنین امتحانی برایشان زیاد بوده است، اما از انجام چنین کاری نهنتها خسته نشده بلکه لذت برده و فهمیده‌اند که چرا دین و زندگی می‌خوانند و هدف کتاب از ارائه‌ی مفاهیم و آموزه‌های دینی چیست؟ و درنهایت از نحوه‌ی گرفتن چنین امتحانی و بازخوردی که به ایشان داده شده بود اظهار تشکر و قدردانی داشتند.

درس دوازدهم

فضیلت و آراستگی

هدف درس: در این درس می‌خواهیم رابطه‌ی بین آراستگی و عفاف و نسبت آن‌ها با عزت را بررسی کنیم و ببینیم که یک انسان مؤمن چگونه می‌تواند در عین حفظ آراستگی، حیا و عزت خود را نیز





به فعلیت برساند.
رسول خدا(ص) می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ (خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد).

۱. اسلام بر پاکیزگی و آراستگی تأکید می‌کند.
۲. آراستگی هنگام عبادت و آراستگی در خانه نیز مورد تأکید اسلام است.
۳. میان آراستگی ظاهر و آراستگی باطن ارتباط وجود دارد (تأثیر باطن و ظاهر بر یکدیگر)
۴. عفاف یک حالت روحی و فضیلت اخلاقی است.
۵. زن کانون عفاف خانواده بوده و توجه به عفاف در او فطری است.
۶. عزت در مقابل حقارت و ذلت قرار دارد.
۷. نیاز به مقبولیت با آراستگی ارتباط دارد.
۸. انسان صاحب عزت نمی‌کوشد که با ایجاد تغییرات ظاهری، توجه دیگران را به خود جلب کند.

امام صادق(ع) ← دو رکعت نماز که با بوی خوش گزارده شود از هفتاد رکعت نماز بدون بوی خوش بهتر است.
آراستگی اختصاص به زمان حضور در اجتماعات و معاشرت‌ها ندارد. بلکه این توصیه برای حضور در خانواده و از آن مهم‌تر برای وقت عبادت است.

استفاده از عطر،
شانه زدن موها،
و پوشیدن لباس روشن و کاملاً تمیز و پاک بودن بدن بیش‌ترین توصیه به آراستگی برای وقت عبادت است.
ظاهر هر کس تجلی درون اوست و اندیشه‌ها، اخلاق و روحیات، اعمال و ظواهر را می‌سازند و شکل می‌دهند. از سوی دیگر، رفتارهای ظاهری نیز به‌تدریج بر باطن انسان تأثیر می‌گذارد و روحیه‌ی فرد را تغییر می‌دهد. شما می‌توانید نمونه‌های فراوانی بیابید که چگونه برخی اعمال، سبب تغییر اخلاق و حتی طرز تفکر افراد شده است.

انسان عقیف ← حیا دارد که دیگران به جهت بدنش به او توجه کنند و به تحسین و تمجید وی بپردازند. او در وجود خود ارزش‌های والا‌تری می‌یابد که می‌تواند تحسین و احترام دیگران را برانگیزد.

عفاف ← یک حالت روحی و فضیلت اخلاقی است که سبب می‌شود انسان اندام ظاهری خود را وسیله‌ی خودنمایی و جلب توجه دیگران قرار ندهد و دیگران به‌هیچ‌وجه نتوانند از او سواستفاده کنند.
امام صادق(ع): لباس نازک و بدن نما نپوشید. زیرا چنین لباسی نشانه‌ی سستی و ضعف دین است.

امام علی(ع): بپرهیز از این‌که خود را برای دیگران بیاری و با انجام گناه به جنگ با خدا برخیزی.

گرچه عفاف خصلت هر انسان با فضیلتی، اعم از مرد و زن است، اما وجود آن در بانوان جلوه‌ی زیباتری دارد.
زن، آیت جمال خلقت است و این زیبایی هم در باطن و هم در ظاهر او متجلی است.

زن کانون عفاف خانواده است.
همواره ندایی درون او را به پاکی و پاک‌دامنی فرامی‌خواند.
گویا روح بزرگ او نمی‌پسندد که موهبت‌های خدایش، ابزار حقارت و کوچکی وی شود.
زن درمی‌یابد که اعطای هر کمالی از جانب خداوند مسئولیتی فزون‌تر نیز همراه دارد.

عفاف در بانوان

عفت در اسلام

وقتی می‌گویند کسی دارای «عزت نفس» است، به آن معناست که وی عظمت و صلابتی در خود احساس می‌کند که موجب می‌شود حقارت و پستی را نپذیرد و تن به شکست و زبونی ندهد.

بزرگ‌ترین شکست نیز شکست روحی و معنوی است چه بسا انسان‌هایی که در جنگ ظاهری شکست بخورند و کشته شوند، اما روح بلندشان پیروز و عزیز باقی بماند.

به همین جهت است که انسان عزتمند، عقیف هم هست؛ یعنی عزتمندی او نمی‌گذارد به گونه‌ای خودنمایی کند که سرانجام آن تحقیر در جامعه باشد یا وسیله‌ی جلب‌توجه نگاه‌های آلوده قرار گیرد.

عزت

اهمیت آراستگی به ویژه در وقت عبادت

درس ۱۰

مهم‌ترین عوامل تقویت کننده‌ی عزم: توکل بر خدا، اعتماد به او

توکل → اعتماد بر خدا

واگذار کردن نتیجه‌ی کارها به خداست
توکل رابطه‌ی مستقیمی با معرفت به خدا و ایمان به او دارد.
انسان متوکل خداوند را تکیه‌گاهی مطمئن برای خود قرار می‌دهد و امورش را به او واگذار می‌کند.

اثرات توکل ← تکیه و اعتماد بر خدا به انسان آرامش می‌دهد و به آینده امیدوار می‌کند. زیرا می‌داند که اگر نتیجه را به خدا واگذار کند، هر نتیجه‌ای که به دست آید، به مصلحت اوست، گرچه خود بدان مصلحت آگاه نباشد.

حقیقت توکل

نوجوانی و جوانی دوران تصمیم‌های بزرگ است.

نوجوان و جوان می‌داند به میزانی که تصمیم بزرگ‌تر می‌گیرد

← نیاز شدیدتری به توکل بر خدا و اعتماد بر او دارد.

فقط می‌توان بر خدا توکل کرد
مبنای توکل بر خدا
جز او، هیچ‌کس دیگر شایسته‌ی این اعتماد نیست.
زیرا: منشأ وجود و آثار عالم خداست و اوست که قادر مطلق است.

توکل: انسان عاقل، با مشورت، شناخت و انتخاب خود را به قدرت مطلق می‌سپارد که تمام امور در دست اوست و نتیجه را به او وامی‌گذارد. به همین دلیل شکست ظاهری را نیز به مصلحت خود می‌داند و روحیه‌ی خود را از دست نمی‌دهد.
ریسک: تعقل، شناخت و مشورت نقش کم‌رنگ دارد و ایمان و توکل در آن رنگ می‌بازد و در هنگام شکست دچار مشکلات روحی و افسردگی ناشی از آن شکست می‌شود، چرا که خود را وابسته به جایی نمی‌بیند

تفاوت توکل و ریسک

شرایط توکل حقیقی
۱. خلاصه‌ی در گفتار و گفتن در لفظ و یک جمله نباشد.
۲. درونی و قلبی باشد.

علم‌بی‌پایان خداوند
خداوند آینده‌هایی را می‌بیند که ما نمی‌بینیم. (برای خداوند حال و گذشته و آینده وجود ندارد)
به مصلحت‌هایی توجه دارد که ما درک نمی‌کنیم.
چیزهایی را ما به نفع خود می‌پنداریم درحالی‌که به ضرر ماست.
اموری را به ضرر خود می‌دانیم درحالی‌که درواقع به نفع ماست.

برای همین باید
با اخلاص بر خدا اعتماد کنیم.
بدانیم که هیچ قدرتی در جهان مانع چاره‌سازی خدا نیست.

جایگاه گناهکاران ←

پس از پایان محاکمه، دوزخیان گروه‌گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند. وقتی بدان‌جا می‌رسند درهای جهنم به روی آن‌ها باز می‌شود. جهنم هفت در دارد که راه‌های ورود گروه‌های مختلف جهنمی است. آن‌ها با وارد شدن به آن‌جا جزای اعمال خود را می‌بینند و از خدا بخشش می‌خواهند که خدا آن‌ها را نمی‌بخشد و آن‌ها کارهایشان را از جانب شیطان می‌دانند اما شیطان می‌گوید که فقط آن‌ها را دعوت کرده است و آن‌ها دعوت شیطان را پذیرفتند و می‌توانستند نپذیرند. پس آن‌ها خودشان با خود این کارها را کرده‌اند.

جایگاه نیکوکاران ←

نیکوکاران و رستگاران را به سوی بهشت می‌برند. بهشت هشت در دارد که بهشتیان از آن درها وارد می‌شوند. یک در مخصوص پیامبران و صدیقان و یک در مخصوص شهیدان و صالحان و درهای دیگر برای گروه‌های دیگر است، که آن‌ها در آن‌جا پاداش اعمال نیک خود را می‌بینند و همیشه در آن‌جا در امان هستند. بالاترین درجه‌ی بهشت فردوس است و اگر چیزی از خدا می‌خواهیم باید فردوس را طلب کنیم. همه‌ی بهشتیان زیبا، جوان، پاک و... هستند. برترین مقام بهشت خرسندی خداوند و انسان است.

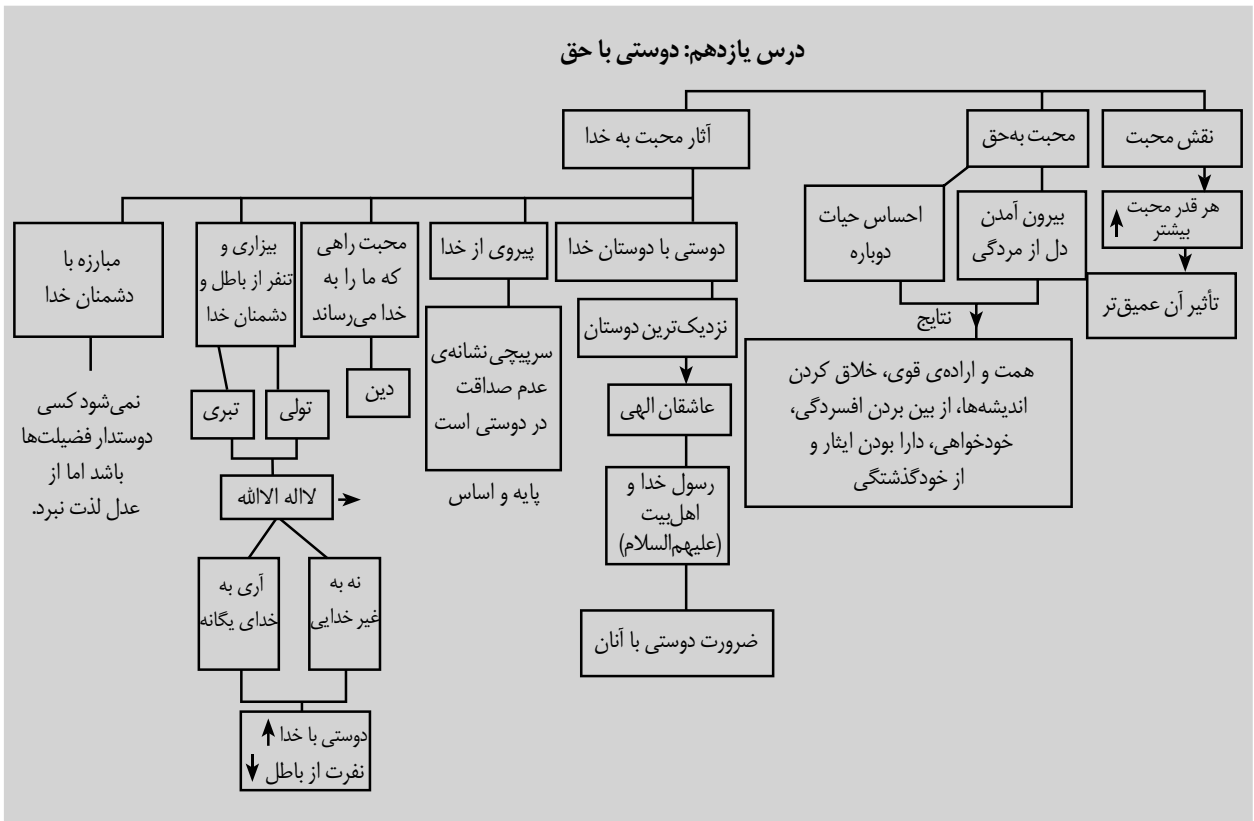
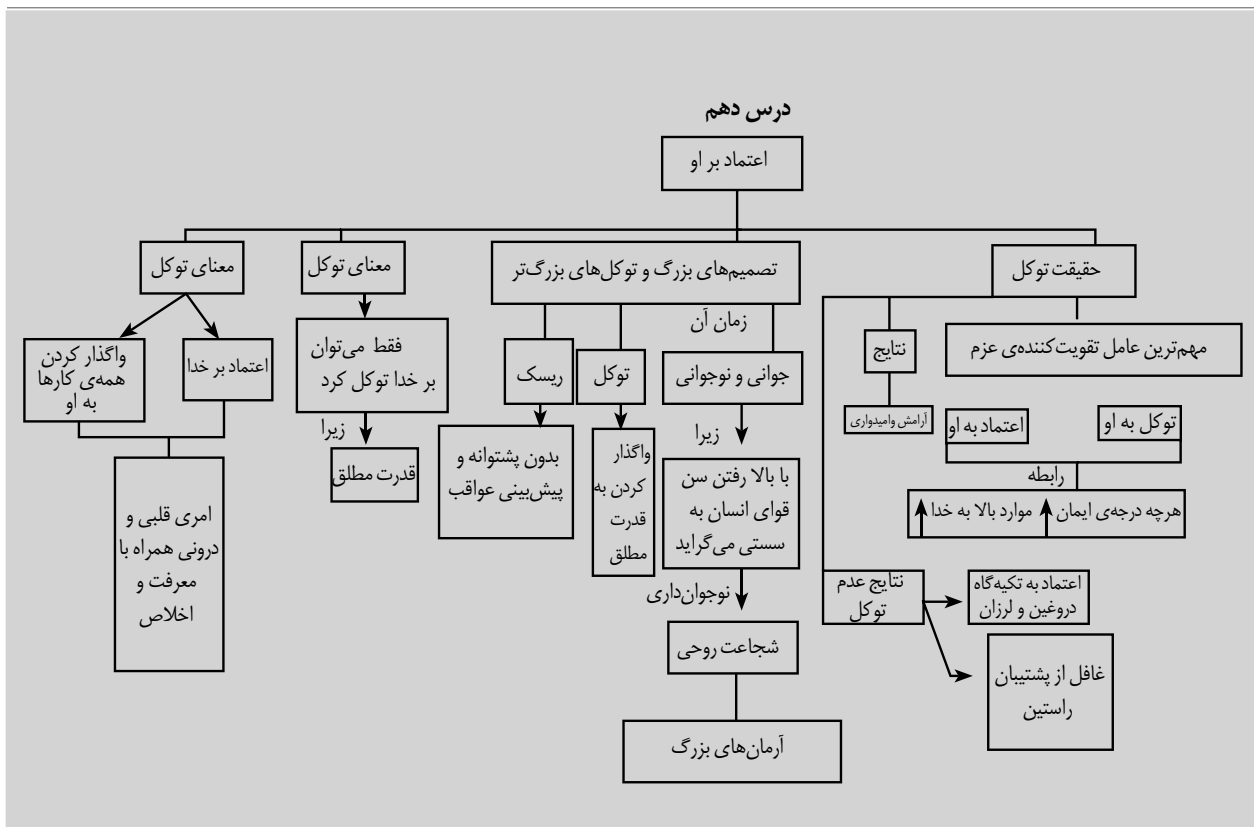
رابطه‌ی میان عمل و پاداش و کیفر: ۱. قراردادی (مادی): قابل تعویض است.
۲. طبیعی (مادی): ناخودآگاه، پیوسته، قابل تعویض نیست.
۳. نامه‌ی عمل (معنوی): عمیق‌تر، کامل‌تر.

ظاهری: از بین می‌رود.

باطنی: همیشه باقی می‌ماند.

درس ۹ فرجام کار

اعمال



اشاره

آموزش معارف دینی، در فرهنگ اسلامی، همواره با استفاده از ظرفیت‌های ادبی زبان همراه بوده کما این که قرآن کریم، خود از آن‌ها به بهترین وجه بهره برده است. برای این که درس دینی و قرآن تأثیرگذاری بیشتری داشته باشد، می‌توان از این قبیل نمادهای ادبی در لابه‌لای درس‌ها استفاده کرد.

چکیده

مولوی، شاعر و عارف نامدار، در اشعارش از آیات قرآن بهره‌های فراوان برده است. یکی از انواع استفاده‌های مولوی، بهره‌گیری از واژه‌ها و ترکیبات قرآنی به عنوان «نماد» است. در پژوهش حاضر نگارنده کوشیده است که بهره‌گیری مولوی از واژه‌ها و ترکیبات قرآنی، هم‌چون آرنی، مازاغ، خمسین الف، لا اُحِبُّ الاقلین و آلت را که در مثنوی با مفهومی فراتر از معنای واقعی خود به کار گرفته شده‌اند، مورد بررسی اجمالی قرار دهد. مولوی علاوه بر کاربرد واژه‌ها و ترکیبات قرآنی، به تفسیر عرفانی زندگی پیامبران نیز پرداخته است و گاهی دیده می‌شود که از انبیا و قصص قرآنی آن‌ها در مثنوی، به گونه‌هایی نمادسازی کرده است، مثلاً از حضرت سلیمان(ع) علاوه بر مقام نبوت، به‌عنوان نماد عظمت مردان خدا بهره می‌جوید. هم‌چنین حضرت یوسف(ع) را نمادی از جلوه‌های الهی، خضر(ع) را نماد پیر کامل و عارف واصل و حضرت عیسی(ع) را نماد روح می‌داند.

▲ کلیدواژه‌ها: قرآن، مثنوی، نماد، واژه‌های قرآنی، قصص انبیا.

مقدمه

ادبیات فارسی، مجموعه‌ای از اشارات و نکته‌های دقیق و ظریفی است که دریافت معانی آن نیازمند آگاهی‌های خاص است و درک زیبایی و لذت بردن از آن‌ها نیز بدون این آگاهی‌ها ممکن نمی‌شود. بیشتر این باریک‌اندیشی‌ها و ظرافت‌ها در کاربرد مضمون‌های قرآنی جلوه‌گر می‌شود، قرآنی که برای مسلمانان هم زبان دل است و هم ترجمان اعتقاد و شنیدن آن تقدس و برکتی را تداعی می‌کند که هم آرامش‌بخش است و هم دارای شکوه معنوی. مثنوی معنوی مولوی یکی از منابع غنی ادبیات فارسی است و از مفاهیم و ترکیبات قرآنی سرشار است. قرآن، هم در لغات و تعبیرات مثنوی و هم در معانی و افکار آن جلوه دارد. به اعتقاد زرین کوب، کثرت و تنوع انحای این تأثیر به‌قدری است که نه فقط مثنوی را بدون توجه به دقایق قرآن نمی‌توان درک و توجیه کرد، بلکه حقایق قرآن در بسیاری موارد به مدد تفسیرهایی که در مثنوی از معانی و اسرار کتاب الهی عرضه می‌شود بهتر مفهوم می‌گردد (زرین کوب، ۱۳۶۴، ۳۴۲). نگاهی به شعر مولانا نشان می‌دهد که گاه قسمت‌هایی از آیات بهره‌گیری شده، معنا و مفهومی فراتر از

معنای ظاهری پیدا می‌کنند و درحقیقت به‌صورت سمبل یا نماد آن مفهوم در شعرش جلوه‌گر می‌شوند.

یکی از ویژگی‌های نمادها، قدرت آن‌ها در بازگویی حقایق ماورائی خود است. هم‌چنان که نمادهای هنری، برای بازگویی ابعاد زیبایی‌شناختی از چنین قدرتی برخوردارند. آن‌چه حائز اهمیت است شناخت نمادهاست، تا به این وسیله بتوانیم زبان نمادین را بشناسیم. این امر، در زبان عارفان قرآن‌شناسی هم‌چون مولوی، ملموس‌تر و واضح‌تر بیان می‌شود.

نمادهای قرآنی

در مثنوی

دکتر محمد رضا سنگری

دکترای زبان و ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

لیلا حاجی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول



متن اصلی

اینک در یک نگاه اجمالی، به بررسی برخی واژه‌ها و چهره‌های قرآنی که مفهوم نمادین یافته‌اند، می‌پردازیم:

الف) واژه‌های قرآنی

۱. مازاغ: شهود بی حجاب

کلمه‌ی قرآنی «مازاغ» به گونه‌ای است که مفهوم نمادین از آن به ذهن تداعی می‌شود و ذهن پویای مولانا این کلمه را به صورت جالبی در کلامش نمادسازی کرده است.

چشم ظاهر ضابط حیلہی بشر

چشم سِر حیران مازاغ البصر (۳۶۰۵/۵)

عقل کل را گفت مازاغ البصر

عقل جزوی می‌کند هر سو نظر

عقل مازاغ است نور خاصگان

عقل زاغ استاد گور مردگان (۱۳۰۹-۱۰/۴)

اشاره است به آیه‌ی «مازاغَ البَصْرُ وَ مَا طَغَى»: چشم [محمد(ص)] به کژی نگرایید و از حد نگذشت (نجم: ۱۷).

در مورد این آیه، کریم زمانی این گونه نوشته است: «آیه‌ی فوق مربوط است به معراج نبی اکرم(ص). مفسران در این که پیامبر(ص) طبق مفاد این آیه چه چیزی را مشاهده کرده، اختلاف نظر دارند. جمع کثیری از مفسران قرآن کریم از آیه‌ی ۱۳ تا ۱۷ سوره‌ی نجم را مربوط به ملاقات دوباره‌ی پیامبر با جبرئیل دانسته‌اند، از جمله: طبرسی (طبرسی، ۱۳۳۹: ۱۷۳/۹)، زمخشری (زمخشری، بی تا: ۴۲۱/۴)، امام فخر رازی (فخر رازی، بی تا: ۲۹۴/۲۸) و علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۶۵: ۲۹۴/۱۹). آن‌ها گفته‌اند که پیامبر(ص) به هنگام بازگشت از معراج، جبرئیل را در صورت اصلی خود دید و چشم او در این مشاهده دچار لغزش و خطا نشد، لیکن قلیلی از مفسران نیز می‌گویند طبق مفاد این آیات، پیامبر(ص) حضرت حق را مشاهده کرد، اما نه با این چشم بلکه با چشم قلب. سبب این که اکثر مفسران، مشهود پیامبر(ص) را جبرئیل دانسته‌اند، بیم از افتادن به ورطه‌ی تجسیم خدا بوده است؛ مولانا در این جا با قول اخیر موافق است. او می‌گوید بندگان مقرب الهی فقط چشم به حضرت حق دوخته و با ظاهر فریبنده‌ی دنیا هیچ نظر نمی‌کنند» (زمانی، ۱۳۷۵: ۳۸۵/۱).

۲. خمسین آلف: روز خداوند، زمانی بی نهایت و طولانی،

طولانی ترین زمان

گرچه زاهد را بود روزی شگرف

کی بود یک روز او «خمسین آلف» (۲۱۸۱/۵)



اقتباس از آیه‌ی «تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»: فرشتگان و روح در روزی که به اندازه‌ی پنجاه هزار سال [دنیوی] است به سوی او فرامی‌روند (معراج: ۴). نکته‌ی

حضرت آدم(ع)
در مثنوی نماد
حرکت سالکی
است که از
آغاز معرفت به
نهایت کمال
می‌رسد. آدم،
پله پله از
مقامات تبتل تا
فنا به ملاقات
الهی دست
می‌یابد. سیری
که مولانا از آدم
بیان می‌دارد
برگرفته از قرآن
و تفاسیر است



شاخ حلم و خشم از عهد آست
بهر این لفظ آست مُستبین
نفی و اثبات است در لفظی قرین (۲۵/۵-۲۱۳۴)

تا سحر جمله شب آن شاه علی
خود همی گوید آستی و بلی (۲۳۰۰/۶)

هر که خوابی دید از روز آست
مست باشد در راه طاعات مست (۲۳۴۸/۳)

لفظ «آست» اشاره است به آیه‌ی: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ طُهْرِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...» و هنگامی را [یاد آر] که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه‌ی آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: بلی، گواهی دادیم... (اعراف: ۱۷۲).

مفسرین در خصوص این آیه، مسأله‌ی پیمان ازلی و میثاق فطری انسان‌ها را مطرح کرده‌اند؛ به این معنی که همه‌ی انسان‌ها در عالم آست یا عالم «ذُر» فطرتاً بر یگانگی و

سلیمان (ع) در
مثنوی علاوه
بر دارا بودن
سیمای پیامبر،
نماد روحی
است که به
کمال رسیده و
نمونه‌ی انسان
کاملی است که
معارف الهی
را مستقیم و
بلاواسطه از
حق آموخته
است

بنای مسجد
آن گونه که در
مثنوی تصویر
می‌شود، نمادی
است از عمارت
قلب، که خانه‌ی
حق است
البته مصالح و
مواد بنا اعمال
نیکوست که
دیوار بهشت
هم از آن جا به
وجود می‌آید



جالب توجه در این آیه، که مولوی از آن بهره جسته، این است که هر روز از روزهای قیامت، معادل پنجاه هزار سال از سال‌های دنیوی است. منظور در این بیت آن است که گرچه زاهد، سالک راه حق است و لختی را می‌پیماید، ولی عارف عاشق در همان مدت، به اندازه‌ی پنجاه هزار سال طی طریق می‌کند.

۳. لا أَحِبُّ الْآفَلِينَ: ترک مظاهر حیات مادی

تا خوشت نآید مقال آن امین
در نبی که لا احب الآفلین (۹۵/۶)

اندروین وادی مرو بی این دلیل
لا احب الآفلین گو چون خلیل (۴۲۶/۱)

آن که یک دم کم دمی کامل بود
نیست معبود خلیل آفل بود
و آنک آفل باشد و گه آن و این
نیست دلبر لا احب الآفلین (۱۴۲۹-۳۰/۳)

لاجرم اسفل بود از سافلین
ترک او کن لا احب الآفلین (۱۵۲۶/۴)

چون خلیل از آسمان هفتمین
بگذرد که لا احب الآفلین (۱۵۵۹/۲)
اقتباس از آیه‌ی «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لا أَحِبُّ الْآفَلِينَ»: زمانی که شب بر او پرده انداخت، ستاره‌ای دید؛ گفت: این پروردگار من است، آن‌گاه چون افول کرد، گفت: افول کنندگان را دوست ندارم (انعام: ۷۶). به‌طور کلی در مورد بهره‌گیری مولوی از این واژه‌ی قرآنی به‌عنوان نماد باید گفت که هر جا شاعر می‌خواسته مظهری برای یک امر یا یک شی‌ی ناپود شدنی یا فانی بیان کند، یا امری را کاستی‌پذیر و زوال‌مند مطرح کند، از واژه‌ی قرآنی «لا احب الآفلین» بهره جسته است.

۴. آست: پیمان الهی، پیمان ازلی

لاجرم دنیا مقدم آمدست
تا بدانی قدر اقلیم آست (۶۰۰/۵)

هر که از جام الست او خورد پار
هستش امسال آفت رنج و خمار (۸۳۰/۵)

بُد عمر را نام این‌جا بت‌پرست
لیک مؤمن بود نامش در آست (۱۲۴۱/۱)

از پی مردم ربایی هر دو هست



پروردگاری حق تعالی گواهی داده‌اند و عهد خود را بر این اصل، با خدای خود بسته‌اند. زمخشری (زمخشری، بی تا: ۱۷۶/۲). این پیمان و گواهی را از باب تمثیل و تخییل دانسته است (زمانی، ۱۳۷۲: ۳۵۶/۲).

ب) چهره‌های قرآنی

قصه‌های انبیا(ع) در مثنوی، همواره برای انسان‌ها سرمشق اخلاقی محسوب می‌شوند. مولانا ذکر آن‌ها و احوال امت‌هایشان را هم غالباً مایه‌ی عبرت و تذکر تلقی می‌کند. وی ذکر بعثت رسولان را به منظور رهنمون کردن بشر و اتصال وی به حق تعالی، مهم می‌داند و پیداست که بدون دلالت انبیا و التزام شریعت، که طریق آن‌هاست، برای انسان نیل و اتصال به حق ممکن نیست.

این نجوم و طب وحی انبیاست
عقل و حس را سوی بی‌سو، ره کجاست

(۱۲۹۴/۴)



مولوی با بهره‌گیری کامل از قرآن و تفاسیر آن، به ترسیم سیمای الهی و بشری پیامبران پرداخته است؛ اما علاوه بر آن در جای‌جای مثنوی دیده می‌شود که مولانا از سیمای پیامبران به‌عنوان نماد نیز بهره برده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. حضرت آدم(ع)

حضرت آدم(ع) در مثنوی نماد حرکت سالکی است که از آغاز معرفت به نهایت کمال می‌رسد. آدم، پله‌پله از مقامات تبتل تا فنا به ملاقات الهی دست می‌یابد. سیری که مولانا از آدم بیان می‌دارد برگرفته از قرآن و تفاسیر است.

آدم در مثنوی نماد شیخ کاملی است که از سوی خدا آمده است و با توبه و تضرع به سوی او بازمی‌گردد.

مقام خلیفه‌اللهی حضرت آدم مسیر را به عارف نشان می‌دهد تا در طریقی گام بنهد که او را از نفسانیات و تاریکی‌ها دور کند و سرانجام به مقام خلیفئ‌اللهی برسد.

پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای

تا بود شاهی را آینه‌ای

پس صفای بی‌حدودش داد او

و آن‌گه از ظلمت ضدش بنهاد او (۴/۶-۲۱۵۳)

به نظر مولانا از آن‌جا که حقیقت وجودی حضرت

آدم(ع) در سلسله‌ی نظام کائنات، علت غایی

است؛ لذا وجود وی در نزد اهل نظر

حکم آینه‌ای دارد که خداوند ذات

خوبش را در آن رویت می‌کند.

آدم اسطرلاب اوصاف

عُلُوسَت

سیدامین باقری

وصف آدم مظهر آیات اوست (۳۱۳۸/۶)

۲. حضرت نوح(ع)

در مثنوی، نوح(ع) نماد و نمونه‌ی صبر و ثبات اولیای حق تصویر می‌شود، چرا که به‌رغم تمسخر مردم زمانه‌اش و انکار خداوند توسط آنان، دست از انذار و ارشاد منکران برنمی‌داشت و در عین حال، این امر برای خود نوح(ع) هم‌چون جلای آینه‌ی روح، تجربه‌ای از سلوک راه حق و مرتبه‌ای از معراج کمال به نظر می‌آید.

چور کفر نوحیان و صبر نوح

نوح را شد صیقل مرآت روح (۲۰۴۳/۶)

۳. سلیمان(ع)

سلیمان(ع) در مثنوی علاوه بر دارا بودن سیمای پیامبر، نماد روحی است که به کمال رسیده و نمونه‌ی انسان کاملی است که معارف الهی را مستقیم و بلاواسطه از حق آموخته است.

پس سلیمان همتی باید که او

بگذرد زین صد هزاران رنگ و بو (۲۶۰۹/۱)

مولوی در جایی سلیمان(ع) را نمادی می‌داند از روح و جان انسان کامل و پیر واصل:

آن سلیمان پیش جمله حاضر است

لیک غیرت چشم‌بند و ساحر است (۳۷۸۲/۲)

مرغ کاو بی این سلیمان می‌رود

عاشق ظلمت چو خفاشی بود (۳۷۶۲/۲)

با سلیمان خو کن ای خفاش رد

تا که در ظلمت نمائی تا ابد (۳۷۶۳/۲)

در جایی دیگر سلیمان، نماد عظمت مردان خداست.

که هلا پیش سلیمان مور باش

تا بنشکافد تو را این، دور باش (۳۲۹/۴)

۱-۳. مورچه

از آن‌جا که خداوند علم منطق الطیر را به سلیمان آموخته بود: «... وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَ أوتینا مِن كُلِّ شَيْءٍ...»:

[سلیمان] گفت: ای مردم ما زبان پرندگان را تعلیم یافتیم و از هر چیزی به ما داده شده است... (نمل: ۱۶). و نیز با توجه به آیه‌ی

«حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلٰی وَادِ التَّمَلِّ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمَلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحِطُّ بِكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»: تا آن‌گاه که به

وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت ای مورچگان، به داخل خانه‌هایتان وارد شوید، مبادا سلیمان و سپاهیان شما را پامال کنند

(نمل: ۱۸). مولوی نیز با بهره‌گیری از این آیات در مثنوی مورچه را نماد حقارت در مقابل سلیمان می‌داند. در این‌جا مور به‌سان مریدی





است که به دنبال شیخ کاملی چون سلیمان است.

پس چرا از ابلهی پیش تو کور
تن سلیمان است و اندیشه چو مور
(۱۰۲۷/۲)

تو چو موری بهر دانه می دوی
هین سلیمان جو چه می باشی غوی
(۳۷۰۴/۲)

خاص و عامه از سلیمان تا به مور
زنده گشته چون جهان از نفخ صور
(۲۷۴۱/۱)

۳-۲. خاتم سلیمان (ع)

مولوی در مثنوی، خاتم سلیمان را نماد دل می داند. او اعتقاد دارد خاتم سلیمان، دل انسان است و دیو را هم مظهر نفس اماره می داند که باید مطیع باشد.

خاتم تو این دل است و هوش دار
تا نگردد دیو را خاتم شکار
پس سلیمانی کند بر تو مدام
دیو با خاتم حذر کن والسلام
(۱۱۵۱-۲/۴)

«حضرت سلیمان خاتمی داشته که فرشته ای مقرب به او داده است. این انگشتری دارای چهار نگین بود که دو نگین آن را در حلقه ای برنجین و دو نگین دیگر را در حلقه ای آهنین نشانده بودند. با حلقه ای برنجین بر پریان و با حلقه ای آهنین بر شیاطین و دیوان فرمانروایی می کرده است» (خزائلی، ۱۳۷۸: ۳۹۱).

۳-۳. مسجد اقصی

طبری در کتاب تفسیرش، شروع ساختمان مسجد اقصی را، که بعدها به بیت المقدس معروف و نامیده شد به حضرت سلیمان (ع) نسبت می دهد و معتقد است که بعد از آن که زندگی داود به سر می رسد، به پسرش سلیمان وصیت می کند که ساختن مسجد را تمام کند و حضرت سلیمان (ع) به دیوان می فرماید که کار ساختن مسجد را تمام کنید (طبری، ۱۳۴۴: ۱۲۲۴/۵). بدون شک بنای مسجد در این جا، آن گونه که در مثنوی تصویر می شود، نمادی است از عمارت قلب، که خانه ای حق است. البته مصالح و مواد بنا اعمال نیکوست که دیوار بهشت هم از آن جا به وجود می آید... (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۷۷).

مولانا هم چنین مسجد اقصی را نماد دل می داند و می گوید:
گر روی رو در پی عنقای دل
سوی قاف و مسجد اقصای دل
نو گیاهی هر دم از سودای تو
می دمد در مسجد اقصای تو
(۱۳۱۳-۱۴/۴)

۴. حضرت موسی (ع)

موسی (ع) در مثنوی، گاه نماد مریدی است که با عنایت الهی

رشد و نمو یافته، در مسیر شریعت ربانی گام نهاده، طریقت معنوی را آزموده و به سر منزل حقیقت خلیفه الهی واصل گردیده است و گاه چون شیخ کاملی برای قوم بنی اسرائیل، به مدد الهی معجزات خویش را آشکار می سازد و وادی های خطرناک رهایی از فرعون و قارون ستمگر را پشت سر می گذارد و به مقامات الهی نایل می گردد. علاوه بر این در نظر مولوی، موسی (ع) گاه نماد عقل الهی و در برخی موارد نماد عقل بشری نیز هست.

۱-۴. خضر (ع)

خضر در مثنوی نماد عقل کامل است که کلی نگر و از همه ی وقایع مطلع است. قدرت تصرف و دخالت دارد. موسی در همراهی با خضر نماد عقل فلسفی است که جزئی نگر است و پرسش گر.

آه سری هست این جا بس نهران
که سوی خضر می شود موسی دوان
چون گرفتت پیر، هین تسلیم شو
همچو موسی زیر حکم خضر رو
(۲۹۶۹/۱)

۵. حضرت عیسی مسیح (ع)

مولانا طبق آیات قرآن ضمن بیان داستان ولادت حضرت مسیح (ع) و در گهواره سخن گفتن او، از مشکلات مریم (مادر عیسی (ع)) مبنی بر باردار شدن بدون همسر با حلول روح القدس و مورد سرزنش قرار گرفتن او سخن به میان می آورد؛ در عین حال مولانا عیسی را نماد روح می داند و جسم را مرکب او می داند. دم عیسی را نفس شیخ پیر می داند که باید سالک را به سر منزل مقصود رهنمون گرداند و او را حیات معنوی ببخشد.

همان گونه که گفتیم در مثنوی، عیسی نماد روح آمده است و حیوان چهارپا نماد جسم، لذا کسی که در فکر پرورش خر جسم است از شناخت حقیقت غافل می ماند و راه به معرفت نمی برد.

ترک عیسی کرده، خر پرورده ای
لاجرم چون خر برون پرده ای
طالع عیسی است علم و معرفت
طالع خر نیست ای تو خر صفت
(۱۸۵۰-۵۱/۲)

رحم بر عیسی کن و بر خر مکن
طبع را بر عقل خود سرور مکن
(۱۸۵۳/۲)

۱-۵. خم عیسی

یکی از معجزات عیسی (ع) این بود که اگر جامه ای صدرنگ را در خم می انداخت، سیاه و سفید بیرون می آمد. خم عیسی مظهر وجود مرد کامل است که منشأ آثار وجودی متعدد و متکثر است.

او ز یک رنگی عیسی بو نداشت
وز مزاج خم عیسی خو نداشت
جامه ی صد رنگ از آن خم صفا

یکی از
معجزات
عیسی (ع)
این بود که
اگر جامه ای
صدرنگ را در
خم می انداخت،
سیاه و سفید
بیرون می آمد.
خم عیسی
مظهر وجود
مرد کامل است
که منشأ آثار
وجودی متعدد
و متکثر است
✽
ابراهیم (ع)
مظهر عارف
حق جوئی
است که از
اقلیم حس تا
قلمرو عشق
با صفایی
روحانی، که
در قرآن از
آن به «قلب
سلیم» تعبیر
شده است،
همه جا طلبکار
پروردگار
خویش و طالب
نیل به شناخت
لقای اوست و
خداوند او را در
معرض ابتلا و
امتحان قرار
می دهد



ساده و یک رنگ گشتی چون ضیا
خم صفا، همان خم عیسی(ع) است که مظهر و نماد دل مرد
کامل است که هر چیزی به آن وارد می شود پاک و زوده می شود.
خم صدرنگ در بیت زیر منظور همان خم عیسی است که کنایه
از جهان رنگارنگ و عالم کثرت است.

تا خم یک رنگی عیسی ما
بشکند نرخ خم صد رنگ را (۱۸۵۵/۶)

قصه‌ی رنگرزی حضرت عیسی(ع) در کشف‌الاسرار (مبیدی،
۱۳۵۶: ۱۳۳۰/۲) و تفسیر ابوالفتوح (رازی، ۱۳۳۴: ۵۶۹/۱) نقل شده
است. فروزانفر در شرح مثنوی شریف مقصود مولانا را این می‌داند
که عیسی(ع) مردم را به وحدت و محبت می‌خواند و هر که به حقیقت
دین و آیین وی راه یابد از رنگ و اختلاف و تزویر خلاصی می‌یابد
(فروزانفر، ۱۳۷۱: ۲۱۸/۱ و ۲۱۹).

۲-۵. صبغة الله

مولوی در مثنوی، «صبغة الله» را نماد خصلت‌ها و خوبی‌های
نیک و خدایی می‌داند که روح عرفا از آن رنگ گرفته است.

رنگ‌های نیکت از خم صفاست
رنگ زشتان از سیاهابه‌ی جفاست
صبغة الله نام آن رنگ لطیف
لغنة الله بوی آن رنگ کثیف

«صبغة الله» واژه‌ی قرآنی مربوط به آیه‌ی ۱۲۸ سوره‌ی بقره
است که می‌فرماید: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...» این
است نگارگری الهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟... (بقره: ۱۲۸).

صبغة الله هست رنگ خم هو
پسه‌ها یک رنگ گردد اندرو
چون در آن خم افتد و گویش قم
از طرب گوید منم خم لاتلم (۱۳۴۵-۴۶/۲)

۳-۵. دم عیسی(ع)

در مثنوی، دم عیسی(ع) نماد نفس پیر است که سالک را زنده
می‌کند.

تا دم عیسی تو را زنده کند

همچو خویشت خوب و فرخنده کند (۱۹۱۰/۱)

دم عیسی همان کلمات و اشارات مشایخ است که در هر وادی
گره‌گشای سالکان حقیقت است.

۴-۵. مائده‌ی آسمانی

از لحاظ عرفانی در مثنوی، مائده، نماد غذای روحانی است که
سبب تعالی و پرورش روح می‌گردد:

مائده عقل است نی نان و شوی

نور عقل است ای پسر جان را غدی

(۱۹۵۴/۴)



«جمال یوسف
آن گونه که
در مثنوی
و اشارات
صوفیه تصویر
می‌شود،

مظهر و مرآت
جمال حق
است»



احیای مجدد
چار مرغ
خلیل که
تمثیل حشر
جسمانی

است، متضمن
الزام قمع
هواهای
جسمانی-
که مرگ از
عالم حیوانی
و ولادت در
عالم کمال
را تصویر
می‌کند-نیز
هست

که اشاره دارد به «قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علينا
مائده من السموات لئلا نعبد الاوتار و اخرنا و اية منك...» عیسی
پسر مریم گفت: پروردگارا از آسمان خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی
برای اول و آخر ما باشد و نشانه‌ای از جانب تو... (مائده: ۱۱۴) و
مربوط به زمانی است که حضرت عیسی(ع) با جمعی از یاران خویش
به بیابانی رسیدند که هیچ آبادانی و طعامی در آن نبود، پس عیسی(ع)
از خدای تعالی درخواست خوانی از طعام کرد.

۶-۶. ابراهیم(ع)

ابراهیم(ع) در مثنوی علاوه بر مقام نبوت، نماد عارف کاملی
است که در مبارزه با بت نفس، الگوی سالکان و مریدان بحر صفا
گشته است. مولوی در داستان ابراهیم(ع) با توجه به اشارات قرآنی،
به سرگذشت شیخ کاملی می‌پردازد که در میدان نظر و عمل سربلند
و پیروز است و مراحل فنای فی الله را پشت می‌گذارد و با اطمینان
کامل به مرحله‌ی خلیفه‌اللهی می‌رسد. ابراهیم از نگاه مولانا بیانگر
سیر تخلی و تحلی و تجلی عارف است.

در مثنوی با توجه به آیات قرآن: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ
رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ و بی‌گمان ابراهیم از پیروان او [نوح] است. آن‌گاه
که با دلی پاک به پیشگاه پروردگارش آمد (صافات: ۸۳ و ۸۴). و نیز
«لَا مِنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا
بیاورد (شعرا: ۸۹).

ابراهیم(ع) مظهر عارف حق‌جویی است که از اقلیم حس تا
قلمرو عشق با صفایی روحانی، که در قرآن از آن به «قلب سلیم»
تعبیر شده است، همه‌جا طلبکار پروردگار خویش و طالب نیل به
شناخت لقای اوست و خداوند او را در معرض ابتلا و امتحان قرار
می‌دهد و با آزر که پیشه‌ی بت‌تراشی دارد، قطع رابطه می‌کند: «وَ
إِذَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ إِزْرُ اتَّخِذْ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ هنگامی که ابراهیم به پدر خود «آزر» گفت: آیا بتان
را خدایان [خود] می‌گیری؟ من همانا تو و قوم تو را در گمراهی
آشکار می‌بینم (انعام: ۷۴).

او به صنعت آزرست و من صنم

آلتی کاو سازدم من آن شوم (۱۶۸۵/۵)

فرزندش را به واسطه‌ی رؤیایی که متضمن اشارت الهی
است عرضه‌ی تیغ می‌دارد: «... قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي آرى فِي الْمَنَامِ
أَنِّي أَدْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى...»؛ گفت: ای پسرک من! من در
خواب دیدم که تو را سر می‌برم، پس ببین چه به نظرت می‌آید؟...
(صافات: ۱۰۲).

حلق پیش آورد اسماعیل وار

کار در حلقش نیارد کرد کار (۳۸۵/۲)

من خلیلم تو پسر پیش بچک

سر بنه انی ارانی ادبجک (۴۱۷۳/۳)

یا چو اسماعیل صبار مجید

پیش عشق و خنجرش حلقی کشید (۳۹۸۴/۶)

و نیز از آن چه مولانا در باب مفهوم بت و ارتباط آن با نفی بت و بت‌گر، گفته است نیز برمی‌آید که اقدام ابراهیم خلیل (ع) در شکستن بت‌ها همان گونه که قرآن کریم فرموده، در نزد مولوی اشاره به نوعی مجاهده با نفس اماره است: «و لقد آتینا ابراهیم رُشدَهُ مِنْ قَبْلِ و کُنَّا بِهِ عَالَمِینَ»: و در حقیقت پیش از آن به ابراهیم رشد [فکری] دادیم و به [شایستگی] او دانا بودیم (انبیاء: ۵۱).

۱-۶. چهار مرغ خلیل (ع)

در قرآن کریم سوره ی بقره آیه ۲۶۰، ابراهیم (ع) از خداوند، زنده کردن مردگان را می‌خواهد و خداوند به او دستور کشتن و پاره کردن چهار مرغ را می‌دهد که هر کدام را روی قلعه‌ی کوهی قرار بده، آن‌گاه آن‌ها را صدا بزن، به امر خدا زنده شده و به سوی تو خواهند آمد. مولانا هر کدام از این چهار مرغ را نماد چیزی می‌داند و می‌گوید:

سر ببر این چار مرغ زنده را

سروری کن خلق ناپاینده را

بط و طاووس است و زاغ است و خروس

این مثال چار خلق اندر نفوس

بط حرص است و خروس آن شهوت است

جاه چون طاووس و زاغ امنیت است (۴۲/۵-۴۴)

«احیای مجدد چار مرغ خلیل که تمثیل حشر جسمانی است، متضمن الزام قمع هواهای جسمانی- که مرگ از عالم حیوانی و ولادت در عالم کمال را تصویر می‌کند- نیز هست» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۵۰ و ۵۲).

مولانا در جایی نیز ابراهیم را نماد پاکی می‌داند:

در تو نمود دست آتش در مرو

رفت خواهی اول ابراهیم شو (۱۶۰۶/۱)

۲-۶. آزر

طبری در تفسیر خود آزر را پدر ابراهیم و وزیر نمرد می‌داند که او را سخت نیکو می‌داشت و این آزر بت‌تراش بود و خزینه‌ی ملک نمرد به دست او بود (طبری، ۱۳۴۴: ۴۶۸/۲).

چون تواند ساخت با آزر، خلیل

چون تواند ساخت با رهنز دلیل (۲۱۲۵/۶)

آزر در مثنوی نماد طبیعت و نفس است و بت‌ها و نقوش وی نیز رمز اشیای مادی و طبیعی و تعلقات و خواسته‌ها و امیال نفسانی می‌گردد. هم‌چنین آزر نماد کسانی است که شیفته‌ی تعلقات مادی و سرگرم امور دنیوی‌اند.

۳-۶. اسماعیل (ع)

اسماعیل نماد عشق و صوفی سالک است، چون در مقابل خواست حق یا محبوب تسلیم محض است و آماده و پذیرای مرگ. از دید عاشق و معشوقی نیز می‌توان گفت ابراهیم نماد معشوقی است که عاشق یعنی اسماعیل (ع) تسلیم تیغ اوست و آماده‌ی قربانی شدن در راه عشق او.

البته در جایی دیگر مولانا، ابراهیم (ع) را در مقابل اسماعیل (ع)، نماد جان می‌داند که اسماعیل نماد تن و جسم اوست.

تن چو اسماعیل و جان هم‌چون خلیل

کرد جان تکبیر بر جسم نبیل

گشت کشته تن ز شهوت‌ها و آز

شد به بسم‌الله بسمل در نماز (۲۱۴۵-۴۶/۳)

۴-۶. نمرد

«نمرد در مثنوی نماد نفس است و آتش نمرد آتش نفس است» (پورنامداریان، ۱۳۶۴، ۲۱۴).

در تو نمردی است، آتش در مرو

رفت خواهی، اول ابراهیم شو (۱۶۰۶/۱)

۷. یوسف (ع)

یوسف در مثنوی نمادی از جلوه‌ی حق است. زیبایی یوسف (ع) رمزی از جلوه‌های الهی است که انسان عارف و عاشق به هر چه می‌نگرد زیبایی و چهره‌ی معشوق را می‌بیند. «جمال یوسف آن‌گونه که در مثنوی و اشارات صوفیه تصویر می‌شود، مظهر و مرآت جمال حق است» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۵۸).

۱-۷. یعقوب (ع)

به‌طور کلی یعقوب مظهر کسانی است که لیاقت و شایستگی دریافت و درک حقایق الهی را دارند و بوی گلستان اسرار و حقایق الهی را درمی‌یابند. به‌طور خلاصه یعقوب نمونه‌ی انسان کامل و طالب راستین حقیقت است.

آن چه یعقوب از رخ یوسف بدید

خاص او بُد آن به اخوان کی رسید؟ (۳۰۳۰/۳)

۲-۷. برادران یوسف (ع)

برادران یوسف (ع) نماد انسان‌هایی هستند که از ادراک حقایق ربانی و معرفت الهی بی‌بهره‌اند و در داستان یوسف (ع) نمونه‌ای از انسان‌های حاسد و کینه‌ورز هستند.

آن چه یعقوب از رخ یوسف بدید

خاص او بُد آن به اخوان کی رسید؟

جوع یوسف بود آن یعقوب را

بوی نانش می‌رسید از دور جا

و آن که صد فرسنگ زان سو بود او

چون که بُد یعقوب می‌بوید او (۳۰۳۰-۳۲/۳)

«آلست» در

دوره‌های

مختلف شعر

فارسی

به‌عنوان

نمادی از

پیمان الهی و

روز ازل مطرح

گردیده است.

دلیل انتخاب

این واژه

توسط مولوی

به این صورت

در ذهن متبادر

می‌شود که

«الست» اولین

واژه‌ای است

که حضرت

حق تعالی با

آن انسان را

مورد خطاب

قرار داده



۳-۷. بوی پیراهن یوسف(ع)

بوی پیراهن یوسف در مثنوی نماد تجلیات الهی است.

بوی پیراهن یوسف کن سند

زان که بویش چشم روشن می کند

(۳۲۲۱/۴)



«قاب

قوسین»

که به معنی

«اندازه‌ی

دو کمان»

است علاوه

بر نغمه‌ی

آهنگین حاصل

از تکرار

واج‌های

هم‌گونه، از

مزیت دیگری

در ذهن شاعر

نیز بهره‌مند

است و آن

این که قوس

و انحنای در

فرهنگ

شرفیان

همواره از

محبوبیت

خاصی

برخوردار بوده

است؛ گنبد،

اماکن مقدس،

آسمان،

محراب

مساجد و...

همگی منحنی

و مقوس‌اند

مولانا از این واژه به‌عنوان نماد قرآنی از این امر نیز باشد.

نتیجه‌گیری

از نظرگاه ادبیات، وظیفه‌ی نماد، وحدت بخشیدن به اجزا و عناصر پراکنده در یک جزء به نمایندگی از کل است. آثار نمادین، بازتاب تجربیات روحانی و عاطفی زیبا و ادبی هستند. مثنوی معنوی مولانا یکی از آثار وزین ادب پارسی است که در آن نمادهای بسیاری وجود دارد؛ اگرچه طراحی از پیش تعیین‌شده‌ای در آن مشاهده نمی‌شود، اما همین امر باعث شده است که در آن تکلف و تصنع کمتری یافت شود. نمادها در مثنوی با توجه به باور و اندیشه‌ی شاعر شکل تازه‌ای به خود گرفته‌اند، یعنی ممکن است در برخی ابیات، استعاره‌ای آن قدر تکرار بشود که از حد استعاره خارج گردد و به نماد تبدیل شود. این جاست که قوت و قدرت خلاقیت مولوی بیشتر آشکار می‌شود.

بهره‌های مولانا از آیات قرآن در مثنوی فراوان است. یکی از زیرمجموعه‌های بهره‌گیری از آیات، استفاده از واژگان و ترکیبات قرآنی به‌عنوان نماد است. گاه نیز، وی از مفهوم نمادین نام انبیا، قصص قرآنی، شخصیت‌ها و عوامل مرتبط با انبیا در قرآن بهره جسته است. نمادسازی، خصوصاً استفاده از نمادهای قرآنی در مثنوی از اسلوب‌های خاص اوست که باعث شده اثر عرفانی این شاعر گران قدر، جذاب‌تر و تأثیرگذارتر شود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. پورنامداریان، تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس. تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.
۳. خزائی، محمد، اعلام قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱.
۴. رازی، ابوالفتح، تفسیر ابوالفتح رازی، به تصحیح و حواشی محمد الهی قمشاهی، چاپخانه‌ی علمی، ۱۳۳۴.
۵. زرین کوب، عبدالحسین، سر نی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، تهران، انتشارات علمی، نشر سخن، تهران، ۱۳۷۲.
۷. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، جلد اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.
۸. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، جلد دوم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.
۹. زمخشری، جارالله، تفسیر کشف، نشر ادب حوزه.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۱. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، تفسیر مجمع‌البیان، به تصحیح سید هاشم رسولی و سید فضل‌الله طباطبایی یزدی، شرکة المعارفة الاسلامیه، ۱۳۷۹ هـ ق (۱۳۳۹ هـ. ش).
۱۲. طبری، محمدبن جریر، ترجمه‌ی تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۴۴-۱۳۳۹.
۱۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح مثنوی شریف، تهران، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۱.
۱۴. فخر رازی، التفسیر الکبیر، تهران، دارالکتب العلمیه، تهران.
۱۵. میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، ۳۹-۱۳۳۱ هـ. ش.
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جلد اول، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۴.
۱۷. نیکلسون، رینولد لین، مثنوی معنوی مولوی، به تصحیح مهدی آذر یزدی، چاپ ششم، انتشارات پژوهش، ۱۳۸۰.

جایگاه فلسفه در آموزش رشته‌ی علوم انسانی

قسمت دوم

اشاره

در قسمت اول گزارشی از صحبت‌های آقای دکتر اعتصامی در نشست کارشناسان علوم انسانی دفتر برنامه‌ریزی بیان شد. وی در آن قسمت به تبیین درس فلسفه و ضرورت آن در برنامه‌ریزی رشته‌ی علوم انسانی پرداخت. ادامه‌ی صحبت‌های ایشان و نظرات اعضای نشست را در این قسمت ملاحظه می‌کنید.

نسبتی که درس فلسفه به معنای خاصش با دروس دیگر پیدا می‌کند چیست؟ درس‌های اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و مواردی از این قبیل با فلسفه چه نسبتی دارند؟ درس‌هایی مثل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد دانش‌های هم‌عرض هم هستند که داد و ستدی با یکدیگر دارند. اما فلسفه در عرض این دانش‌ها قرار ندارد، مثلاً روان‌شناسی درباره‌ی روان‌شناسی و جامعه‌شناسی درباره‌ی جامعه است. اقتصاد در مورد نظام اقتصادی حاکم بر جوامع است، یعنی این‌ها هر کدام موضوع خاصی دارند که در کنار موضوع دیگر علوم است. اما فلسفه چنین رابطه‌ای با این علوم ندارد. در نتیجه نوع تأثیرگذاری اش روی درس‌های دیگر از

قبیل تأثیر روان‌شناسی بر جامعه‌شناسی نیست. به این دلیل باید روی کارهایمان در این زمینه تأملی کنیم تا ببینیم فلسفه چه نوع تأثیری می‌تواند بگذارد؟

علوم ما سه نوع تأثیرپذیری از فلسفه دارند. یک نوع تأثیرپذیری این است که مبادی اولیه‌ی علوم در فلسفه اثبات می‌شود. مثلاً دانش‌ها پذیرفته‌اند که یک اصل علیتی بر عالم حاکم است، علتی داریم و معلولی. این را هر دانشی مفروض گرفته و براساس آن دانش خود را شکل داده است.

علاوه بر مبادی مطلق و کلی نظیر اصل علیت، مبادی دیگری وجود دارد که می‌تواند نزد فیلسوفان مختلف متفاوت باشد. و همین تفاوت آراء فیلسوفان را از هم متمایز می‌کند. و اگر این اختلافات، با دیدگاه آن‌ها درباره‌ی علوم مرتبط باشد، سبب پیدایش نظرگاه‌های مختلف درباره‌ی علوم می‌شود. مثلاً جامعه‌شناسی که در دیدگاه فلسفی‌های دیگری است، نگاهش به جامعه متفاوت است با نگاه کسی که دیدگاه یک فیلسوف اسلامی مثل ملاصدرا را پذیرفته است.

پیدا کردن این تفاوت‌ها شاید یکی از وظایف اصلی ما در علوم انسانی است. اگر کسی بگوید من نسبت به نظرات فیلسوفان درباره‌ی مبادی علوم بی‌طرف هستم، دو معنا از آن ما تلقی می‌کنیم، یکی اینکه در مورد قسمت اول بگوید بی‌طرفم یعنی من تحت تأثیر آن مبادی اولیه، که به طور فطری در وجود ما هست و امور بدیهی هستند و معمولاً هم در آن‌ها اختلافی نیست، بی‌طرفم. دیگر این که در قسمت دوم اگر بگوید بی‌طرفم، یا به معنای این است که ایشان اطلاع ندارد. یعنی این شخص نمی‌داند که این متفکر جامعه‌شناسی که این جامعه‌شناسی خاص را تأسیس کرده، متأثر از مثلاً هگل بوده است. یا این که می‌خواهد بگوید که من تابع جامعه‌شناسی هستم و هر جا بروم من هم به دنبالش می‌روم و من موضع خاصی نمی‌خواهم بگیرم. هر تأثیری هم که گذاشت، گذاشت و از هر چیزی هم که تأثیر پذیرفته بود، پذیرفته بود. من به این موضوع کاری ندارم، نتیجه‌اش این است که آن دیدگاه فلسفی با این فرد کار دارد، یعنی آن فلسفه بی‌طرف نمی‌ماند. آن فلسفه تأثیر خودش را می‌گذارد و از آن‌جا روی اندیشه‌ها و افکار فرد جامعه‌شناس تأثیر می‌گذارد و از آن‌جا می‌رود روی کتاب و تألیفات او هم، تأثیر خودش را منتقل می‌کند.

در این حوزه است که نمی‌توانیم بگوییم که بی‌طرفیم، یعنی موضع‌گیری حتماً صورت می‌گیرد. آن چیزی که اگر بتوانیم در مبانی علوم انسانی انجام بدهیم در آوردن این قبیل تأثیرات است. اتفاقاً فلاسفه اشخاصی هستند که به دلیل این که معتقد به فلسفه‌ی مضاعف هستند در حوزه‌های علمی پایین‌تر اظهارنظر کردند. یعنی کسی مثل کانت، فیلسوف است ولی دیدگاه تعلیم و تربیتی دارد، چون او می‌خواهد بگوید اقتضای فلسفه، این تعلیم و تربیت است. ارسطو

ارسطو
فیلسوف است
ولی دیدگاه
جامعه‌شناسی
دارد، این که
می‌گوید
انسان مدنی
بالتبع است
پایه‌ی نظریات
جامعه‌شناسی
است و بعد
در خیلی
دیدگاه‌های
جامعه‌شناسی
همین جمله
تأثیر کرده است



فیلسوف است ولی دیدگاه جامعه‌شناسی دارد، این که می‌گوید انسان مدنی بالطبع است پایه‌ی نظریات جامعه‌شناسی است و بعد در خیلی دیدگاه‌های جامعه‌شناسی همین جمله تأثیر کرده است. یعنی آن‌ها کار دارند و اتفاقاً سررشته‌ی تمام این فلسفه‌های مضاف، یعنی فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه روان‌شناسی، فلسفه دین به مبانی فلسفی فیلسوفان بر می‌گردد. فیلسوف‌ها در این امور حرف زدند و متأثر از آن‌ها، دیگران کار کردند. ما ناچاریم این کار را بکنیم و این تحقیق را به عمل آوریم تا بتوانیم تفاوت‌های آن‌ها را ملاحظه کنیم و آگاهانه سراغ مباحث علمی خاص برویم. بحث، بحث انتخاب است، یعنی ما آگاهانه برویم سراغ این که مبانی فلسفی مان را در علوم اجتماعی، در روان‌شناسی و در اقتصاد با تفکر و استدلال، انتخاب کنیم. اگر انتخاب مبانی منفعلانه باشد، آن وقت در جامعه‌شناسی یک موضع‌گیری داریم و در دین یک موضع‌گیری دیگر. دانش آموز ما در دین بین دیدگاه‌های فلسفی مختلف که ما بر آن‌ها تحمیل می‌کنیم، خود به خود رشد می‌کند و او دیگر نمی‌داند چه چیزی به او داده‌اند و از چه نگرشی بهره برده است.

الان در غرب این اتفاق می‌افتد یعنی در غرب علومی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی در پارادایم خاصی صورت می‌گیرد و حتی فلسفه‌ی دینش در همین پارادایم اتفاق می‌افتد، دانش آموز با تعارض رشد نمی‌کند، یک رشد هماهنگ صورت می‌گیرد در همان جهتی که خودشان دارند. ما به دلیل این که متأسفانه موضع‌گیری نداریم، دانش‌آموزانمان با پارادایم‌های مختلف روبه‌رو هستند، به‌طور ناخودآگاه تناقض روحی و تناقض فکری دارند. پس یکی از اهداف ما در برنامه‌ریزی و تألیف، حرکت آگاهانه در این زمینه است.

آقای ناصری: این دو واحدی که فرمودید غیر از منطبق است؟

آقای عیوضی: شما فرمودید فلسفه در دسته‌بندی‌های مختلف ارائه می‌شود. آیا می‌شود یک دسته‌بندی ارائه کرد که همه‌ی این‌ها را دربرگیرد؟

آقای اوحدی: یک فضایی که در آن بتوانیم این آیه را تحقق بدهیم «الذین یستمعون القول فی‌تبعون احسنه». چگونه فضایی است و کی صورت می‌گیرد؟

آقای پرتویی مقدم: نسبت فلسفه با سایر علوم و این که فلسفه همراه بسیاری از علوم است، از جمله فلسفه‌ی تاریخ، سبب نمی‌شود که کار فیلسوفان و عالمان یکی شود. نگاهی که فیلسوفان به تاریخ دارند، یک نگاه متافیزیکی است و با روند تاریخ، که به معنای تجربی است تفاوت ماهوی دارد. به همین دلیل بسیاری از مؤلفان از فلسفه سرباز زدند و نظریات فیلسوفان فلسفه‌ی تاریخ را که ارائه کردند معتقدند این نوع دیدگاه‌ها و این نوع نظرانی که بیان شده یک نوع مبانی نظری صرف است که هیچ کدامشان کمترین ارتباطی با تاریخ به معنای تجربی‌اش ندارند. نمی‌دانم در رشته‌های دیگر هم که کلمه‌ی فلسفه جلوی آن علم قرار می‌گیرد، همان وضعیتی که در تاریخ وجود دارد، در آنجا هم هست؟ در علم تاریخ فیلسوفان و عالمان هم‌دیگر را نمی‌پذیرند، یعنی معتقدند که از دو مبنای متفاوت و روش و سبک متفاوت به قضیه نگاه می‌شود و به نتیجه نمی‌رسد. به همین دلیل فلسفه‌ی تاریخ هر چه به قرن بیستم نزدیک‌تر می‌شود



اگر انتخاب مبانی منفعلانه باشد، آن وقت در جامعه‌شناسی یک موضع‌گیری داریم و در دین یک موضع‌گیری دیگر. دانش آموز ما در دین بین دیدگاه‌های فلسفی مختلف که ما بر آن‌ها تحمیل می‌کنیم، خود به خود رشد می‌کند و او دیگر نمی‌داند چه چیزی به او داده‌اند و از چه نگرشی بهره برده است

بسیار کم فروغ‌تر می‌شود و جایگاه خودش را در اواخر قرن نوزدهم از دست می‌دهد و دیگر کسانی که نظریات فلسفی در تاریخ ارائه کردند، نداریم.

می‌خواهم بپرسم آیا در رشته‌های دیگر هم همین وضعیت سازگار وجود دارد که هم‌دیگر را نمی‌پذیرند.

آقای دکتر پیغامی: خیلی تشکر می‌کنم و لذت بردم از بحث‌های جناب عالی، چند نکته به ذهنم رسید که با سؤال آمیخته است، نکته‌ی کوچک این که در گام اول فرمودید داشتن روحیه‌ی حقیقت‌طلبی، می‌دانم که جناب عالی هم به آن واقفید که بیش‌تر از این که به فکر داشتن حقیقت‌طلبی باشیم باید به فکر ارتقای آن باشیم. خیلی وقت‌ها فرزندان ما چنین ویژگی‌هایی دارند ولی وقتی که وارد مدرسه می‌شوند این‌ها را از دست می‌دهند؛ یعنی پرسش‌گری، حقیقت‌طلبی، داشتن انصاف، این‌ها را دانش آموز، با این تلقی که منفی هستند، از دست می‌دهد. پس حفظ و ارتقا خیلی مهم‌تر از ایجاد است. کار ما ایجاد نیست، این‌ها در فطرت است.

نکته‌ی دیگر این است که در ابتدا فرمودید بحث ما جست‌وجوی حقیقت است، هم در حکمت نظری و هم در حکمت عملی. با این نگاه فلسفه شامل همه‌ی علوم است و حکمت هم همه‌ی علوم را دربرمی‌گیرد.

وقتی جغرافی درس می‌دهیم، تاریخ درس می‌دهیم، روان‌شناسی درس می‌دهیم، در همه‌ی این‌ها ما در بی‌بخشی از اهداف برنامه‌ی درسی در حکمت نظری و حکمت عملی هستیم، به‌طور هم‌زمان و این کمک‌هایی است که باید نگاه فلسفی بکنند. در جغرافی هم وقتی معلم واقعیت را به لحاظ جغرافیایی توصیف می‌کند حکمت نظری به دانش آموز یاد می‌دهد، فکر نکنیم که جغرافی و تاریخ یک رشته‌اند و حکمت نظری فقط باید این‌جا به بچه‌ها جست‌وجوی حقیقت هم یاد بدهد. جست‌وجوی حقیقت در سایر علوم هم حضور دارد. البته به مفهوم تفکر فلسفی و به مفهوم فطرت ثانوی باید جایگاه خودش را داشته باشد و سؤالات مابعدالطبیعی فراموش نشود، اما خیلی مهم است که مواظب باشیم در عبور از فطرت اولی به فطرت ثانوی سؤالات را دنبال کنیم نه جواب‌ها را. ما در سؤالات باید مبنایی و عمیق باشیم اما در پاسخ‌ها نه. اگر شخصی سؤال «من از کجا آمده‌ام به کجا می‌روم» نداشته باشد می‌گوییم او از فطرت ثانوی دور شده، اما در پاسخ‌ها نیازی نیست مثل یک فیلسوف به پاسخ بپردازد. مثل آن پیرزنی که از او پرسیدند خدا را به چه دلیل قبول داری؟ گفت این چرخه‌ی ریسنده‌ی را ول می‌کنم، به این دلیل. سؤال عمیق است ولی پاسخ عمیق نیست. ما خیلی وقت‌ها وقتی بحث آموزش فلسفه شده است، فکر کردیم که باید در آن چارچوب‌های انتزاعی فیلسوفان که برای دانش‌آموزان محجور است، پاسخ دهیم یا مطلب را به مخاطب القا کنیم. وقتی در کتاب‌های دینی قدیمی‌تر بحث این بود که سؤالات مبنایی را مورد بررسی قرار دهند، دوست نداشتند با آن چارچوب‌های تحلیلی فلاسفه پاسخ دهند. این نشدنی است. با استعدادهایی که مخاطبان در تفکر فلسفی دارند، نمی‌شود آن‌گونه پاسخ داد. خیلی اندک هستند کسانی که نگاه انتزاعی عمیقی را تحمل می‌کنند، آن‌گونه که فلاسفه در چارچوب‌های تحلیلی‌شان

تحمل می‌کنند. برهان صدیقین را با عبارتهای فلسفه نمی‌شود به دانش آموز گفت ولی با عبارتهای دیگر باید گفت. من نگاه انتزاعی و غیر کاربردی را یکی از آسیب‌هایی می‌دانم که در این جاها وجود دارد، چه آن جایی که باید آموزش‌های عمومی مرحله‌ی اول و مرحله‌ی دوم را اجرا کنیم و چه آن جایی که باید آموزش‌های خاص بدهیم. همین الآن کتاب فلسفه‌ی موجود، که دانش آموز دبیرستانی علوم انسانی می‌خواهد با آن آموزش ببیند دارای چارچوب‌های انتزاعی فراوان است و این ناشی از ضعف برنامه‌ریزی است که خلاقیت ندارند و مجبورند همان چیزی را که در کتاب‌های ملاحظه‌ای و ابن‌سیناست، با یک تلخیص و ساده‌سازی اولیه در کتاب‌های درسی بیاورند. در حالی که همان دانش آموز دبیرستانی ما با خواندن همان یک کتاب، خیلی وقت‌ها از فلسفه زده می‌شود. اگر قرار بود در دانشگاه هم فلسفه را ادامه دهد، دیگر دنبال نمی‌کند. این انتزاعی بودن و کاربردی نبودن یکی از مشکلات فلسفه است. من معتقدم سوالات عمیق باید مطرح شود اما پاسخ‌های غیر عمیق را ما باید شناسایی کنیم و خلاقیت به خرج دهیم.

نکته‌ی دیگر این است که توازن بین حکمت نظری و حکمت عملی سال‌هاست به هم خورده است.

وقتی بحث از تفکر و حکمت می‌کنیم، بیش‌تر تفکر و حکمت نظری را دنبال می‌کنیم و همین برنامه هم با این که یک بند خوب گذاشته، اما بیش‌تر حکمت نظری را بحث کرده و به سوالات مبنایی حکمت نظری بیش‌تر توجه شده است. وقتی بحث منطق می‌شود، بیش‌تر منطق صوری است در حالی که ما در کنار منطق صوری، یک منطق عملی هم داریم. از کانت اگر خواستیم مطلب بخوانیم، کانت اگر یک سنجش خرد ناب دارد که به نگاه تئولوژیک نظری می‌پردازد. یک فلسفه حکم دارد یک فلسفه اخلاق دو تا کتاب دینی دارد و اگر به وزن بخواهیم نگاه کنیم، کانت دو به یک است. کانت را همیشه با حکمت نظری خوانده‌ایم و به دانش‌آموزان حکمت نظری او را گفته‌ایم. سوالات خاص هم همین‌طور است. مثلاً سؤال از معرفت‌شناسی در کنار حقیقت‌شناسی است. اما سؤال از ادراکات اعتباری و مبنایی، مبنایی ارزشی اصلاً نیست و ما بیش‌تر سوالات ادراکات حقیقی را به آن‌ها یاد می‌دهیم. در دانشگاه‌ها هم همین‌طور است، نگاه تئولوژیک مد شده و خیلی‌ها این مباحث را دنبال می‌کنند بدون این که نیاز باشد. دانشجوی مدیریت، دانشجوی حقوق دنبال ملاحظاتی تئولوژیک می‌رود در حالی که حقوق اصلاً حوزه‌ی تئولوژی نیست. حوزه‌ی فلسفه اخلاق و فلسفه حکم است. این مشکل هم که بحث وزن‌دهی بین حکمت نظری و عملی است، یکی از آن مشکلات عمیق است که اگر دنبال شود، در آموزش حل می‌شود، ببینید ما ریاضی درس می‌دهیم ولی نمی‌توانیم مرز بین آن جایی که ریاضی دارد و حکمت عملی دانش‌آموزان ما را تخریب می‌کند یا دارد می‌سازد، تشخیص بدهیم. بسیاری از جمله‌ای که در علوم انسانی غربی آمده و اجباراً خوانده می‌شوند، عملاً و ماهیتاً گزاره‌های اعتباری عملی هستند، ما در کتاب‌های علوم انسانی این مشکل را داریم که آن‌هایی که این دانش‌های از غرب آمده را در کتاب می‌آورند، می‌گویند کتاب‌های ما علمی است و براساس

علم هم آن تئوری‌ها را می‌گوییم. آن‌ها فکر می‌کنند در حوزه‌های نظری کار می‌کنند در حالی که این علوم مشمول حوزه‌های عملی و کاربردی است. من فکر می‌کنم اگر خوب گونه‌شناسی شود، جریان حوزه‌های اعتباری و اعتباریاتی، که همه مربوط به حوزه‌های عملی است و مبنای خاص حوزه‌ی حکمت عملی در رشته‌های اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و جغرافیا شناسایی می‌شوند. آن وقت شما تازه درمی‌یابید که از کجا باید وارد شوید و کجاها را باید تقویت کنید. مثلاً من در عرایضم در مورد اقتصاد عرض می‌کردم که مبنای تفکر عقلایی اقتصاد غرب جلب منفعت و دفع ضرر است. خوب من بر این تأکید کردم. شما قبول می‌کنید که خود این یکی از مبنای حکمت عملی فلسفه‌ی اسلامی هم هست و علامه طباطبایی نیز به آن پرداخته است. خوب این را ما باید خوب بشناسیم تا فکر نکنیم اندیشه‌ی اسلامی به این‌ها توجه ندارد. اندیشه‌ی اسلامی بیش‌تر و بهتر از اندیشه‌ی غربی در نفع شخصی در مبنای حکمت عملی خودش تأکید می‌کند. آخرین عرضم نگاهی است که بر بحث رابط فلسفه داشتید با سایر علوم. ما می‌توانیم بگوییم دو دسته مبادی داریم، مبادی اولیه و مبادی ثانویه که هر دو نسبت به علوم از مقوله اصول موضوعه‌اند. علاوه بر اصول موضوعه‌ی فلسفی، علوم هم نسبت به هم اصول موضوعه می‌دهند؛ مثلاً علم اقتصاد اگر مسئله‌ی مطلوبیت را دنبال می‌کند، این وام گرفته است از روان‌شناسی و این اصول موضوعه‌ی آن است و دیگر در مورد آن بحث نمی‌کند. آن را از روان‌شناسی می‌گیرد. در این نوع نگاه رابطه‌ی روان‌شناسی با اقتصاد همان چیزی است که رابطه‌ی فلسفه با اقتصاد است. البته نوع سوالاتی که فلسفه به اقتصاد می‌دهد، به لحاظ تقدم رتبه‌ای یک مقدار متقدم‌تر است، یک مقدار مبنایی‌تر است اما این دلیل بر این نمی‌شود که ما نوع رابطه را دوگانه بدانیم. آن چیزی که مهم است این است. به نظر روابط اصول موضوعه‌ای بین علوم همیشه هست و علوم از یک‌دیگر وام‌هایی گرفته‌اند.

فلسفه قاعدتاً مبنایی‌ترین رشته است اما آن چیزی که مهم است همان رابطه‌ی فلسفه به معنای اعم، با همه‌ی علوم است که رابطه‌ی آن، رابطه‌ی کل با جز است. من فکر می‌کنم آن را فراموش نکنیم که مبنای دیگری هم میان خود علوم هست.

آقای جعفریان: از نظرات دوستان استفاده کردم. من فقط یک دغدغه‌ی ذهنی دارم و آن تعلیم و تربیت با رویکرد عقلانی است که به آن «تربیت عقلانی» گفته می‌شود. سؤال این است یا توقع من این است که در این گزارش مشخص شود دقیقاً جایگاه فلسفه یا آموزش فلسفه در تربیت عقلانی کجاست؟ اگر فرض بگیریم بخواهیم عقل‌ها را رشد بدهیم، با آن مقدمه گام اول که آقای دکتر گفتند از این‌جا به بعد سؤال اساسی این است که باید روشن شود در برنامه‌ریزی درسی در این دفتر یا مأموریتی که دارد، جایگاه آموزش فلسفه در تربیت عقلانی کجاست؟ اگر تفکر و حکمت یکی از عناصر پنج‌گانه در برنامه‌ی درسی ملی است، آیا فلسفه می‌خواهد این را تأمین کند؟ هم‌چنین نسبتش با حوزه‌های دیگر چیست. در عناصر بعدی و حوزه‌های دیگر، جایگاه فلسفه چیست؟ این موضوع مسکوت مانده و درباره‌اش چیزی گفته نشده است.

اگر بپذیریم عوامل تربیت عقلانی فقط محدود به تفکر نیست،

فلسفه‌ی تاریخ هر چه به قرن بیستم نزدیک‌تر می‌شود بسیار کم فروغ‌تر می‌شود و جایگاه خودش را در اواخر قرن نوزدهم از دست می‌دهد و دیگر کسانی که نظریات فلسفی در تاریخ ارائه کردند، نداریم



برهان صدیقین را با عبارتهای فلسفه نمی‌شود به دانش آموز گفت ولی با عبارتهای دیگر باید گفت



عوامل دیگری را هم باید شناسایی کنیم که عناصر چهارگانه در ذهن من است مثل تعلیم یا تجربه که تاریخ در آن خیلی نقش دارد.

اگر کسب تجربه، از عوامل رشد عقل باشد، نسبت فلسفه با این تجربه چیست؟ نسبت فلسفه با آن تعلیم چیست؟ عنصر چهارم در رشد عقلانی تزکیه است؛ نسبت و جایگاه آموزش فلسفه با این موضوع چیست، همه‌ی این‌ها که تأمین شد، در نهایت رشد عقلی اتفاق می‌افتد وگرنه رشد عقلی متکی فقط به تفکر نیست؛ در عین حالی که تفکر برای رشد عقلی مهم است.

نکته‌ی بعدی آموزش عمومی فلسفه است که از سال اول دبستان تا سال پیش‌دانشگاهی جریان دارد؛ پیش از این که به مفهوم خاص فلسفه یعنی فلسفه اولی یا مابعدالطبیعه وارد شویم که آن را هم مقتضی شرایط خاص می‌دانم و هر کسی را مخاطب این موضوع نمی‌دانم. اما در آموزش عمومی، دانش‌آموزان گزینش نمی‌شوند و همه پذیرش می‌شوند، در این صورت، آیا آموزش فلسفه به معنای تقویت روحیه‌ی فلسفه است؟ به نظر من باید به تقویت روحیه‌ی فلسفه عنایت شود. یک تعبیری شهید مطهری دارد که می‌گوید استاد علمی دیدن مهم نیست، روحیه‌ی علمی داشتن مهم است. اگر این را پذیرفتیم، نتیجه‌اش این می‌شود که تنها یک کتاب فلسفه و منطق در سه واحد کفایت نمی‌کند، همه درس‌ها شریک خواهند بود و همه باید زیر بار این تکلیف و این مأموریت بروند و در دوره‌ی آموزش عمومی این هدف را تأمین کنند و دانش‌آموزان را متفکر، نقاد و پرسشگر بار بیاورند که از ویژگی‌های روحیه‌ی فلسفی همین است.

آقای اعتصامی: آموزش عمومی تا آخر راهنمایی است و دبیرستان دیگر آموزش عمومی محسوب نمی‌شود. در آخرین جلسات مطرح شد حکمت و فلسفه به عنوان مقوله‌ای بین رشته‌ای باشد که همه حوزه‌های یادگیری را پوشش دهد.

آقای روحانی: این قسمت آخر گزارش آقای دکتر که قابل استفاده بوده است اما از قضا مثل این است که جای حساس فیلم برسیم و قطع شود یا برق‌ها برود. آقای دکتر در نسبت فلسفه و علوم تعبیری داشتند و من خیلی منتظر بودم که از این‌جا پیش‌تر از آقای دکتر بشنوم و استفاده کنم و فکر می‌کنم اگر بخواهیم برای این موضوعات وزنی بگذاریم، این موضوع وزنش بیش‌تر است که خلاصه نسبت مابعدالطبیعه و فلسفه اولی با علوم طبیعی چیست؟ آیا به معلم فیزیک آموزش دهیم؟ یا قبل از آن در تهیه‌ی راهنمای درسی فیزیک رویکرد فلسفی را هم بگنجانیم؟ مقالاتی هم در این موضوع نوشته شده است. کمابیش دوستان هم می‌دانند که در این‌باره کار می‌شود. در این‌جا سؤالات خوبی مطرح بود که جای تأمل دارد و ایستگاه خوبی برای بحث کرده بود. شاید آقای دکتر اعتصامی معذوریت دارد در این موضوع وارد شود، از باب این که رشته‌ی خودشان هم فلسفه است. یعنی تأکید کردن بر فلسفه در همه حوزه‌ها برای ایشان مشکل است، ولی من که به این نام نیستم و فارغ‌تر می‌توانم حرف بزنم و به تعصب من حساب نمی‌کنند می‌گویم که حتی در علوم پایه هم باید سراغ برنامه‌ی درسی با رویکرد فلسفی آن برویم. فلسفه‌ی علوم، فلسفه‌ی فیزیک، فلسفه‌ی شیمی، فلسفه‌ی روان‌شناسی و...



دادن اطلاعات فلسفی در این زمینه نیست. بلکه منظور این است که به معلمان این روحیه را بدهیم که در مقام آموزش، سؤال کردن و نقد کردن را به دانش‌آموزان یاد بدهند؛ در همین حد و نه در حد آموزش تخصصی که جایش در دانشگاه است. این نکته آخر من بود.

آقای طهماسبی: با تشکر، من به اندازه‌ی یک سؤال وقت را بگیرم. در ابتدای بحث آقای دکتر تعریف عقل را فرمودند. تعبیرشان این بود عقل که می‌گوییم منظور همان عقل است که مردم می‌گویند کار عاقلانه انجام داد. عاقلانه منظور تان چیست؟ منفعت‌طلبانه است، ما کتسب به الجنان است؟ یا ... ابتدایی‌اش این است که عقل را در معنای عرفی‌اش بگیریم؛ لذا این باید خوب تعریف شود که منظور چیست تا وقتی به جاهای باریک می‌رسد، بتوانیم از آن دفاع کنیم. یک نکته‌ی دیگر این که ما نمی‌توانیم فلسفه را به همه دانشجویان تعلیم دهیم ولی همین قدر که هر کسی یک دور کلیات از فلسفه بخواند، خوب است. تا این که اگر رسید به جایی که کسی گفت خدا نیست به این دلیل، در آن‌جا شاید نتواند جواب آن‌ها را بدهد و از اعتقاد خود دفاع کند، ولی همین طور که بگوید من نمی‌توانم جواب شما را بدهم ولی آن طور که شما می‌گویید هم نیست و بگوید که در این‌باره اقوال مختلفی وجود دارد، کفایت می‌کند.

به نظر می‌آید که هم باید سؤال خوب مطرح شود و هم پاسخ‌ها خوب و گلچین شده باشند تا مؤثر گردند.

آقای اعتصامی: تشکر می‌کنم از دوستان. نکات بسیاری فرمودند. استفاده کردیم. بیان من قصد پاسخ نیست چون نکات مثبت زیادی بود که باید استفاده کنم و مورد توجه قرار دهیم. در حد برخی توضیحات در این ده دوازده دقیقه‌ای که هست نکاتی را عرض می‌کنم.

نکته‌ی اول در مورد تقسیم‌بندی فلسفه است که آقای عبوضی مطرح کردند. به نظر می‌رسد فلسفه جدید بیراهه رفته است. فلسفه‌ی کلاسیک کاری که کرده بود، دقیق‌تر بود. در فلسفه‌ی کلاسیک، فلسفه تقسیم به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی نمی‌شود. فلسفه، چون علم به احکام وجود ماهو وجود است، معرفت به علم هم خودش زیرمجموعه‌ی فلسفه است. زیرا علم از اقسام وجود است. از این دید، فلسفه، فقط هستی‌شناسی است و معرفت‌شناسی هم جز هستی‌شناسی است. اما اگر فلسفه را به معنای اعم بگیریم که بشود دانش، تقسیم می‌شود به طبیعیات و ریاضیات و مابعدالطبیعه که همان علم به وجود بماهو وجود است. فلسفه‌های مضاف هم از همین جهت مورد نقد جدی هستند. اگر اصطلاح فلسفه در اینجا به معنی چرایی باشد، فلسفه‌های مضاف درباره‌ی چرهای آن علم حرف می‌زند، حالا این چراها می‌تواند از سنخ فلسفی باشد و می‌تواند از سنخ علمی باشد. الان به نظر من فلسفه‌ی مضاف پر از قضایای علمی است، نه فلسفی. بله می‌تواند فلسفه‌ی مضاف وجود داشته باشد. چون مبادی علوم خودش جز فلسفه است، در همین حد می‌توانیم فلسفه‌ی مضاف حقیقی هم داشته باشیم.

حتی در علوم پایه هم باید سراغ برنامه‌ی درسی با رویکرد فلسفی آن برویم. فلسفه‌ی علوم، فلسفه‌ی فیزیک، فلسفه‌ی شیمی، فلسفه‌ی روان‌شناسی و... باید در آموزش به آن توجه کنیم

پی‌نوشت

1. Axiom

اشاره

فریدالدین ابوحامد محمدبن ابوبکر عطار نیشابوری (۵۴۰-۶۱۸ ه.ق.)، عارف و شاعر معروف سده‌ی ششم و هفتم هجری است. وی در ابتدا همچون پدر به پیشه‌ی عطاری (داروفروشی) پرداخت و سپس با تحول شگرفی که در وجودش حاصل شد به ساحت نورانی عرفان گام نهاد. آثار فراوانی به نظم و نثر از او خلق شده است. مشهورترین آن‌ها عبارت‌اند از: تذکره‌الاولیاء، منطق‌الطیر، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، و دیوان اشعار. آرامگاه زیبای عطار در نیشابور، مطاف اهل دل است. آنچه در پی می‌آید، گزیده‌ای است از تذکره‌الاولیا.

این آیت بر جان من آمده است

نقل است که چون مادرش [مادر بایزید بسطامی]، کُتاب فرستاد و به سورت لقمان رسید، بدین آیت که «ان اشکر لی و لوالدیک». حق تعالی می‌گوید: شکر گوی مرا و شکر گوی مادر و پدر را. از استاد در معنی این آیت پرسید. چون استاد معنی آن بیگفت، در دل او کار کرد. لوح بنهاد و دستوری خواست و به خانه رفت. مادر گفت: «یا طیفورا! به چه کار آمده‌ای؟ عذری افتاده است یا هدیه‌ای آورده‌اند؟»

گفت: «نه. بدین آیت رسیدم که حق تعالی می‌فرماید به خدمت خویش و به خدمت تو. من در دو خانه که خدایی چون کنم؟ این آیت بر جان من آمده است، یا از خدا در خواه تا همه آن تو باشم. یا مرا به خدا بخش تا همه آن او باشم.»

مادر گفت: «تو را در کار خدا کردم و حق خود به تو بخشیدم.»

در کوزه و در سبوی آب نبود

نقل است که گفت: «آن کار که باز پسین کارها دانستم، پیش از همه بود و آن رضای مادر بود.»

گفت: آنچه در جمله‌ی مجاهدات و ریاضات و غربت می‌جستم، در آن یافتم. شبی مادر از من آب خواست. در کوزه و در سبوی آب نبود. به جوی رفتم و آب آوردم.

مادر در خواب شده بود. شبی سرد بود. کوزه بر دست می‌داشتم. چون از خواب درآمدم، آگاه شد و مرا دعا کرد که دید همچنان کوزه در دست من فسرده شده باشد، گفت: «چرا از دست نهادی؟»

گفتم: «ترسیدم که تو بیدار شوی و من حاضر نباشم.»

وقتی دگر گفت: «آن یک نیمه‌ی در فراز کن!»

تا وقت سحر می‌بیمودم تا نیمه‌ی راست فراز کنم یا نیمه‌ی چپ، تا خلاف فرمان مادر نکرده باشم.

وقت سحر آنچه می‌جستم، از در، درآمد.

هر که قرآن بخواند

و گفت: «هر که قرآن بخواند و به جنازه‌ی مسلمانان حاضر نشود و به عیادت بیماران نرود و یتیمان را نپرسد و دعوی این حدیث کند، بدانید که مدعی است.»

یکی شیخ را گفت: «دل صافی کن تا با تو سخنی گویم.»

شیخ گفت: «سی سال است تا از حق تعالی، دل صافی می‌خواهم، هنوز نیافته‌ام. یک ساعت از برای تو دل صافی از کجا آرم؟» و گفت: «خلق پندارند که راه به خدای تعالی، روشن تر از آفتاب است و من چندین سال است تا از او می‌خواهم که مقدار سر سوزنی از این راه بر من گشاده شود و نمی‌شود.»

انتخاب: ناصر نادری

روشن تراز

آفتاب





دو حرف یاد گیر

و یکی پیش شیخ آمد و گفت: «مرا چیزی آموز که سبب رستگاری من بود.»

گفت: «دو حرف یاد گیر: از علم چند نیت بس که حق تعالی بر تو مطلع است و هر چه می کنی می بیند. و بدان که خداوند از عمل تو بی نیاز است.»

و یک روز شیخ می رفت. جوانی قدم بر قدم وی می نهاد و می گفت: «یا شیخ! پاره‌ای از این پوستین به من ده تا برکات تو به من رسد.»

شیخ گفت: «اگر پوست بایزید در خود کِشی، سودی ندارد تا عمل بایزید نکنی.»

چون به دریا رسد

و گفت: «از جوی‌های آب روان، آواز می شنوی که چگونه می آید. چون به دریا رسد ساکن گردد. و از آمدن و بیرون شدن او دریا را زیادت و نقصان نبود.»

و گفت: «او را بندگان اند که اگر ساعتی در دنیا از وی محبوب مانند، نابود گردند و نابود چون عبادت کند؟»

و گفت: «هر که خدای را داند، زبان به سخنی دیگر به جز یاد حق نتواند گشاد.»





مصاحبه با محمود رضا کمالی جوان
سرگروه دین و زندگی سیستان و بلوچستان

دین را با عمل مان تبلیغ کنیم

گفت و گو: آزاده شاکری

■ شما به عنوان سرگروه دینی و قرآن استان سیستان و بلوچستان در منطقه‌ی محروم «بابائیان» شهر زاهدان چه فعالیت‌هایی دارید؟

□ من از ابتدای شروع کارم در زاهدان در مدرسه‌ی امام سجاد(ع) منطقه‌ی بابائیان مشغول به کار شدم. بعد از یک سال من و همکارانم در این مدرسه، در گروهی ده نفره دور هم جمع شدیم و در حال حاضر گروه ما دوازده سالی می‌شود که در آنجا کار می‌کند. هدف‌مان هم کمک به بچه‌های محروم منطقه‌ی بابائیان بوده است. خیلی از همکاران ما در گروه‌های آموزشی کار می‌کنند و اگر بعضی از آن‌ها فوق‌لیسانس گرفته‌اند ولی هنوز هم آنجا کار می‌کنند. آن‌ها با آن‌که در مناطق دیگر شهر موقعیت‌های تدریس بهتری دارند ولی بنا بر قوی که از اول داده‌اند هنوز همانجا تدریس می‌کنند. ما دوازده سال پیش به هم قول دادیم تا زمانی که در زاهدان هستیم در همین منطقه خدمت کنیم و هنوز همگی افراد گروه‌مان سر قول‌شان هستند.

■ در منطقه‌ی محروم بابائیان چه کار خاصی انجام می‌دهید؟
□ در این منطقه سطح زندگی خانواده‌ها خیلی پایین است و غالباً خانواده‌های پرجمعیتی در آن ساکن‌اند. اگر بچه‌های آن‌ها تحت

اشاره

«با حرف می‌شود دین را تبلیغ کرد اما تبلیغ عملی دین تأثیرگذارتر است. ما باید دین را با عمل‌مان تبلیغ کنیم.» این‌ها بخشی از صحبت‌های «محمودرضا کمالی جوان» دبیر چهل‌ساله‌ی درس دین و زندگی شهر زاهدان است. او لیسانس الهیات دارد و ۱۹ سال است معارف اسلامی درس می‌دهد.

کمالی سرگروه درس دین و زندگی استان سیستان و بلوچستان و یکی از طرفداران تدریس الکترونیکی است. وی در کنار کارهای آموزشی راهنمایی تورهای مختلف در ایران، پاکستان و هند را نیز برعهده دارد. گفت‌وگوی او را با خبرنگار «رشد آموزش معارف اسلامی» در ادامه می‌خوانید.

مراقبت قرار نگیرند خیلی زود منحرف می‌شوند و یا به دام قاچاقچیان مواد مخدر می‌افتند. تلاش عمده‌ی ما در منطقه‌ی بابائیان این است که از خیرین و ادارات مختلف دولتی کمک بگیریم و برای بچه‌های آن‌جا هزینه کنیم و آن‌ها را در مدارس نگه داریم تا ترک تحصیل نکنند. یا اگر بچه‌ای کار نادرستی انجام داد سعی می‌کنیم کمکش کنیم

در این میان اتفاقات جالبی هم می‌افتد. مثلاً دانش‌آموزی را که در مدرسه قبلی‌اش شورشی و نامنظم بود و به علت دعوا کردن اخراج شده بود به مدرسه‌ی ما فرستادند. اتفاقاً اولین جلسه‌ی کلاسش هم با من بود. موقعی که می‌خواستیم به سر کلاس بروم مدیر دبیرستان از من خواست حواسم را جمع کنم و مواظب باشم این دانش‌آموز در مدرسه‌ی ما بی‌نظمی و دعوای مشابه راه نیندازد.

من سر کلاس که رفتم از او پرسیدم چرا به مدرسه‌ی ما آمده است. او هم ماجرا را تعریف کرد و مدعی شد بی‌گناه اخراج شده و تمام حرف‌هایی که درباره‌اش زده می‌شود ناحق است.

با او صحبت کردم و گفتم اگر می‌خواهی بی‌گناهی‌ات ثابت شود باید درس بخوانی. اگر این کار را کردی و نمرات بالایی گرفتی، مسئولین در آخر سال تحصیلی به این نتیجه می‌رسند که حرف تو درست بوده است. این دانش‌آموز در سال سوم دبیرستان درس می‌خواند و توانست در امتحانات نهایی پایان دوره در سه چهار درس نمره‌ی بیست بگیرد. او واقعاً درس خواند و تلاش او بقیه‌ی بچه‌ها را هم به درس خواندن واداشت و سطح کل کلاس بالا رفت و بچه‌های سال سوم ما در آن سال «گروه ویژه» اعلام گردید.

موارد دیگری هم از موفقیت بچه‌های بابائیان هست. یکی از دانش‌آموزان مدرسه‌ی ما، که الان معلم شده و همکار ماست، به یکی از هم‌کلاسانش که در درس قوی نبود کمک کرد تا در رشته‌ی تأسیسات فنی و حرفه‌ای تحصیل کند. وسایل کاری هم برایش تهیه کردیم و حالا او در یک شرکت تأسیساتی کار می‌کند و درآمد خوبی دارد و اوضاع خانواده‌اش هم بهتر شده است. یا دانش‌آموز دیگری که در سال اول دبیرستان پدرش را از دست داد، مورد حمایت قرار گرفت. به‌طوری که خرج خواهر و برادرها و کرایه خانه‌اش تأمین شد و هم‌زمان در دبیرستان درسش را ادامه داد.

آن منطقه مستعد کارهای خلاف است و اگر ما کمی کوتاهی کنیم، بچه‌ها زود جذب چنین کارهایی می‌شوند. موردهایی هم داشته‌ایم که از دست ما خارج شده است. مثلاً یکی از دانش‌آموزان ما پس از طی کردن دوره‌ی تحصیل راننده شده بود. او به مرز میر جاوه می‌رفت و بنزین قاچاق می‌کرد. آخر کار هم در حادثه‌ای به ماشینش تیراندازی شد و در این ماجرا کشته شد.

اما در جمع می‌توانم بگویم منطقه‌ی بابائیان نسبت به قبل خیلی بهتر شده است و اگر این روند ادامه پیدا کند و دوستان قبلی هم چنان در منطقه باقی بمانند، من به آینده‌ی آن خوش‌بینم.

■ شما گروهی هستید که سال‌ها در این منطقه کار کرده‌اید، آیا معلمان جدید هم تمایل دارند به آن منطقه بیایند؟ فکر می‌کنید روند کاری شما ادامه داشته باشد؟

□بله اتفاق جالبی که می‌افتد این است که معلمان جدید هم

تمایل دارند در آن منطقه کار کنند. حتی معلمانی که برای تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد به زاهدان آمده‌اند و در مدرسه‌ی ما مشغول به کار شده‌اند، آن‌جا می‌مانند. از جمله یکی از همکاران که در مدرسه‌ی ما کارش را شروع کرد و اهل شیراز است، تعریف می‌کرد که وقتی به زاهدان آمده بود شنید که منطقه‌ی بابائیان از مناطق خطرناک زاهدان است، اما ایشان بعد از این‌که با گروه همکاران ما آشنا شد با وجود پیشنهادهای دیگری که برای تدریس در نقاط مختلف شهر داشت، در تمام مدت تحصیل خود در همان مدرسه ماند.

■ گفته می‌شود بیشتر معلم‌ها شغل دوم دارند، آیا شما هم دو شغله هستید؟

□ما که کار فرهنگی می‌کنیم نمی‌توانیم وارد کارهای تجاری شویم. به همین جهت من با یکی از دوستان خودم که دبیر بازنشسته و رئیس سابق اداره‌ی آموزش و پرورش است در یک آژانس توریستی مشغول به کار هستم و کار فرهنگی می‌کنم. هفت هشت سالی می‌شود که در این آژانس به‌عنوان راهنمای تور فعالیت می‌کنم و دوستان خارجی زیادی به‌واسطه‌ی این کار پیدا کرده‌ام. لازمی راهنمای تور بودن دانستن یک زبان خارجی است و در کنار آن باید اطلاعات کافی برای ارائه به توریست‌ها داشت. راهنما باید از اطلاعات مربوط به باستان‌شناسی، تاریخ، روان‌شناسی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی برخوردار باشد. این‌ها مرا مجبور کرد که مطالعه‌ی زیادی داشته باشم. من، در طول سال‌های تدریس، اضافه‌کار نگرفته‌ام و بیشتر وقتم را صرف مطالعه می‌کنم.

پیشنهادهایی هم برای کار اجرایی داشته‌ام. مثلاً الان دبیر ستاد اعتلای تعلیم و تربیت دینی استان هستم اما همه‌ی این‌ها به این شرط بوده است که من از تدریس جدا نشوم. ما که در غم و شادی بچه‌ها شریک بوده‌ایم نمی‌توانیم آن‌ها را تنها بگذاریم.

■ شما در کنار معلمی، به عنوان راهنمای تور هم فعالیت می‌کنید. این فعالیت و دانستن زبان‌های دیگر تأثیری در نگاه‌تان داشته است؟

□بله، حتماً تأثیر داشته است. ما در حوزه‌ی گردشگری جمله‌ی جالبی داریم که می‌گوید هر جایی ارزش یک بار دیدن را دارد و هر سفری یک تجربه است. من خیلی وقت‌ها در دوره‌های ضمن خدمت خاطرات سفرهایم را برای همکاران تعریف می‌کنم و برایشان شنیدنی و جذاب است.

هندوستان به کشور هزار مذهب معروف است. من از رفتاری که سیک‌های آن‌جا یا بودایی‌ها با ما داشتند برای همکاران تعریف می‌کردم، یا از مواردی که ما بر آن‌ها تأثیر می‌گذاریم، می‌گفتم و از این صحبت‌ها به نکات جالبی می‌رسیم. برای مثال ما با یک گروه به هند رفته بودیم و مدیر هتل، راهنمایان تور را به یک ضیافت شام دعوت کرد. در همه‌جا معمولاً نوشیدنی خوشامد وجود دارد. در ایران جای نوشیدنی خوشامد است. مدیر هتل بعد از این‌که مرا به خانم راهنمای تور جامیلکی که آن‌جا بود و به دوستش معرفی کرد، پرسید: آقای کمال ویسکی میل داری یا شامپان؟

جواب دادم: هیچ‌کدام.

با تعجب خاصی گفت: چرا؟



نوع ارتباط ما با اهل سنت یک ارتباط برادرانه است. شیعیان و سنیان استان بلوچستان سال‌هاست در کنار هم زندگی کرده‌اند و در غم و شادی یکدیگر شریک بوده‌اند





درازی است که شیعیان و سنیان استان سیستان و بلوچستان و زابلی‌ها و بلوچ در کنار هم زندگی دوستانه داشته‌اند، با یکدیگر ازدواج کرده‌اند، در شادی و غم یکدیگر شریک بوده‌اند و چندسالی بیشتر نیست که عده‌ای در آن طرف مرز به اختلافات دامن می‌زنند.

من خودم دوستان مولوی زیادی دارم. یکی از این دوستان من در سراوان در حال احداث مسجدی در آن شهر بود، چرا که مسجد قدیمی‌شان در حال خراب شدن بود. من در نقشه‌کشی مسجدشان به او کمک کردم. حتی از این‌جا به کشورهای عربی می‌رفت تا برای احداث این مسجد پول مورد نیاز جمع کند و تمام این کارها در خانه‌ی ما و با مشورت یک‌دیگر برنامه‌ریزی می‌شد. بعضی‌ها تعجب می‌کردند و می‌گفتند: تو شیعه‌ای، چه‌طور به این‌ها کمک می‌کنی؟ جواب می‌دادم شیعه و سنی فرقی نمی‌کند، ما هر دو مسلمانیم و او نیز برای خودش خانه درست نمی‌کند، بلکه مسجد می‌سازد تا همشهریانش در آن‌جا عبادت کنند. اسلام به ما توصیه می‌کند که به مذاهب دیگر، یعنی اهل کتاب احترام بگذاریم. وقتی ما به یک یهودی یا مسیحی، که به کتابی غیر از قرآن معتقدند، احترام می‌گذاریم، احترام گذاشتن به برادران اهل سنت که کتاب مشترک داریم ضروری‌تر است.

کجای دین ما خلاف این را گفته است؟ یا کجای دین گفته اگر کسی خواست مسجدی بسازد به او کمک نکنید. این مسجد ساخته شد و هم‌اکنون مردم آن منطقه از آن استفاده می‌کنند. نوع ارتباط ما با برادران اهل سنت از این‌گونه است.

من سه سال مدرس ضمن خدمت شهر سراوان بودم. معلمان فراوانی شرکت می‌کردند که مولوی بودند. زمانی که من بحث‌های تشیع و تسنن را مطرح می‌کردم، از من می‌خواستند اجازه دهم آن‌ها هم در کلاس شرکت کنند، زیرا نوع نگاه من برای آن‌ها

گفتم: «چون من مسلمانم و دین من می‌گوید شراب نخور.» خیلی برایش عجیب بود و بعداً به من گفت که خیلی از مسلمان‌ها شراب می‌نوشند و من گفتم که این به خود آن‌ها مربوط است و به قول معروف هر کس را در قبر خودش می‌خوابانند و هر کس مسئول اعمال خودش است. بنابراین من این کار را نمی‌کنم. نکته‌ی جالب این است که وقتی یک ایرانی در خارج از کشور قوانین دینش را اجرا کند بیشتر به او احترام می‌گذارند. وقتی من این نکات را برای همکاران تعریف می‌کردم خیلی‌ها تعجب می‌کردند.

■ این موضوع چه تأثیری بر تدریس شما داشته است؟

□ گاهی بچه‌ها می‌گویند ما امکانات نداریم و شرایط برای پیشرفت ما فراهم نیست. من مثال‌هایی از پاکستان می‌آورم. چون پاکستان از نظر اقتصادی کشور سطح پایینی است.

من آن‌جا موقعیت‌های سختی را دیده‌ام. از جمله بخشی از بچه‌های پاکستانی حتی وسع‌شان نمی‌رسید که مدرسه بروند. آن‌گاه به آن‌ها می‌گویم شما باید شکرگزار خدا باشید که پدر و مادرتان و خودتان سالمید. سقفی بالای سرتان هست. چیزی برای خوردن دارید. من در پاکستان افرادی را دیده‌ام که سقفی برای خوابیدن نداشتند. من وقتی واقعیت‌هایی را که خودم از فقر دیده‌ام تعریف می‌کنم و اضافه می‌کنم که شما نسبت به مردم فقیری که من در سایر کشورها دیده‌ام مانند امپراتور زندگی می‌کنید، به خود می‌آیند و این سخنان انگیزه‌ای می‌شود که فکر نکنند فقط آن‌ها در سختی زندگی می‌کنند.

■ تجربیات شما در انتقال مفاهیم دینی به دانش‌آموزان کمک کرده است؟

□ من در سفری به شهر تاج‌محل، با راننده‌ای هم‌سفر بودم. ما به دشتی رسیدیم که تا چشم کار می‌کرد گندم‌زار بود. وسط این گندم‌زار یک مجسمه‌ی بیست متری قرار داشت. راننده‌ی ما وقتی به موازات این مجسمه رسید، فرمان ماشین را رها کرد، دستانش را به حالت خاص بودایی‌ها جلوی سینه‌اش گرفت و به او ادای احترام کرد و دوباره فرمان را در دست گرفت و به راه افتاد. پرسیدم: این چه کاری بود که کردی؟

جواب داد: این خدای نگهبان گندم‌زار بود. ما زمانی که از کنار آن رد می‌شویم باید از او تشکر کنیم که مواظب گندم‌های ماست و آن را از آفات حفظ می‌کند.

من همیشه به بچه‌ها می‌گویم نگاه کنید با آن‌ها که ما همه می‌دانیم که آن مجسمه تنها یک بت است و کاری از او بر نمی‌آید، اما این مرد به‌منظور قدردانی از گندم‌ها از آن مجسمه تشکر می‌کند. پس چرا ما به پاس این همه نعمت‌هایی که خدا به ما داده است از او تشکر نکنیم؟ شنیدن چنین خاطراتی برای بچه‌ها جالب است. البته من جلسات درس را به‌خاطر خوبی تبدیل نمی‌کنم و گاهی به فراخور موضوع خاطره‌ای تعریف می‌کنم.

■ نوع ارتباط شما با اهل سنت چگونه است؟ آیا در کلاس و در مدارس برنامه‌هایی برای جلوگیری از تفرقه‌ی بین شیعه و اهل سنت دارید؟

□ نوع ارتباط ما با اهل سنت یک ارتباط برادرانه است. سالیان

اگر ما دانش صحیحی به بچه‌ها ندهیم، دیگران به میل خودشان این کار را می‌کنند و چیزی که بقیه به این‌ها می‌دهند، قطعاً برای ما مفید نخواهد بود





من کتاب
دینی اهل
سنت را با
رعایت کامل
امانت تدریس
می‌کنم



می‌توان چند
روش تدریس
را با هم
ترکیب کرد،
به گونه‌ای که
شبیه هیچ‌یک
از آن روش‌ها
نیاشد.
تدریس به
این شیوه
مؤثرتر است

هستید؟ بیایید به من بگویید.

خود آن دانش‌آموز خجالت کشیده بود پیش من بیاید اما یکی از دوستانش را فرستاده بود تا از جانب او از من عذرخواهی کند. او گفته بود فردی به محله‌ی ما آمده و از ما خواسته است، چنین کاری را انجام دهیم و ما هم جوگیر شده‌ایم و این کار را انجام داده‌ایم اما الآن فهمیدیم که اشتباه کرده‌ایم. اتفاقاً همین دانش‌آموز به منظور جبران اشتباهش تعداد مهر دور از چشم بچه‌ها خریده بود و سر جایش گذاشته بود.

گاهی بچه‌ها رفتارهایی از خودشان نشان می‌دهند که از سر عمد نیست و از سر ناآگاهی است. اگر ما دانش صحیحی به آن‌ها ندهیم، دیگران اطلاعاتی در جهت تفرقه به آن‌ها می‌کنند و چندی که از خارج به این‌ها می‌دهند، قطعاً برای ما (شیعه و سنی) مفید نخواهد بود.

من سر کلاس، کتاب دینی اهل سنت را با رعایت کامل امانت تدریس می‌کنم. حتی به بچه‌های شیعه اختیار می‌دهم در سر کلاس سنی‌ها شرکت کنند و به عکس به سنی‌ها هم اجازه می‌دهم سر کلاس شیعه‌ها شرکت کنند. یکی از بچه‌های کلاس من خیلی حساس بود و ضمیمه‌ی کتاب را پیش مولوی محله‌شان برده و حرف‌های مرا با او در میان گذاشته بود و او هم تصدیق کرده بود که حرف‌های من کاملاً درست است. دانش‌آموز پیش من آمد و گفت برای من خیلی عجیب است که شما شیعه هستید اما مطالب مربوط به مذهب ما را همان‌گونه که واقعاً هست درس دادید. جواب دادم: من معلم هستم. اگر من مطلب نادرستی به شما ارائه دهم، چه کسی مطالب درست را به شما ارائه می‌دهد؟! شما باید بدانید معلمان ما عدالت و امانت را رعایت می‌کنند.

■ از چه روشی در تدریس معارف اسلامی استفاده می‌کنید؟

□ بیشتر کار ما در کلاس گروهی است. در کلاس‌های من معلم درس نمی‌دهد. همه با هم درس می‌دهند و همه با هم درس می‌خوانند. من گاهی به فراخور کلاس و موضوع درس لپ‌تاپم را سر کلاس می‌برم و از نرم‌افزارهایی برای تدریس استفاده می‌کنم و این برای بچه‌ها، خصوصاً بچه‌های سال اول دبیرستان، بسیار جاذبه دارد.

■ با روش‌های جدید تدریس هم آشنا هستید؟

□ کمابیش بله! چون من سرگروه استان هستم، طبیعی است که از روش‌های نوین تدریس هم استفاده می‌کنم. ما با کمک چند فرد خیر سالن مدرسه‌مان را رنگ کرده‌ایم و سکویی در آن ساخته‌ایم. در برنامه‌ی مسالمان هم هست که یک ویدئو پروجکشن بخریم تا با نصب آن همکاران بتوانند یک کلاس را در آنجا برگزار کنند و با استفاده از نرم‌افزارها یا پاورپوینت‌های خاص خودشان تدریس کنند، اتفاقاً بچه‌ها با این روش‌ها درس را خیلی بهتر یاد می‌گیرند. امتحانات که تمام شده بود، از بچه‌ها پرسیدم که سؤالات چه‌طور بود؟ بچه‌ها می‌گفتند که ما از روی فیلمی که شما سر کلاس نشان دادید به پاسخ یکی از سؤالات خود رسیدیم. برای من جالب بود که آن بخش از کتاب برای آن‌ها چندان جذابیت نداشته ولی آن

قابل توجه بود. من به آن‌ها می‌گفتم ما با هم برادریم، ما در همه چیز اشتراک داریم و تنها فقه‌مان با هم متفاوت است و این هم خاصیت فقه است. فقه استنباطی است. علمای شما استنباط خاص خودشان را از فقه دارند و علمای ما هم استنباط خودشان را دارند. شما به احکام فقهی خودتان عمل بکنید و ما هم به احکام فقهی خودمان. الآن که اسرائیل یک طرف‌مان را گرفته است و استکبار غرب طرف دیگر را، وقت درگیری نیست. اسرائیل در فلسطین مسلمانان سنی را از بین می‌برد، نه شیعیان را ولی ما از فلسطین دفاع می‌کنیم زیرا دفاع از اسلام و دفاع از مظلومان است. این نوع نگاه برای آن‌ها جالب بود. اتفاقاً جدیداً هم در آن طرف مرز مذهبی جدیدی درست کرده‌اند به نام «سلفی‌ها». اکثریت علمای سنی این‌ها را قبول ندارند. بسیاری از علمای سنی از عبدالمالک بد می‌گویند و او را تکفیر کرده‌اند.

■ نوع رابطه‌ی دانش‌آموزان سنی و شیعه در مدرسه چگونه است؟ شما برای جلوگیری از تنش و تفرقه‌ی مذهبی در مدرسه چه می‌کنید؟

□ خیلی وقت‌ها افراد مغرضی از پاکستان می‌آیند و روی ذهن بچه‌ها کار می‌کنند و در اثر آن به اختلاف مذهبی دامن می‌زنند. مثلاً یک‌بار معلم پرورشی مدرسه به من گفت که چند نفر مهرهای نمازخانه را شکسته‌اند. من سر کلاس به بچه‌ها گفتم این کار چه معنی می‌دهد؟! مگر ما در شهر خودمان «سیک» نداریم؟ چرا نمی‌رویم عبادتگاه آن‌ها را خراب کنیم؟ زیرا دین ما به چنین کاری اجازه نداده است. یا چرا کلیسا و کنیسه‌ی یهودیان را خراب نمی‌کنیم؟ اعتقاد شما که سنی مذهب هستید برای خودتان محترم است و اعتقاد شیعیان برای خودشان. دلیلی ندارد که شما مهر بشکنید. چه با این کارتان می‌خواهید چه چیزی را ثابت کنید؟! از چه چیزی عصبانی

پاورپوینت جذاب بوده و در ذهنشان بیشتر باقی مانده است.

■ کدام یک از روش‌های تدریس برای درس معارف اسلامی و قرآن مناسب‌تر هستند؟

□ استفاده از یک روش خاص روش جامعی نیست. به نظر معلم باید کف کلاس را ارزیابی کند و سپس در کلاس به تناسب از همه‌ی روش‌های تدریس کمک بگیرد. گاهی لازم است از روش سخنرانی استفاده شود، گاه پرسش و پاسخ و گروه‌بندی مناسب است. معلم باید سطح کلاس و موضوع درس را در نظر بگیرد. ممکن است درسی فقط با یک شیوه‌ی خاص تدریس شود و درس دیگری با سه، چهار روش. می‌شود از یک روش ترکیبی استفاده کرد که شبیه هیچ یک از آن روش‌ها نباشد. تدریس به این شیوه مؤثرتر است.

■ چگونه در بچه‌ها ایجاد انگیزه می‌کنید و مورد تشویق قرار می‌دهید؟

□ اگر پولی در دسترس باشد، کادویی برای دانش‌آموزان فعال می‌خریم و سر صف به آن‌ها اهدا می‌کنیم و یادآور می‌شویم این دانش‌آموز در فلان درس از خود خلاقیت نشان داده است، یا مثلاً یک گروه کل کلاس را تشویق می‌کنیم و مثلاً قرار می‌گذاریم روز جمعه همه در مدرسه جمع شوند و با هم به «کلاته» (یکی از تفریح‌گاه‌های اطراف زاهدان) می‌رویم. یعنی با برگزاری یک اردوی یک روزه‌ی کوچک که بار مالی هم ندارد آن‌ها را تشویق می‌کنیم. از بچه‌ها می‌خواهیم برای ناهار هرچه می‌توانند از خانه بردارند و با دو سه ماشین همکاران، جابه‌جایی صورت می‌گیرد و دور هم جمع می‌شویم. این کار صمیمیت بین ما را افزایش می‌دهد.

■ تا به حال پیش آمده است که کلاس را در خارج از مدرسه برپا کنید؟

□ این اتفاق نیفتاده است. البته در زابل پیش آمده بود که به دلیل گرمای شدید هوا کلاس را در هوای آزاد برپا کنیم. زیرا بیشتر مدارس فاقد سیستم سرمایشی بودند. یک‌بار کلاس را در کنار قنات نزدیک مدرسه برگزار کردیم، که با آب قنات خیس شدیم و ناگزیر در سایه‌ی نخل‌ها نشستیم و درس را شروع کردیم. بچه‌ها هم از این نوع جابه‌جایی و نحوه‌ی تدریس خوششان آمده بود و درس را هم خیلی خوب یاد گرفته بودند.

اما در زاهدان این اتفاق نیفتاد، زیرا در محله‌ای که ما هستیم امکاناتی مانند پارک یا فضایی که بتوان کلاس را در آن تشکیل داد وجود ندارد و اگر بخواهیم کلاس را در خارج از مدرسه برگزار کنیم باید اتوبوسی کرایه کنیم و چندین ساعت آن روز صرف رفت و برگشت می‌شود. اما در عوض از بچه‌ها می‌خواهیم به طبیعت زیبا و به اطراف دقت کنند تا نشانه‌های خدا را بهتر ببینند و حتی نمونه‌هایی از یافته‌ها و مشاهدات خود را به کلاس بیاورند.

■ دانش‌آموزان سال‌های اخیر با دانش‌آموزان سابق تان چه تفاوت‌هایی دارند؟

□ قبلاً بچه‌ها محروم‌تر بودند. هرچه زمان می‌گذرد، وضعیت اقتصادی خانواده‌هایشان بهتر می‌شود و در زندگی‌شان از وسایل مدرن بیشتر استفاده می‌کنند. ماهواره هم بیشتر در دسترس است و روی آن‌ها تأثیر می‌گذارد.

■ بعضی از بچه‌ها انگیزه‌ای برای شرکت در کارهای گروهی ندارند، چنین دانش‌آموزانی را چگونه جذب می‌کنید؟

□ من دانش‌آموزی داشتم که می‌گفت از درس بدم می‌آید. بررسی کردم و متوجه شدم که قبلاً یکی از معلمان با این دانش‌آموز برخورد بدی داشته و باعث شده است او کلاً از درس زده شود. خیلی با او صحبت کردم و سرانجام قانعش کردم درس را ادامه دهد و گفتم قضاوت خود را نسبت به یک معلم نباید به همه‌ی معلمان تعمیم داد. معمولاً سخت است که چنین دانش‌آموزانی را به میدان بیاوری اما اگر تلاش کنیم امکان‌پذیر است. کمی انرژی می‌خواهد. کسانی که عشق معلمی دارند و این کار صرفاً شغل تلقی نمی‌کنند. از خودشان مایه می‌گذارند، معلم‌ها می‌توانند روی اخلاق بچه‌ها کار کنند. ممکن است نتوانند یک معدل بیستی تربیت کنند اما می‌توانند فرد سالم و مفیدی تحویل جامعه دهند.

■ مسائلی که شما مطرح کردید شاید در تمام درس‌ها مصداق داشته باشد، اما در درس دینی که به اعتقادات بستگی دارد ممکن است با خانواده‌ها مواجه شود و بچه‌ها نسبت به رفتارهای دینی یا درس بی‌علاقه شوند. در چنین مواردی چه می‌کنید؟

□ اتفاقاً سال گذشته موردی این چنینی داشتیم. من از بچه‌ها خواستم با هم به نمازخانه برویم و نماز بخوانیم، معمولاً در چنین مواردی بچه‌ها می‌آیند و نماز می‌خوانند. اما این بار یکی از بچه‌ها گفت در خانه‌ی ما هیچ‌کس نماز نمی‌خواند. من جمله‌ی معروف «هیچ‌کس را در قبر دیگری نمی‌خوانند» را این‌بار نیز تکرار کردم و گفتم من کاری به پدر و مادر تو ندارم. بدترین حالت قضیه این است که آن‌ها اصلاً مسلمان نباشند. آن‌ها جواب‌گوی عمر و سالیان خودشان هستند. اما تو چه جوابی داری؟ وقتی فرشتگان پرسشگر از نمازت بپرسند، نمی‌گویند که اشکالی ندارد که نماز نخوانده‌ای، چون پدر و مادرت هم نماز نمی‌خواندند، پس می‌توانی وارد بهشت شوی.

اگر از تو بپرسند که چرا نماز نخواندی تو چه جوابی می‌دهی؟ او به فکر فرو رفت. من هم دیگر اصراری نکردم که حتماً آن روز نماز بخواند. اما بعدها متوجه شدم که به جمع نمازخوان‌ها پیوسته است. ما موارد این چنینی داشته‌ایم. یکی از همکاران می‌گفت: این تأثیرات مقطعی است. ولی من معتقدم همین تأثیرات مقطعی هم مغتنم است. بالاخره این فرد یک روزی در عمرش به این نتیجه خواهد رسید که آن دو روزی که در مدرسه نماز خوانده برایش روزهای خوبی بوده و ممکن است آن را تکرار کند. اجازه بدهید شروع اینچا باشد و پایانش با خدا.

■ فکر می‌کنید در جذب بچه‌ها به درس دینی موفق بوده‌اید و چه قدر؟

□ خیلی اتفاق افتاده است که بچه‌ها گفته‌اند، درس دینی را به این دلیل می‌خوانیم که شما معلم آن هستید و من به آن‌ها گفته‌ام که این حرف درستی نیست. شما باید درس دینی را برای خود درس بخوانید و نتیجه‌اش را هم حتماً در زندگی می‌بینید. من فکر می‌کنم شصت هفتاد درصد در جذب بچه‌ها موفق بوده‌ام، اما فکر می‌کنم دیگران باید قضاوت کنند که تا چه حد موفق بوده‌ام.



معلم دینی
باید صداقت
داشته باشد،
اگر معلمی
صداقت
نداشته باشد،
بچه‌ها حرفش
را نمی‌پذیرند



■ پیش آمده است که بچه‌ها سؤالاتی بالاتر از سطح کلاس مطرح کنند و یا نظام ارزشی جامعه را زیر سؤال ببرند؟ در چنین مواردی عکس‌العمل شما چگونه است؟

□ بله گاهی اوقات اتفاق می‌افتد. مثلاً دانش‌آموزی می‌گوید من فلان روحانی را دیدم که کار ناشایستی انجام داد. من جواب می‌دهم که شما دنبال اسلام باش نه دنبال اشخاص. در هر قشری هم آدم خوب پیدا می‌شود و هم آدم بد. برو تحقیق کن اگر می‌بینی این دین مشکل دارد، رهایش کن. می‌گوید نه، خدا گفته که این دین کامل‌ترین است. جواب می‌دهم پس اگر این‌طور فکر می‌کنی دنبال اشخاص نباش یا اگر می‌خواهی بگرد و کامل‌ترین آن‌ها را پیدا کن. حتماً هم لازم نیست این فرد کامل روحانی باشد، ممکن است یک کفاح دیندار باشد.

در بحث‌های سیاسی هم به بچه‌ها می‌گویم که دین ما تکلیف ما را روشن کرده است. ما پیرو امام هستیم. حالا در این دوره که امام غایب است جامعه که رها نمی‌شود. به جای او در مذهب ما ولی فقیه داریم. بین در مسائل سیاسی ولی فقیه چه موضعی دارد و تو هم دنباله‌روی او باش.

■ ویژگی‌های یک معلم دینی خوب چیست؟

□ معلم دینی باید صداقت داشته باشد. بچه‌ها این را خیلی زود متوجه می‌شوند و اگر معلمی صداقت نداشته باشد حرفش را نمی‌پذیرد. علاوه بر آن معلم دینی باید به علم و فنآوری روز مسلط باشد. نکته‌ی دیگر این است که با حرف می‌شود دین را تبلیغ کرد اما تبلیغ عملی تأثیرگذارتر است.

■ آیا بچه‌ها را به طرح چنین مسائلی تشویق می‌کنید؟

□ اصلاً خود کتاب دینی مسائل بحث‌برانگیزی را مطرح کرده است. رویکرد جدید دین و زندگی، رویکرد مشارکتی است و سؤالات و اگر در آن زیاد است. بچه‌ها نسبت به سؤالات و اگر خیلی وقت‌ها ساکت‌اند و من به آن‌ها می‌گویم درباره‌ی این مطلب شما می‌توانید سؤالات زیادی مطرح کنید. بعضی وقت‌ها بچه‌ها را تحریک می‌کنم سؤال کنند و گاهی که ممکن است نظم کلاس به هم بخورد، سؤالاتشان را کنترل می‌کنم. در کل سعی می‌کنم سؤالات را مدیریت کنم.

■ برای ارتقای سطح علمی معلمان دینی چه توصیه‌هایی دارید؟

□ اول از خود معلمان باید خواست در این زمینه تلاش کنند. دوم این که دوره‌های ضمن خدمت را باید سامان داد تا همکاران فقط به دنبال گواهی شرکت در این دوره‌ها نباشند. من خیلی سعی کرده‌ام این باور را به همکارانم انتقال دهم که ما که سرکلاس‌ها حاضر می‌شویم باید برای این باشد که دانشی از این کلاس‌ها به دست آوریم. خیلی خوب است که معلمان دینی با کامپیوتر و اینترنت آشنا باشند. الان در این بحث‌ها، دانش‌آموزان ما، از بعضی معلمان، جلوترند و وقتی سؤالی در این زمینه‌ها مطرح می‌کنند و متوجه می‌شوند معلم در این باره آگاهی ندارد، طور دیگری با او رفتار می‌کنند. انگار که معلم چون در این زمینه اطلاع ندارد، دیگر در هیچ زمینه‌ای اطلاعات ندارد! بچه‌ها گاهی این‌طور قضاوت می‌کنند. من فکر می‌کنم معلمان



رویکرد جدید کتاب دین و زندگی رویکرد مشارکتی است و سؤالات و اگر در آن زیاد است. بعضی وقت‌ها بچه‌ها را تحریک می‌کنم که سؤال کنند و گاهی هم سؤالاتشان را کنترل می‌کنم.

ما باید حداقل دوره‌ی مهارت‌های هفت‌گانه‌ی کامپیوتر را بگذرانند. ■ نظرتان در مورد حجم و محتوای کتاب‌های درسی دین و زندگی و قرآن چیست؟

□ اشکالاتی در کتاب بود که برطرف شد. باز خورد کتاب‌های جدید در گروه تألیف کتاب درسی نیز انعکاس می‌یابد و در آن‌ها تغییرات لازم اعمال می‌شود. به نظر من کتاب جدید خوبی است و روش به کار رفته در آن بسیار مناسب است. قبلاً معلمان دینی فقط سخنرانی می‌کردند اما روش جدید باعث می‌شود که دانش‌آموزان در امر تدریس مشارکت کنند.

البته می‌شود بر کیفیت کتاب‌ها افزود. خود من دنبال این هستم که کتاب‌ها نرم‌افزاری شوند. یک سال نرم‌افزار دین و زندگی (۱) را در اختیار مدارس گذاشتند ولی کامل نبود. الان همکاران ما به‌طور ذوقی روی محتوای درس کار می‌کنند اما برای کل کتاب این اتفاق نیفتاده است.

بعضی همکاران گله دارند که ساعات در نظر گرفته شده با حجم کتاب متناسب نیست اما من معتقدم اگر همکاران برای هر مطلبی وقت خاصی را در نظر بگیرند، می‌شود کتاب را در این زمان به پایان رسانند. اما بعضی دوستان برای تمرین‌های کتاب بیش از حد وقت می‌گذارند.

■ آیا تنوع بحث‌های کتاب مطلوب است؟ آیا لازم است موضوعات بیشتری به کتاب اضافه شود؟

□ بحث‌های دینی از ابتدایی تا دبیرستان روال خاص خودش را دارد و سیر منطقی را طی می‌کند. در دبستان بچه‌ها باید درباره‌ی توحید و نبوت و معاد بدانند، در راهنمایی لازم است احکام را بشناسند و در دبیرستان عمق مطالب بیشتر می‌شود و نمی‌توان مطلبی را از کتاب‌های دینی حذف کرد.

■ بحث برانگیزترین مطلب کتاب در کلاس‌های شما کدام است؟

□ بحث ولایت، بحث‌های مربوط به امام زمان، از بحث‌هایی است که بچه‌ها بیشتر درباره‌شان سؤال و کنجکاوی می‌کنند.

■ توصیه شما به معلمان دینی چیست؟

□ در مسائل سیاسی، اجتماعی، دینی به‌روز باشند. دغدغه‌ی جامعه را در زمان خودشان بدانند و دریابند که جوانان ما به دنبال چه چیزهایی هستند و پاسخ آن‌ها را به درستی برایشان بیان کنند. آرزوی من این است که معلمان دینی ما در پاسخ‌گویی به دانش‌آموزان مجهز و مسلط باشند و هیچ‌گاه کم نیاورند.

■ چه پیشنهادی برای آموزش و پرورش دارید تا بهره‌وری از کلاس‌های معارف اسلامی افزایش یابد؟

□ من فکر می‌کنم لازم است اقداماتی صورت گیرد تا رضامندی معلمان از شغلشان بیشتر شود. معلم باید به شغلش افتخار کند و معیشت و زندگی‌اش روبه‌راه باشد. معلمی که معیشتش خوب نمی‌گذرد و مجبور می‌شود شغل دوم یا اضافه کار داشته باشد معلم موفق نیست. چرا میزان ساعات تدریس معلم ۲۴ ساعت در هفته است؟ برای این که باید در سایر ساعات هفته مطالعه کند و دانش خودش را افزایش دهد.

اشاره

همان‌طور که در شماره‌ی قبلی مجله درباره‌ی دروس دین و زندگی سال چهارم متوسطه اشاره شد در طی قریب سه دهه آموزش مستمر کتب دینی، همواره این اندیشه در ذهن مؤلف وجود داشته است که متنی مناسب، با تأکید بر تفسیر روان آیات شریفه‌ی منضم به مطالب درسی ارائه شده در این کتب، می‌تواند جای خالی ارتباط مستقیم بین دو زبان به کار گرفته شده برای تبادل یک مفهوم را پر نماید. از این‌رو با بهره‌گیری از روش سندی، مطالعه و استخراج منظم آیات براساس توالی دروس، یک به یک به ذکر آن‌ها پرداخته و در این مجال آیات شریفه‌ی مندرج در درس سوم کتاب دین و زندگی سال چهارم مطابق ترتیب کتاب آورده می‌شوند.

تفاسیر و توضیحات ذیل هر آیه براساس تفسیر المیزان ذکر شده‌اند و برای ارتباط مناسب با مخاطب مجله، حتی‌الامکان روان‌تر شده و سهولت درک و امکان استفاده‌ی مجدد و استنادهای مناسب منظور نظر نویسنده بوده است. امید است سلسله‌مطالب ارائه‌شده‌ی ذیل این موضوع برای عموم مخاطبان این نشریه مفید واقع شود.

حقیقت‌بندگی

... إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (آل عمران):

(۵۱)

به راستی که خداست پروردگار من و پروردگار شما، پس او را بپرستید. این راه راست و استوار است.

ان‌الله ربی و ربکم فاعبدوہ... در این جمله عذر و بهانه‌ی آن کسی را که به الوهیت عیسی (علیه‌السلام) معتقد شده است باطل می‌کند، چون عیسی خود (علیه‌السلام) به هوشیاری دریافته بود یا به‌وسیله‌ی وحی آگاه شده بود که بعضی با دیدن معجزات او چنین اعتقادی پیدا خواهند کرد. سابقاً هم گفتیم که به منظور همین پیش‌گیری بود که جمله‌های: «فَيَكُونُ طَيْرًا» و «وَأُخِي الْمَوْتَى» (آل عمران: ۴۹) را مقید کرد به قید باذن الله. گفتیم یا به هوشیاری خود دریافته بود یا به وحی الهی، ولی از آیه‌ی دیگر می‌فهمیم که به وحی الهی بوده و آن آیه‌ی زیر است که می‌فرماید: مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ، أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ (مائده: ۱۱۷).

«اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَإِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (توبه: ۳۱): به‌جای خدا احبار و راهبان خود را و مسیح پسر مریم را پروردگاران خود دانستند و حال آن‌که دستور نداشتند مگر به این‌که معبودی یکتا بپرستند که جز او معبودی نیست و او از آن‌چه که شریک او می‌پندارند منزّه است.»

اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح ابن مریم، کلمه‌ی احبار جمع حبر- به فتح اول و هم به کسر آن- به معنای دانشمند است و بیش‌تر برای علمای یهود استعمال می‌شود. کلمه‌ی رهبان جمع راهب است و راهب به کسی گویند که خود را به لباس رهبیت و ترس از خدا درآورده باشد، و لیکن استعمال آن برای عابدان نصاری غلبه یافته است.

مقصود از این‌که می‌فرماید به‌جای خدای تعالی احبار و رهبان را ارباب خود گرفته‌اند این است که به‌جای اطاعت خدا احبار و رهبان را اطاعت می‌کنند و به گفته‌های ایشان گوش فرامی‌دهند و بدون هیچ قید و شرطی از ایشان فرمان می‌برند. حال آن‌که جز خدای تعالی احدی سزاوار این قسم تسلیم و اطاعت نیست. مقصود از این‌که می‌فرماید: و مسیح بن مریم را نیز به‌جای خدا رب خود گرفته‌اند، این است که آن‌ها- همان‌طوری که معروف است- قائل به الوهیت مسیح شدند و در این‌که مسیح را اضافه به مریم کرد، اشاره است به این‌که نصاری در این اعتقاد بر حق نیستند، زیرا کسی که از مادر به دنیا آمده باشد شایسته‌ی پرستش نیست و از آن‌جایی که عقاید اهل کتاب مختلف بود و آنان برداشت‌های متفاوت داشتند نظریه‌ی نخست را که در هر دو کیش به یک معنا بود ذکر نموده و فرموده است: اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و آن‌گاه عقیده‌ی مسیحیان را که به معنای دیگری بود بر آن عطف نموده و فرموده است و المسيح ابن مریم.

این کلام، هم‌چنان‌که دلالت بر اختلاف معنای نظر در یهود و نصاری دارد بی‌دلالت بر این هم نیست که اعتقاد یهود به پسر

واحد

تفسیر

آیات کتاب

دین و زندگی

پیش‌دانشگاهی (درس ۲)

براساس تفسیر المیزان

فاطمه حسین زاده نیک
دبیر منطقه ۳ تهران

خدا بودن عزیز، غیر از اعتقاد مسیحیان به پسر خدا بودن عیسی است. اعتقاد یهودیان صرفاً تعارف و احترام است، ولی اعتقاد مسیحیان درباره‌ی مسیح جدی و به نوعی حقیقت است. این دلالت از این جاست که آیه‌ی شریفه از این که عزیز را به جای خدا رب خود خوانده‌اند سکوت کرده و به جای آن تنها به ذکر ارباب گرفتن احبار و رهبان اکتفا کرده است و این شامل عزیز هم می‌شود، یعنی می‌فهماند که یهود چنین اطاعتی از عزیز هم می‌کرده‌اند، چون عزیز یا پیغمبر بوده است و ایشان به احترام وی او را پسر خدا خوانده و به‌عنوان رب انتخاب و اطاعتش کرده‌اند، یا به دلیل این که از علمای ایشان بوده و به ایشان احسانی کرده که از هیچ کس دیگری ساخته نبوده است. اما مسیح از آن جایی که پسر خدا بودنش به معنای صرف تعارف و احترام نبوده او را جداگانه ذکر کرده است.

و ما امروا الا ليعبدوا الٰهًا واحدًا لا اله الا هو، این جمله، که جمله‌ای است حالیه، به این معناست که یهود و نصاری برای خود رب‌هایی اتخاذ کردند، درحالی که مأمور نبودند مگر به این که خدا را بپرستند. این کلام، دلالت بر چند مطلب دارد:

اول این که همان طوری که عبادت هر چیز مساوی با اعتقاد به ربوبیت اوست، هم‌چنین اطاعت بدون قید و شرط هر چیز نیز مساوی با رب دانستن آن چیز است، پس طاعت هم وقتی به‌طور استقلال باشد، خود، عبادت و پرستش است و لازم‌اش این است که شخص مُطاع را بدون قید و شرط و به‌نحو مستقل «اله» بدانیم، زیرا اله آن کسی است که سزاوار عبادت باشد و جمله‌ی مورد بحث بر همه‌ی این‌ها دلالت دارد. هرچند ظاهر کلام اقتضا داشت که بفرماید: و ما امروا لا لیتخذوا ربا واحداً، به‌جای رب کلمه اله را به‌کار برد، تا بفهماند اتخاذ رب به‌وسیله‌ی اطاعت بدون قید و شرط، خود عبادت است و رب را معبود گرفتن همان اله گرفتن است، چون اله به معنای معبود است. (دقت فرمایید).

دوم این که هر جا کلام مجید به عبادت خدای واحد دعوت کرده و مثلاً فرموده: لا اله الا انا فأعبدون (انبیا: ۲۵) یا فرموده: فلا تدع مع الله الهاً اخر (شعرا: ۲۱۳) و امثال آن‌ها، همان طوری که مرادش عبادت نکردن غیر خدا به معنای متعارف در عبادت خداست، هم‌چنین مقصودش نهی از اطاعت غیر او نیز هست، زیرا در آیه‌ی مورد بحث می‌بینیم وقتی می‌خواهد یهود و نصاری را در اطاعت بدون قید و شرط احبار و رهبان خود مواخذه نماید، می‌فرماید: و حال آن که مأمور نبودند مگر به عبادت معبودی واحد، که جز او معبودی نیست.

بر همین معنا دلالت می‌کند آیه‌ی شریفه‌ی آلم اَعٰهَدُ الْيَكْمَ يا بَنِي آدَمَ (یس: ۶۰) زیرا مقصود از عبادت شیطان اطاعت او است و این آیه، به‌ظاهر یک بحث است لیکن هزار بحث از آن منشعب می‌شود. جمله‌ی لا اله الا هو، جمله‌ی «و ما امروا لا ليعبدوا الٰهًا واحدًا» را کامل می‌کند. چه، بسیاری از بت‌پرستان با این که به‌وجود آلهه‌ی بسیاری معتقد بودند، لیکن در عین حال یک اله را می‌پرستیدند. بنابراین، گفتن این که جز اله واحدی را نپرستید، کافی نیست و توحید را نمی‌رساند و باید اضافه کرد که آن الهی را باید

پرستید که جز او الهی نیست.

این دو معنا از عبادت را خدای تعالی در آیه‌ی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوِيًّا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (آل عمران: ۶۴) جمع نموده، و اضافه کرده است که باید عبادت را به هر دو معنایش به خدای تعالی اختصاص داد و اختصاص دادن آن به خدا همان اسلام و تسلیم در برابر اوست که هیچ انسانی از آن گریزی ندارد.

سبحانه عما یشرکون، این جمله تقدیس و تنزیه خدای تعالی است از شرک و نواقصی که اعتقاد به ربوبیت احبار و رهبان، و هم‌چنین ربوبیت مسیح مستلزم آن است.

و لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ (نحل: ۳۶)

در هر امتی پیغمبری برانگیختیم که [به مردم بگویند] خدا را بپرستید و از طاغوت کناره‌گیری کنید. بعضی‌شان را خدا هدایت کرد و بعضی دیگرشان ضلالت برایشان مقرر گشت. پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب‌کنندگان چه‌سان بود.

کلمه‌ی «طاغوت» در اصل مانند طغیان، مصدر و به معنای تجاوز از حد بدون حق است، و این که فرمود: «لقد بعثنا فی کل امة رسولاً» اشاره است به این که مسئله‌ی بعثت رسول، امری است که اختصاص به یک امت ندارد، بلکه سنتی است که بین تمام مردم و همه‌ی اقوام جریان می‌یابد و ملاکش هم احتیاج است. خدا به حاجت بندگان خود واقف است، هم‌چنان که در آیه‌ی قبلی اجمالاً به عمومیت بعثت رسول اشاره نموده و فرموده است: کَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (نحل: ۳۵)

جمله‌ی ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت- به‌طوری که از سیاق برمی‌آید بیان بعثت رسول است و معنایش این است که حقیقت بعثت رسول جز این نیست که بندگان خدا را به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت دعوت کند، زیرا امر و نهی از یک بشر به سایر افراد بشر، مخصوصاً وقتی که امر و ناهی رسول باشد جز دعوت عادی، معنای دیگری ندارد و خود رسول نمی‌تواند چنین ادعایی بکند تا کسی در رد ادعایش بگوید اگر خدا بخواهد ما غیر او را نمی‌پرستیم و اگر نخواهد دیگر فرستادن رسول معنا ندارد.

این که فرمود فمّنهم من هدى الله و منهم من حقّت علیه الضلالة، معنایش این است که تمام امت‌ها، مانند این امت، به دو طایفه تقسیم می‌شدند. یک طایفه، آن‌هایی هستند که خدا هدایتشان کرده و به عبادت او و اجتناب از طاغوت موفق شده‌اند. طایفه‌ی دوم از امت‌ها، آن‌هایی هستند که ضلالت بر آنان ثابت و لازم شده و این آن ضلالتی است که خود انسان بر اثر سو اختیار دچارش می‌شود و ضلالتی نیست که خدا برای مجازات، آدمی را به آن مبتلا می‌کند، به‌دلیل این که درباره‌ی آن، به اثبات و لزوم تعبیر کرده و در آیه‌ی بعدی آن را به‌خود نسبت داده و فرموده است: فَإِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ (نحل: ۳۷). پس معلوم می‌شود قبلاً ضلالتی بوده که خدا آن را



أحبار جمع
خبر به معنای
دانشمند است
و بیش تر
برای علمای
یهود استعمال
می‌شود.
کلمه‌ی رهبان
جمع راهب
است و راهب
به کسی
گویند که خود
را به لباس
رهبت و ترس
از خدا درآورده
باشد، و لیکن
استعمال آن
برای عابدان
نصاری غلبه
یافته است



اثبات و لازم کرده به خود نسبت داده و این همان ضلالت مجازاتی است (دقت بفرمایید).

اگر کسی هوای نفس خود را پیروی نماید و پروردگار خود را نافرمانی کند و به تدریج استعداد فطری‌ای را که برای هدایت داشت فاسد سازد خداوند هم هدایت را به وی افاضه نمی‌فرماید و این آن ضلالتی است که به سو اختیار برای خود فراهم کرده است. حال اگر ندامتی به وی دست ندهد و توبه نکند خداوند هم او را بر حالی که دارد باقی می‌گذارد و ضلالتش را تثبیت می‌کند و این آن ضلالت خدایی و مجازاتی است.

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ - در این جا خطاب، در کلمه‌ی سیروا، سیر کنید به کسانی است که شرک ورزیدند و می‌گفتند: اگر خدا می‌خواست چیزی غیر از او نمی‌پرستیدیم و اتمام حجت بوده است. حاصل معنای آن این است که رسالت و دعوت نبوی از باب اراده‌ی تکوینی نیست که وقتی می‌گوید عبادت بت‌ها و تحریم حلال‌های خدایی را ترک کنید، مشرکین مجبور به آن شوند تا اگر مجبور نشدند بگویند دعوت، دعوت نبوی و آسمانی نیست و این شخص در ادعایش که من فرستاده‌ی خدایم دروغ می‌گوید بلکه دعوت نبوی هم مانند سایر دعوت‌ها عادی است.

خداوند هم به این منظور، اشخاصی را مبعوث می‌کند تا شما را به عبادت خدا و دوری از طاغوت‌ها دعوت کنند و حقیقت این دعوت انذار و تبشیر است. دلیل بر این معنی هم آثاری است که از امت‌های گذشته و انقراض یافته باقی مانده و از نزول عذاب حکایت می‌کند. پس در پهنای زمین سیر کنید تا ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان چه بوده است و در نتیجه دریابید که دعوت انبیا همین دعوت عادی که انذار و تبشیر اساس آن را تشکیل می‌دهد حق است و رسالت به آن معنایی که شما پنداشته‌اید نیست.

وَمَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (لقمان: ۲۲)

هر کس توجه خویش را سوی خدا کند و نیکوکار باشد، به دستاویز محکمی چنگ زده و عاقبت کارها به سوی خدا است.

اسلام وجه به سوی خدا، به معنای تسلیم آن برای اوست، به این معنا که انسان با همه‌ی وجودش رو به خدا کند و او را پرستش نماید و از ما سواى او اعراض کند. کلمه‌ی محسن اسم فاعل از مصدر احسان است و احسان به معنای به‌جا آوردن اعمال صالح است با داشتن یقین به آخرت، هم‌چنان که در اول سوره می‌فرماید: هُدًى و رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ، خودش محسنین را به این معنا تفسیر کرده و فرموده است: الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (مؤمنون: ۲۸)، کسانی که نماز می‌خوانند و زکات می‌دهند، درحالی‌که به آخرت یقین دارند.

کلمه‌ی عروۃ‌الوثقی به معنای دست‌آویزی است که قابل جدا شدن نباشد و معنای آیه این است که هر کس خود را یگانه بداند و با یقین به معاد عمل صالح انجام دهد، او اهل نجات است و سرانجام هلاک نخواهد شد، زیرا سرانجامش به سوی خداست و همو وعده‌ی نجات و رستگاری‌اش داده است. از این بیان روشن

می‌شود که جمله‌ی و الی الله عاقبة الامور، در مقام تعلیل جمله‌ی فقد استمسک بالعروۃ الوثقی است و چون این جمله (دستاویز محکم) استعاره‌ی تمثیلی از نجات و رستگاری است، می‌گوید برای این به چنین دستاویزی چنگ زده که منتهی به خدایی است که وعده‌ی چنین نجات و فلاحی را داده است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (حمد: ۲)

ستایش خدا را که مالک و مدبّر همه‌ی عوالم است.

(الحمد لله) کلمه‌ی «حمد»، به‌طوری‌که گفته‌اند، به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که ثناشونده به اختیار خود انجام داده، به خلاف کلمه‌ی «مدح» که هم این ثنا را شامل می‌شود و هم ثنای بر عمل غیر اختیاری را، مثلاً گفته می‌شود (من فلانی را در برابر کرامتی که دارد حمد و مدح کردم) ولی در مورد تَلَاؤُ یک مروراید و یا بوی خوش یک گل نمی‌گوییم آن را حمد کردم بلکه تنها می‌توانیم بگوییم «آن را مدح کردم».

حرف الف و لام، که در اول این کلمه آمده است، استغراق و عمومیت را می‌رساند و ممکن است «لام» جنس باشد و هر کدام باشد مالش یکی است. [و به یک چیز برمی‌گردد] برای این که خدای سبحان می‌فرماید: ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (غافر: ۶۲)، این است خدای شما که خالق هر چیز است و اعلام می‌دارد که هر موجودی که مصداق کلمه‌ی شیء باشد، مخلوق خداست و نیز فرموده: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ (سجده: ۷) آن خدایی که هر چه را خلق کرده، آن را زیبا ساخته است و اثبات کرده که هر چیزی که مخلوق است به آن جهت که مخلوق او و منسوب به اوست حَسَن و زیباست. پس حَسَن و زیبایی دایرمدار خلقت است، هم‌چنان که خلقت دایرمدار حَسَن است. پس هیچ خلقی نیست مگر آن که به احسان خدا حَسَن و به اجمال او جمیل است. به‌عکس هیچ حَسَن و زیبایی نیست مگر آن که مخلوق او و منسوب به اوست.

اما از جهت اسم، یک‌جا فرموده: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَسَنُ (طه: ۸)، خداست که معبودی جز او نیست و او راست اسمای حسنی و جای دیگر فرموده: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يَلْحَدُونَ فِي الْأَسْمَاءِ (اعراف: ۱۸۰)، خدای راست اسمای حسنی پس او را به آن اسما بخوانید و آنان را که در اسمای او کفر می‌ورزند رها کنید و به خودشان واگذارید. و اعلام داشته که او هم در اسمایش جمیل است و هم در افعالش و هر جمیلی از او صادر می‌شود.

پس خدای تعالی هم در برابر اسمای جمیلش محمود و سزاوار ستایش است و هم در برابر افعال جمیلش و نیز روشن شد که هیچ حمدی از هیچ حامدی در برابر هیچ امری محمود سر نمی‌زند مگر آن که درحقیقت حمد خداست، برای آن که آن جمیلی که حمد و ستایش حامد متوجه آن است فعل خداست و او ایجادش کرده، پس جنس حمد و همه‌ی آن از آن خداست.

از سوی دیگر ظاهر سیاق و به قرینه‌ی التفاتی که در جمله‌ی «ایاک نعبد»، ... به کار رفته و ناگهان خدای سبحان مخاطب بندگان قرار گرفته است، چنین دلالت دارد که سوره‌ی مورد بحث کلام بنده‌ی خداست، به این معنا که خدای تعالی در این سوره به بنده‌ی



**بعثت رسول
معنایش این
است که
حقیقت بعثت
رسول جز
این نیست که
بندگان خدا را
به عبادت خدا
و اجتناب از
طاغوت دعوت
کند، زیرا امر
و نهی از یک
بشر به سایر
افراد بشر،
مخصوصاً وقتی
که امر و ناهی
رسول باشد جز
دعوت عادی،
معنای دیگری
ندارد و خود
رسول نمی‌تواند
چنین ادعایی
بکند**



خود یاد می‌دهد که چگونه حمدش گوید و چگونه سزاوار است ادب عبودیت را در مقامی که می‌خواهد اظهار عبودیت کند، رعایت نماید و این را جمله‌ی «الحمدلله» نیز تأیید می‌کند.

در چند جا از کلامش نیز به رسول گرامی‌اش محمد (صلی‌الله علیه و آله و سلم) فرمود: **و قل الحمدلله، بگو الحمدلله**، و از داود و سلیمان (علیهما السلام) حکایت کرده که: **و قالوا الحمدلله**، گفتند الحمدلله. و از اهل بهشت یعنی پاکدلانی که از کینه‌ی درونی و کلام بی‌پهلو و فسادانگیز پاک‌اند، نقل کرده که آخرین کلامشان حمد خداست و فرمود: **و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين** (یونس: ۱۰).

اما غیر این موارد هر چند خدای تعالی حمد را از بسیاری مخلوقات خود حکایت کرده و بلکه آن را به همه‌ی مخلوقاتش نسبت داده و فرموده: **و الملائكة يسبحون بحمده ربهم** (شوری: ۵) و نیز فرموده: **و يسبح الاعد بحمده** (عد: ۱۳) و نیز فرموده: **و ان من شيء الا يسبح بحمده** (اسرا: ۴۴) هیچ چیز نیست مگر آن که خدا را با حمدش تسبیح می‌گوید، همه‌جا خود را از حمد حامدان، مگر بندگان مخلصش، منزه می‌دارد. هر جا سخن از حمد حامدان کرده حمد ایشان را با تسبیح همراه ساخته و بلکه تسبیح را اصل در حکایت قرار داده و حمد را با آن ذکر کرده و همان‌طور که دیدید فرموده: تمامی موجودات با حمد خود او را تسبیح می‌گویند.

خواهی پرسید چرا خدا منزه از حمد حامدان است؟ و چرا نخست تسبیح را از ایشان حکایت کرده؟ می‌گوییم برای این که غیر خدای تعالی هیچ موجودی به افعال جمیل او و به جمال و کمال افالش احاطه ندارد. هم‌چنان که به جمیل صفات و اسمای او، که جمال افالش ناشی از جمال آن صفات و اسماست احاطه ندارد، هم‌چنان که خودش فرموده: **و لا يحيطون به علماً** (طه: ۱۱۰)، احاطه‌ی علمی به او ندارند.

بنابراین، مخلوق خدا به هر وضعی که او را بستانید به همان مقدار به او و صفاتش احاطه یافته و او را محدود به حدود آن صفات دانسته و به آن تقدیر اندازه‌گیری کرده است. حال آن که خدای تعالی محدود به هیچ حدی نیست، نه خودش و نه صفات و اسمائش و نه جمال و کمال افالش. پس اگر بخواهیم او را صحیح و بی‌اشکال بستانیم، باید قبلاً او را از تحدید و تقدیر خود منزه کنیم و اعلام بداریم که پروردگارا! تو منزه از آنی که به تحدید و تقدیر فهم ما محدود شوی، هم‌چنان که خودش در این باره فرموده: **ان الله يعلم و انتم لا تعلمون** (نحل: ۷۴)، خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

اما مخلصین از بندگان او که گفتیم حمد آنان را در قرآن حکایت کرده، آنان حمد خود را حمد خدا و وصف خود را وصف او قرار داده‌اند، برای این که خداوند ایشان را برای خود خالص خواسته است. پس روشن شد آن چه که ادب بندگی اقتضا دارد این است که بنده‌ی خدا پروردگار خود را به همان ثنائی بستانید که خدا خود را به آن ستوده است و از آن تجاوز نکند. هم‌چنان که در حدیث مورد اتفاق شیعه و سنی از رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله و سلم) رسیده که در ثنای خود می‌گفت: **لا احصي ثناء عليك، انت كما اثنيت على نفسك**، پروردگارا من ثنای تو را نمی‌توانم بشمارم، تو آن‌طوری که



اگر کسی هوای نفس خود را پیروی نماید و پروردگار خود را نافرمانی کند و به تدریج استعداد فطری‌ای را که برای هدایت داشت فاسد سازد خداوند هم هدایت را به وی افاضه نمی‌فرماید و این آن ضلالتی است که به سوء اختیار برای خود فراهم کرده است



بر خود ثنا کرده‌ای. پس این که در آغاز سوره‌ی مورد بحث فرمود: (الحمدلله) تا به آخر، ادب عبودیت را می‌آموزد و تعلیم می‌دهد که بنده‌ی او لایق آن نبود که او را حمد گوید و فعلاً که می‌گوید، به تعلیم و اجازه‌ی خود اوست. او دستور داده که بنده‌اش بگوید.

اما کلمه‌ی «عالمین» این کلمه جمع عالم به فتح لام است به معنای آن چه ممکن است که با آن علم یافت، که وزن آن وزن قالب، خاتم و طابع است، یعنی آن چه با آن قالب می‌زنند و مهر و امضا می‌کنند. معلوم است که معنای این کلمه شامل تمام موجودات می‌شود، و هم تک‌تک موجودات را می‌توان عالم خواند و هم نوع نوع آن‌ها را، مانند عالم جماد، عالم نبات، عالم حیوان و عالم انسان و هم صنف‌صنف هر نوعی را، مانند عالم عرب و عالم عجم و این معنای دوم که کلمه‌ی عالم به معنای صنف صنف انسان‌ها باشد، با مقام آیات که مقام شمردن اسمای حسنا‌ی خداست، تا می‌رسد به **مالک يوم الدين**، مناسب‌تر است. چون مراد از **يوم الدين** روز قیامت است، چون دین به معنای جزاست و جزا در روز قیامت مخصوص به انسان و جن است، پس معلوم می‌شود مراد از عالمین هم عوالم انس و جن و جماعت‌های آنان است.

«عالم» در هر جای قرآن آمده، به این معنا آمده که مؤید احتمال ماست. در این جا هم عالمین به معنای عالم اصناف انسان‌هاست، مانند آیه‌ی: **وَ اصْطَفَيْكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ**، (آل عمران: ۴۲) تو را بر همه‌ی زنان عالمیان برگزید و آیه‌ی **لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا** (فرقان: ۱)، تا برای عالمیان بیم‌رسان باشد و آیه‌ی **اَتَاتُونِ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ**؟ (اعراف: ۸۰) آیا به سر وقت گناه زشتی می‌روید، که قبل از شما احدی از عالمیان چنان کار نکرده است؟

از علی (علیه‌السلام) روایت شد که شخصی از آن جناب از تفسیر کلمه‌ی «الحمدلله» پرسید. حضرت فرمود: خدای تعالی بعضی از نعمت‌های خود را آن هم سرپسته و درسته و به‌طور اجمال برای بندگان خود معرفی کرده است، چون نمی‌توانستند نسبت به همگی آن‌ها معرفت یابند و به‌طور تفصیل به آن وقوف یابند، زیرا عدد آن‌ها بیش از حد آمار و شناختن است. لذا به ایشان دستور داد تنها بگویند: **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا اَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا**.

مؤلف: این حدیث اشاره دارد به آن چه گذشت، که گفتیم حمد از ناحیه‌ی عبد در حقیقت یادآوری معبود است، اما به نیابت، تا رعایت ادب را کرده باشد.

بحث فلسفی

برهان‌های عقلی قائم است بر این که قوام معلول در ذاتش و در تمام شئونش همه به سبب و به وسیله‌ی علت است و هر کمالی که دارد سایه‌ای است از هستی علتش. پس اگر برای حسن و جمال، حقیقتی در وجود باشد کمال آن و استقلالش از آن خدای واجب‌الوجود متعالی است، برای این که او است علتی که تمام علل به او منتهی می‌شوند. اما ثنا و حمد عبارت از این است که موجود با وجود خودش کمال موجود دیگری را نشان دهد، البته موجود دیگری که همان علت



اوست و چون همه‌ی کمالات از تمام موجودات به خدای تعالی منتهی می‌شود، پس حقیقت هر ثنا و حمدی هم به او راجع می‌شود و به او منتهی می‌گردد. پس باید گفت «الحمد لله رب العالمین».

اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ (حمد: ۵)

تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌طلبیم.

(ایاک نعبد و ایاک نستعین) کلمه‌ی «عبد» به معنای انسان یا هر دارای شعور دیگری است، که ملک غیر باشد (هر مملوکی که ملک غیر باشد). به این اعتبار تمام موجودات با شعور «عبد» می‌شوند. کلمه‌ی عبادت از کلمه‌ی (عبد) گرفته شده و علی‌القاعده باید همان معنا را افاده کند. این کلمه اشتقاق‌های گوناگونی دارد و معانی گوناگونی برحسب اختلاف موارد پیدا کرده است. این که جوهری در کتاب صحاح خود گفته که اصل عبودیت به معنای خضوع است، معنای لغوی کلمه را بیان نکرده، بلکه لازمه‌ی معنی را معنای کلمه گرفته و گر نه خضوع همیشه با لام، متعدی می‌شود و می‌گویند: «فلان خضع لفلان»، فلانی برای فلان کس کرنش و خضوع کرد، ولی کلمه‌ی عبادت به خودی خود متعدی می‌شود و می‌گوییم: «ایاک نعبد»، تو را می‌پرستیم. از این جا معلوم می‌شود که معنای کلمه‌ی عبادت خضوع نیست.

کوتاه سخن، این که: عبادت و پرستش از آن جایی که عبارت است از نشان دادن مملوکیت خویش برای پروردگار، با استکبار نمی‌سازد، ولی با شرک می‌سازد، چون ممکن است دو نفر در مالکیت من یا در اطاعت من شریک باشند. لذا خدای تعالی از استکبار از عبادت نهی نکرده، ولی از شرک و ورزیدن به او نهی کرده، چون اولی ممکن نبوده، ولی دومی ممکن بوده است. لذا درباره‌ی استکبار به این عبارت فرموده: **ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین** (غافر: ۶۰). آن‌هایی که از عبادت من سر می‌پیچند و تکبر می‌کنند، به زودی با خواری و ذلت داخل جهنم خواهند شد و درباره‌ی شرک فرموده: **ولا یشرک بعبادة ربّه احداً** (کهف: ۱۱۰)، و احدی را در عبادت پروردگارش شریک نگیرد.

پس معلوم می‌شود شرک را امری ممکن دانسته و از آن نهی فرموده، زیرا اگر چیزی ممکن و مقدر نباشد نهی از آن هم لغو و بیهوده است، به خلاف استکبار از عبودیت که با عبودیت جمع نمی‌شود و عبودیت میان بندگان و مولای آنان تنها در برابر آن چیزی صحیح است که موالی از عبید خود مالک‌اند، هر مولایی از عبد خود به آن مقدار اطاعت و انقیاد و بندگی استحقاق دارد، که از شئون بنده‌اش مالک است. اما آن شئونی را که از او مالک نیست و اصلاً قابلیت ملک ندارد، نمی‌تواند در برابر آن‌ها از بنده‌ی خود مطالبه‌ی بندگی کند.

این وضع عبودیت عبید در برابر موالی عرفی است. اما عبودیت بندگان نسبت به پروردگار متعال، وضع دیگری دارد. چون مالکیت خدا نسبت به بندگان وضع علی‌حده‌ای دارد. برای این که مولای عرفی یک چیز از بنده‌ی خود را مالک بود و صد چیز دیگرش را مالک نبود، ولی خدای تعالی مالکیتش نسبت به بندگان علی‌الاطلاق

است و مشوب با مالکیت غیر نیست و بنده‌ی او در مملوکیت او تبعیض بر نمی‌دارد، که مثلاً نصف او ملک خدا و نصف دیگرش ملک غیر خدا باشد، یا پاره‌ای تصرفات در بنده برای خدا جائز باشد و پاره‌ای تصرفات دیگر جائز نباشد.

هم‌چنان که در عبید و موالی عرفی چنین است، پاره‌ای از شئون عبد (که همان کارهای اختیاری اوست) مملوک ما می‌شود و می‌توانیم به او فرمان دهیم که مثلاً باغچه‌ی ما را بیل بزند، ولی پاره‌ای شئون دیگرش (که همان افعال غیر اختیاری او از قبیل بلندی و کوتاهی اوست) مملوک ما قرار نمی‌گیرد و نیز پاره‌ای تصرفات ما در او جائز است، که گفتیم فلان کار مشروع ما را انجام دهد، و پاره‌ای دیگر (مانند کشتن بدون جرم آنان) برای ما جائز نیست.

پس خدای تعالی مالک علی‌الاطلاق و بدون قید و شرط است و ما و همه‌ی مخلوقات مملوک علی‌الاطلاق و بدون قید و شرط اوئیم. پس در این جا دو نوع انحصار هست. یکی این که «رب» تنها و منحصر در مالکیت است و دوم این که «عبد» تنها و منحصر عبد است و جز عبودیت چیزی ندارد، و این آن معنایی است که جمله‌ی ایاک نعبد بر آن دلالت دارد، چون از یک سو مفعول را مقدم داشته و نفرموده «نعبدک»، می‌پرستیمت، بلکه فرموده: تو را می‌پرستیم یعنی غیر تو را نمی‌پرستیم و از سوی دیگر قید و شرطی برای عبادت نیاورده و آن را مطلق ذکر کرده است. در نتیجه معنایش این می‌شود که ما به غیر از بندگی تو شأنی نداریم. پس تو غیر از پرستیده شدن شأنی نداری و من غیر از پرستیدن کاری ندارم.

نکته‌ی دیگر این که ملک از آن جا که (به بیان گذشته) قوام هستی‌اش به مالک است، دیگر تصور ندارد که خودش پوشیده از مالکش باشد یا مالکش از او محجوب باشد. مثلاً وقتی شما به خانه‌ی زیدی نگاه می‌کنی، این نگاه تو ممکن است دو نوع باشد. یکی این که این خانه خانه‌ای است از خانه‌ها، در این نظر ممکن است زید را نبینی، و اصلاً به یاد او نباشی. اما اگر نظرت به آن خانه از این جهت باشد که خانه‌ی زید است، در این صورت ممکن نیست که از زید غافل شوی، بلکه با دیدن خانه، زید را هم دیده‌ای، چون مالک آن است.

از آن جایی که برایت روشن شد که ما سوای خدا به جز مملوکیت، دیگر هیچ چیز ندارند و مملوکیت، حقیقت آن‌ها را تشکیل می‌دهد، دیگر معنا ندارد که موجودی از موجودات یا یک ناحیه از نواحی وجود او، از خدا پوشیده بماند و محجوب باشد. هم‌چنان که دیگر ممکن نیست به موجودی نظر بیفکنیم و از مالک آن غفلت داشته باشیم، از این جا نتیجه می‌گیریم که خدای تعالی حضور مطلق دارد، هم‌چنان که خودش فرموده: **اولم یکف برّبک انه علی کل شیء شهید؟ الا انهم فی مرية من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط** (فصلت: ۵۳)، آیا همین برای پروردگار تو بس نیست که بر هر چیزی ناظر و شاهد است؟ بدان که ایشان از دیدار پروردگارش در شک‌اند، بدان که خدا به هر چیزی احاطه دارد. وقتی مطلب به این قرار بود، پس حق عبادت خدا این است که از هر دو جانب حضور باشد.

اما از جانب پروردگار عز و جل، به این که بنده‌ی او وقتی او را

کلمه‌ی «حمد» به طوری که گفته‌اند، به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که ثنا شونده به اختیار خود انجام داده، به خلاف کلمه‌ی «مدح» که هم این ثنا را شامل می‌شود و هم تنای بر عمل غیر اختیاری را

✽

از ناحیه‌ی بنده، حق عبادت این است که خود را حاضر و روبه‌روی خدا بداند و آنی از این که دارد عبادت می‌کند غایب و غافل نشود





هیچ حمدی از
هیچ حامدی
در برابر هیچ
امری محمود
سر نمی زند مگر
آن که در حقیقت
حمد خداست،
برای آن که آن
جمیلی که حمد
و ستایش حامد
متوجه آن است
فعل خداست
و او ایجادش
کرده، پس
جنس حمد و
همه‌ی آن از آن
خداست

عبادت می کند، او را به صورت معبودی حاضر و روبه‌رو عبادت کند و همین باعث شده که در سوره‌ی مورد بحث در جمله‌ی «ایاک نعبد»، با این که تاکنون می گفت حمد خدایی را که چنین و چنان است، ناگهان بگوید: «تو را می پرستیم»، چون گفتیم حق پرستش او این است که او را حاضر و روبه‌رو بدانیم. اما از ناحیه‌ی بنده، حق عبادت این است که خود را حاضر و روبه‌روی خدا بداند و آنی از این که دارد عبادت می کند غایب و غافل نشود، و عبادتش تنها صورت عادت و جسدی بی روح نباشد و نیز عبادت خود را قسمت نکند، که در یک قسمت آن مشغول پروردگارش شود و در قسمت دیگر آن، مشغول و به یاد غیر او باشد.

از آن جمله فرموده: **فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ**، خدای را با دینداری خالص عبادت کن و در ادامه نیز فرموده: **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ...** (زمر: ۲ و ۳)، آگاه باش که از آن خداست دین خالص و کسانی که از غیر خدا اولیایی گرفتند گفتند ما این‌ها را نمی پرستیم مگر برای این که به سوی خدا نزدیکمان کنند. به درستی که خدا در میان آنان و اختلافی که با هم داشتند حکم می کند.

بنابراین، عبادت وقتی حقیقتاً عبادت است که عبد عابد در عبادتش خلوص داشته باشد و خلوص، همان حضوری است که قبلاً بیان کردیم و روشن شد که عبادت وقتی تمام و کامل می شود که به غیر خدا به کسی دیگر مشغول نباشد، در عملش شریکی برای سبحان تراشد و دلش در حال عبادت بسته و متعلق به جایی نباشد، نه به امید و نه ترسی، حتی نه امید به بهشتی و نه ترس از دوزخی، که در این صورت عبادتش خالص و برای خداست. به خلاف این که عبادتش به منظور کسب بهشت و دفع عذاب باشد، که در این صورت خودش را پرستیده، نه خدا را.

همچنین عبادت وقتی تمام و کامل می شود که به خودش هم مشغول نباشد که اشتغال به نفس، منافی با مقام عبودت است. عبودت کجا و منم زدن و استکبار کجا؟ و گویا علت آمدن پرستش و استعانت به صیغه‌ی متکلم مع‌الغیر (ما تو را می پرستیم و از تو یاری می جوئیم) همین دوری از منم زدن و استکبار بوده باشد و می خواهد به همین نکته اشاره کند که گفتیم مقام عبودیت با خود دیدن منافات دارد. لذا بنده‌ی خدا عبادت خود و همه‌ی بندگان را در نظر می گیرد و می گوید: ما تو را می پرستیم، چون به همین مقدار هم در ذم نفس و دور افکندن تعینات و تشخصات اثر دارد، چون در وقتی که من خود را تنها ببینم به خودبینی و استکبار نزدیک‌ترم، به خلاف این که خودم را مخلوط با سایر بندگان و آمیخته با مردم بدانم، که اثر تعینی و تشخص را از بین برده‌ام.

از آن چه گذشت این مسئله روشن شد، که اظهار عبودیت در جمله‌ی «ایاک نعبد»، از نظر معنا و از حیث اخلاص، جمله‌ای است که هیچ نقصی ندارد. تنها چیزی که به نظر می رسد نقص است، این است که عبد عبادت را به خودش نسبت می دهد و به ملازمه برای خود دعوی استقلال در وجود کند و گویا برای تدارک و جبران همین

نقص، که در بدو نظر به نظر می رسد، اضافه کرد: «و ایاک نستعین»، یعنی همین عبادتمان نیز به استقلال خود ما نیست، بلکه از تو نیرو می گیریم، و استعانت می جوئیم.

پس بر روی هم دو جمله‌ی «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، یک معنا را می رسانند و آن عبادت خالصانه است که هیچ گونه شائبه‌ای در آن نیست، و ممکن است به همین جهت که گفته شد، استعانت و عبادت هر دو را به یک سبک آورد و فرمود: «ایاک نعبد اعنا و اهدنا الخ»، تو را عبادت می کنیم، ما را یاری فرما و هدایت فرما، بلکه فرمود: تو را عبادت می کنیم و از تو یاری می طلبیم.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (انعام: ۱۰۲)

این خدای (یکتا است) که پروردگار شماست، خدایی جز او نیست آفریننده‌ی همه چیز است، پس او را بپرستید که عهده‌دار همه چیز است.

جمله‌ی اولی یعنی جمله‌ی ذلکم الله ربکم نتیجه‌ای است که از بیان آیات سابق گرفته شده و معنای آن این است که بعد از آن که مطلب از قراری بود که ذکر شد، پس خدای تعالی که وصفش گذشت، پروردگار شماست، نه غیر او. جمله‌ی لا اله الا هو تقریباً به همان توحید ضمنی که در جمله‌ی قبلی بود تصریح می کند و در عین حال همان جمله را تعلیل نموده است و چنین می رساند: این که گفتیم پروردگار اوست و جز او پروردگاری نیست، بدان سبب که او یگانه معبودی است که جز او معبودی نیست و چگونه ممکن است غیر او پروردگار باشد و در عین حال اله و معبود نباشد؟

جمله‌ی خالق کل شی نیز علتی است برای جمله‌ی لا اله الا هو و معنایش چنین می شود: این که گفتیم الوهیت و معبود بودن منحصر در او است برای این است که آفرینش تمامی موجودات از اوست و جز او خالق دیگری نیست که حتی کوچک‌ترین موجودی را آفریده باشد تا در الوهیت با او شریک باشد و در نتیجه بعضی از مخلوقات در برابر خدای تعالی و بعضی در برابر او خاضع شوند. جمله‌ی فاعبده به منزله‌ی نتیجه برای جمله‌ی ذلکم الله ربکم است و معنایش این است: وقتی معلوم شد که پروردگار شما فقط خدای تعالی است، نه غیر او، پس او را بپرستید.

جمله‌ی «و هو علی کل شی وکیل» معنایش این است که او قائم بر هر چیزی و مدبّر امر و نظام وجود و زندگی هر چیزی است و چون چنین است باید از او حساب برد و از پیش خود و بدون داشتن دلیل برایش شریک نگرفت. پس این جمله در حقیقت به منزله‌ی تاکید جمله‌ی «فاعبده» است و این معنا را می رساند که او را عبادت کنید برای این که او وکیل است بر شما و از اعمال شما غافل و بی خبر نیست.

منبع

ترجمه‌ی تفسیر المیزان، علامه محمدحسین طباطبایی، مترجم سید محمدباقر موسوی همدانی (جلد ۶ ص ۲۵، جلد ۱۸، ص ۸۲ تا ۸۵، جلد ۲۲، ص ۳۲، جلد ۱، ص ۲۰ و جلد ۱ ص ۲۷).

چکیده

عقیده به موضوع مهدویت و ظهور مهدی (عج) از جمله معتقدات اصولی مذهب شیعه اثنی عشری است که همان پدید آمدن حکومت عدل جهانی در جامعه بشری است. این امید و آرزو به برپایی چنین حکومتی عمومیت دارد و به مذهب شیعه و مسلمانان منحصر نمی شود. خصوصاً در این دوره و عصر، که ظلم و بیدادگری گسترش یافته و جامعه بشری را فرا گرفته است و دولت‌ها و قدرتمندان زورگو و ستمگر برای سلطه و استیلاي چند روزه خود از هیچ گونه ظلم و ستمی فروگذار نیستند، این آرزو بیش تر و گسترده تر شده است. آری چنین حکومتی دیر یا زود به علل فراوانی به وجود خواهد آمد. اما ثبات و پایداری آن وابسته به تحقق عدل الهی در جامعه بشری است که باید به وسیله شخص قدرتمند و الهی که رابطه‌ی

مستحکمی با حق دارد صورت پذیرد و چون این خواسته جزء سرشت فطری و طبیعی بشر است انسان‌ها هم آن را می پذیرند و به آن ایمان می آورند.

از دیدگاه اسلام، زن ارزش والایی دارد و اگر براساس این ارزش حرکت نماید و به وظایف خود عمل کند پراج‌ترین گوهر رشته‌ی هستی است، که پایه و اساس هر فضیلت است و بدون او رشته‌ی خانواده‌ها گسسته می شود، زیرا زن حلقه‌ی اتصال و رمز تداوم نسل بشری است که پاک‌ترین بعد زندگی است. اگر زنان یک جامعه از شناخت ناتوان گردند و از صراط مستقیم منحرف شوند و بازیچه‌ی هوسرانان و ابزار و ادوات تمایلات نفسانی افراد پست و بی اعتبار درآیند و از کرامت خدادادی خود غفلت ورزند، چنین جامعه‌ای در سراسری سقوط قرار می گیرد و به زندگی حیوانی نزدیک می شود.

بنابراین، موضوع تحقیق خود را، به بررسی اعتقاد دانش‌آموزان دختر شهرستان شهرکرد نسبت به منجی عالم بشریت اختصاص داده‌ایم تا با آگاهی نسبت به این مسائل و بررسی مشکلات عصر انتظار، زمینه‌ای فراهم شود تا برای بانوان پاک و متقی راه‌گشای به صراط مستقیم و تقرب به امام زمان (عج) باشد.

بررسی اعتقاد دانش‌آموزان دختر دبیرستانی نسبت به منجی عالم بشریت

شهلا امیدوار
دبیر دبیرستان علامه امینی شهرکرد

کلیدواژه‌ها: امام مهدی (عج)، انتظار فرج، اعتقاد به منجی، عالم بشریت، زن.

فرضیات پژوهش

۱. بین میزان اعتقادات مذهبی و اعتقاد به منجی رابطه‌ی مثبت وجود دارد.
۲. بین تحمل شرایط سخت کار توسط دانش‌آموزان دختر و اعتقاد به منجی رابطه‌ی مثبت وجود دارد.
۳. بین انجام خوب کارها توسط دانش‌آموزان دختر و اعتقاد به منجی رابطه‌ی مثبت وجود دارد.
۴. بین کار کردن بیش از وظیفه‌ی دانش‌آموزان دختر و اعتقاد به منجی رابطه‌ی مثبت وجود دارد.
۵. بین میزان از خودگذشتگی در کارها و اعتقاد به منجی رابطه‌ی مثبت وجود دارد.

اهمیت موضوع

بشر بحران‌زده‌ی امروز منتظر ظهور یک منجی است تا او را از بحران و پریشان‌حالی نجات دهد و به آرامشی مطلوب برساند. این آرامش را بشر از خود دریغ کرده و خود به‌وجودآورنده‌ی ناآرامی‌ای است که امروز دیگر از آن به تنگ آمده است.

منجی، حجت خدا بر خلق است و با آمدنش تاریکی‌ها روشن می‌شود. نقش زنان در تاریخ اسلام، نقش بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای بوده و هست. در صدر اسلام، زنانی چون نسیم را مشاهده می‌کنیم که در جنگ احد از رسول خدا(ص) دفاع کرد و در این راه زخمی گردید.

هم‌چنین نقش پر اهمیت زهرای اطهر(س) در دفاع از حریم ولایت، امری است روشن و معلوم که در جای خود بحث می‌شود. زنان در انقلاب جهانی حضرت مهدی(عج) نیز دارای نقش مهمی هستند. چنان‌که امام صادق(ع) به مفضل بن عمر می‌فرماید: با حضرت قائم(عج) سیزده زن همراه است. عرض کرد: آن‌ها چه کار می‌کنند؟ حضرت فرمود: مجروحین را مداوا و بیماران را پرستاری می‌کنند. امام باقر(ع) فرموده است: سوگند به خدا تعداد سیصد و اندی می‌آیند که در میانشان پنجاه نفر زن هستند و در مکه اجتماع می‌کنند بی‌آن‌که قبلاً وعده داده باشند. آمدنشان مانند ابرهای پاییزی است (مجلسی، محمدباقر، ج ۵۲، ص ۲۲۳).

امروزه بانوان همانند بسیاری از مردم به آینده می‌اندیشند، به یک انقلاب جهانی و یک حکومت موعود، که



اعتقاد بیش از ۸۰ درصد دانش‌آموزان به حضرت حجت(عج) بسیار زیاد است و اطمینان بسیار بالایی دارند که ایشان ظهور خواهند کرد و به همین منظور صدقه و نذر می‌دهند. در سطح بالایی به سخنرانی‌های مربوط به امام(عج) علاقه نشان می‌دهند و در مجالس مخصوص به ایشان شرکت می‌کنند

چگونه در برابر قدرت‌های بزرگ غلبه می‌کند. به همین دلیل در این پژوهش به بررسی اعتقاد دانش‌آموزان دختر به منجی عالم بشریت در شهرستان شهرکرد در سال تحصیلی ۸۷-۸۶ پرداخته‌ایم.

این پژوهش با استفاده از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای از طریق نمونه‌گیری تصادفی مورگان از بین مدارس متوسطه‌ی دخترانه‌ی شهرستان شهرکرد انتخاب و سپس برای جمع‌آوری اطلاعات به توزیع پرسش‌نامه به‌عنوان ابزار، اقدام شده است.

جامعه‌ی آماری: این تحقیق در جهت بررسی اعتقاد دانش‌آموزان دختر انجام گرفته است. بنابراین، جامعه‌ی آماری پژوهش کلیه‌ی دانش‌آموزان دختر مقطع متوسطه‌ی شهرستان شهرکرد را در برمی‌گرفت. با توجه به گستردگی جامعه‌ی آماری، نمونه‌ای به حجم ۱۰۰ نفر از دانش‌آموزان دختر مقطع سوم دبیرستان، براساس فرمول نمونه‌گیری مورگان، انتخاب گردید. یادآوری می‌شود تعداد دانش‌آموزان دختر مقطع متوسطه سوم دبیرستان ۱۲۴۰ است.

حجم نمونه: قبلاً اشاره گردید که جامعه‌ی آماری این تحقیق دانش‌آموزان دبیرستان‌های دخترانه‌ی شهرستان شهرکرد است. جهت انتخاب نمونه، با استفاده از جدول مورگان و ضریب اطمینان ۰/۰۵ (۵ درصد) با فاصله‌ی اطمینان ۹۵ درصد، نمونه‌ای به حجم ۱۰۰ نفر انتخاب گردید. برای انتخاب نمونه از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای استفاده شده است. به این ترتیب که از بین مدارس شهرستان شهرکرد چهار مدرسه به‌صورت تصادفی و قید قرعه انتخاب گردید و از بین آن‌ها متناسب با تعداد دانش‌آموزانشان حجم مورد نظر را برگزیدیم.

روش‌های تجزیه و تحلیل آماری: بعد از این که پرسش‌نامه جمع‌آوری گردید نوبت به استخراج آن‌ها رسید. ابتدا سوالات کدگذاری شد و اطلاعات لازم استخراج گردید. سپس به توصیف متغیرها و رسم جداول (یک‌بعدی و دوبعدی) و نمودارهای مربوطه پرداختیم و با استفاده از نرم‌افزار اسپ‌اس‌اس (SPSS) اطلاعات تجزیه و تحلیل شد. برای آزمون فرضیه‌هایی که در ارتباط با میزان اعتقاد دانش‌آموزان دختر بود از آزمون ناپارامتری خی دو و برای آزمون فرضیه‌هایی که بین دو متغیر ترتیبی بود از آزمون تای کندال‌سی (Tay Kendal C) استفاده کردیم.

قابلیت اعتماد (Reliability) پرسش نامه

مقصود از قابلیت اعتماد (پایایی) یک وسیله‌ی اندازه‌گیری آن است که اگر خصیصه‌ی مورد سنجش را با همان وسیله تحت شرایط مشابه دوباره اندازه بگیریم نتایج حاصل تا حد مشابه دقیق و قابل اعتماد باشد. وسیله‌ی معتبر آن است که دارای ویژگی تکرارپذیری و بازپدیدآوری باشد، یعنی بتوان آن را در موارد کثیر به کار برد و در همه‌ی موارد نتایج یکسان باشد. در این پژوهش قابلیت اعتماد (پایایی) پرسش‌نامه از طریق ضریب آلفای کرونباخ ((Cronbach Coefficient Alpha(x) محاسبه گردید.

خصوصیات شخصی کل پاسخ‌گویان (جدول شماره ۱) محل زندگی

درصد تجمعی	درصد	فراوانی	محیط آماری
۱۰۰٪	۱۰۰٪	۱۰۰	شهر

(جدول شماره ۴)

	تعداد	اعتقاد به منجی			جمع
		بسیار زیاد	زیاد	متوسط	
بسیار زیاد	۶۱	۵۹	۰	۲	۶۱
	۶۱/۰	۵۱/۲	۵/۵	۴/۳	۶۱/۰
	٪۶۱/۰	٪۷۰/۲	٪۰	٪۲۸/۶	٪۶۱/۰
زیاد	۳۱	۲۵	۶	۰	۳۱
	۳۱/۰	۲۶/۰	۲/۸	۲/۲	۳۱/۰
	٪۳۱/۰	٪۲۹/۸	٪۶/۷	٪۰	٪۳۱/۰
متوسط	۸	۰	۳	۵	۸
	۸/۰	۶/۷	۷	۶	۸/۰
	٪۸/۰	٪۰	٪۳۳/۳	٪۷۱/۴	٪۸/۰
جمع	۱۰۰	۸۴	۹	۷	۱۰۰
	۱۰۰/۰	۸۴/۰	۹/۰	۷/۰	۱۰۰/۰
	٪۱۰۰/۰	٪۸۴/۰	٪۹/۰	٪۷/۰	٪۱۰۰/۰

آزمون کندالسی (C)	x ۴
مقدار آمار آزمون	/۲۹۶
مقدار احتمال	/۰۰۰

براساس آزمون کندالسی (C) و ضریب اطمینان ۵ درصد و با توجه به مقدار احتمال به‌دست آمده از این آزمون ($P\text{-Value}=0$) به علت این که ($a=0/۰۵ < P\text{-Value}/۰۰۰$) است، فرض H_0 رد می‌شود و فرض H_1 که همان فرض محقق یا وجود ارتباط است، پذیرفته می‌شود. فرضیه‌ی دوم، یعنی تأثیر تحمل شرایط سخت بر اعتقاد به منجی

(جدول شماره ۵)

	تعداد	اعتقاد به منجی			جمع
		بسیار زیاد	زیاد	متوسط	
بسیار زیاد	۵	۵	۰	۰	۵
	۵/۰	۴/۲	/۵	۴	۵/۰
	٪۵/۰	٪۶/۰	٪۰	٪۰	٪۵/۰
زیاد	۶۵	۵۲	۹	۴	۶۵
	۶۵/۰	۵۴/۶	۵/۹	۴/۶	۶۵/۰
	٪۶۵/۰	٪۶۱/۹	٪۱۰/۰	٪۵/۱	٪۶۵/۰
متوسط	۳۰	۲۷	۰	۳	۳۰
	۳۰/۰	۲۵/۲	۲/۷	۲/۱	۳۰/۰
	٪۳۰/۰	٪۳۴/۱	٪۰	٪۴/۹	٪۳۰/۰
جمع	۱۰۰	۸۴	۹	۷	۱۰۰
	۱۰۰/۰	۸۴/۰	۹/۰	۷/۰	۱۰۰/۰
	٪۱۰۰/۰	٪۸۴/۰	٪۹/۰	٪۷/۰	٪۱۰۰/۰

آزمون کندالسی (C)	x ۵
مقدار آمار آزمون	-/۲۶
مقدار احتمال	/۵۷۲

براساس آزمون کندالسی (C) و ضریب اطمینان ۵ درصد و با توجه به مقدار احتمال به‌دست آمده از این آزمون ($P\text{-Value}=0/۵۷۲ > a=0/۰۵$) است، فرض ارتباط رد می‌شود. به عبارت دیگر، بی‌تأثیر بودن این فرضیه، یعنی تحمل شرایط سخت، هیچ‌گونه ارتباط و تأثیری بر اعتقاد به منجی عالم بشریت ندارد. فرضیه‌ی سوم، یعنی تأثیر انجام کارهای خوب بر اعتقاد به منجی عالم بشریت

نوع دبیرستان (جدول شماره ۲)

درصد	فراوانی	نوع آموزشگاه
۸۳/۳٪	۸۰	دولتی
۱۶/۷٪	۲۰	غیر انتفاعی
۱۰۰٪	۱۰۰	جمع

رشته‌ی تحصیلی (جدول شماره ۳)

درصد	فراوانی	رشته‌ی تحصیلی
۱۶/۶٪	۲۰	انسانی
۴۱/۷٪	۴۰	ریاضی
۴۱/۷٪	۴۰	تجربی
۱۰۰٪	۱۰۰	جمع

با توجه به جدول بالا ۸۳ درصد حجم نمونه از دبیرستان‌های دولتی، ۴۱ درصد رشته‌ی ریاضی، ۴۱ درصد رشته‌ی تجربی و تقریباً ۱۷ درصد رشته‌ی انسانی هستند. بررسی وضعیت پاسخ‌گویان به سؤالات در خصوص فرضیه‌ی اول یعنی تأثیر میزان اعتقادات مذهبی بر اعتقاد به منجی.

(جدول شماره ۶)

		اعتقاد به منجی			جمع
		بسیار زیاد	زیاد	متوسط	
بسیار زیاد	تعداد	۱۳	۰	۰	۱۳
	مقادیر مورد انتظار	۱۰/۹	۱/۲	۱/۹	۱۳/۰
	درصد ستونی	٪۱۵/۵	٪۰	٪۰	٪۱۳/۰
زیاد	تعداد	۶۶	۷	۴	۷۷
	مقادیر مورد انتظار	۶۴/۷	۶/۹	۵/۴	۷۷/۰
	درصد ستونی	٪۷۸/۶	٪۷/۸	٪۵/۱	٪۷۷/۰
متوسط	تعداد	۵	۲	۳	۱۰
	مقادیر مورد انتظار	۸/۴	۱/۹	۱/۹	۱۰/۰
	درصد ستونی	٪۷/۰	٪۲۲/۲	٪۲۲/۹	٪۱۰/۰
جمع	تعداد	۸۴	۹	۷	۱۰۰
	مقادیر مورد انتظار	۸۴/۰	۹/۰	۷/۰	۱۰۰/۰
	درصد ستونی	٪۱۰۰/۰	٪۹/۰	٪۷/۰	٪۱۰۰/۰

آزمون کندالسی (C)	x ۶
مقدار آمار آزمون	۱/۴۹
مقدار احتمال	۰/۰۴

(P-Value=۰/۳۵۲)، به علت این که $(P\text{-Value} > a = 0/05)$ است، فرض ارتباط رد می‌شود. به عبارت دیگر زیادت از وظیفه کار کردن با اعتقاد به منجی عالم بشریت ارتباط و تأثیری ندارد. فرضیه پنجم، یعنی میزان ارتباط از خودگذشتگی با اعتقاد به منجی عالم بشریت

(جدول شماره ۸)

		اعتقاد به منجی			جمع
		بسیار زیاد	زیاد	متوسط	
بسیار زیاد	تعداد	۳۲	۱	۱	۳۴
	مقادیر مورد انتظار	۲۸/۶	۳/۱	۲/۴	۳۴/۰
	درصد ستونی	٪۳۸/۱	٪۱۱/۱	٪۱۴/۳	٪۳۴/۰
زیاد	تعداد	۴۳	۶	۵	۵۴
	مقادیر مورد انتظار	۴۵/۴	۴/۹	۳/۸	۵۴/۰
	درصد ستونی	٪۵۱/۲	٪۶/۷	٪۵/۴	٪۵۴/۰
متوسط	تعداد	۹	۲	۱	۱۲
	مقادیر مورد انتظار	۱۰/۱	۱/۱	۰/۸	۱۲/۰
	درصد ستونی	٪۱۰/۷	٪۲/۲	٪۱۴/۳	٪۱۲/۰
جمع	تعداد	۸۴	۹	۷	۱۰۰
	مقادیر مورد انتظار	۸۴/۰	۹/۰	۷/۰	۱۰۰/۰
	درصد ستونی	٪۱۰۰/۰	٪۹/۰	٪۷/۰	٪۱۰۰/۰

آزمون کندالسی (C)	x ۸
مقدار آمار آزمون	۱/۱۰
مقدار احتمال	۰/۳۴

براساس آزمون کندال سی (C) و ضریب اطمینان ۵ درصد و با توجه به مقدار احتمال به دست آمده از این آزمون $(P\text{-Value} = 0/034 < a = 0/05)$ به علت این که $(P\text{-Value} < a = 0/05)$ است، فرض H_0 رد می‌شود و فرض H_1 که همان فرض محقق یا وجود ارتباط است، پذیرفته می‌شود. به عبارت دیگر بین از خودگذشتگی با اعتقاد به منجی عالم بشریت ارتباط مثبت وجود دارد.

متغیرهای مستقل: اعتقادات مذهبی

(جدول شماره ۹)

	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
بسیار زیاد	۶۱	۶۱/۰	۶۱/۰
زیاد	۳۱	۳۱/۰	۹۲/۰
متوسط	۸	۸/۰	۱۰۰/۰
جمع	۱۰۰	۱۰۰/۰	

با توجه به جدول بالا اعتقاد مذهبی ۶۱ درصد از دانش آموزان بسیار زیاد است، ۳۱ درصد زیاد و ۸ درصد متوسط

(جدول شماره ۷)

		اعتقاد به منجی			جمع
		بسیار زیاد	زیاد	متوسط	
بسیار زیاد	تعداد	۲۸	۱	۱	۳۰
	مقادیر مورد انتظار	۲۵/۲	۲/۷	۲/۱	۳۰/۰
	درصد ستونی	٪۳۳/۳	٪۱۱/۱	٪۱۴/۳	٪۳۳/۰
زیاد	تعداد	۳۸	۸	۴	۵۰
	مقادیر مورد انتظار	۴۲/۰	۴/۵	۳/۵	۵۰/۰
	درصد ستونی	٪۴۵/۲	٪۸/۹	٪۵/۱	٪۵۰/۰
متوسط	تعداد	۱۸	۰	۲	۲۰
	مقادیر مورد انتظار	۱۶/۸	۱/۸	۱/۴	۲۰/۰
	درصد ستونی	٪۲۱/۴	٪۰	٪۵/۱	٪۲۰/۰
جمع	تعداد	۸۴	۹	۷	۱۰۰
	مقادیر مورد انتظار	۸۴/۰	۹/۰	۷/۰	۱۰۰/۰
	درصد ستونی	٪۱۰۰/۰	٪۹/۰	٪۷/۰	٪۱۰۰/۰

آزمون کندالسی (C)	x ۷
مقدار آمار آزمون	۰/۴۶
مقدار احتمال	۳/۵۲

براساس آزمون کندال سی (C) و ضریب اطمینان ۵ درصد و با توجه به مقدار احتمال به دست آمده از این آزمون

متغیرهای مستقل: تحمل شرایط سخت

(جدول شماره ۱۰)

درصد تجمعی	درصد	فراوانی
۵/۰	۵/۰	بسیار زیاد
۷۰/۰	۶۵/۰	زیاد
۱۰۰/۰	۳۰/۰	متوسط
	۱۰۰	جمع

با توجه به جدول بالا ۵ درصد از دانش‌آموزان معتقدند بین تحمل شرایط سخت و اعتقاد به منجی ارتباط بسیار زیاد است، ۶۵ درصد زیاد و ۳۰ درصد متوسط

متغیرهای مستقل: انجام کارهای خوب

(جدول شماره ۱۳)

درصد تجمعی	درصد	فراوانی
۳۴/۰	۳۴/۰	بسیار زیاد
۸۸/۰	۵۴/۰	زیاد
۱۰۰/۰	۱۲/۰	متوسط
	۱۰۰	جمع

با توجه به جدول بالا ۱۳ درصد از دانش‌آموزان حجم نمونه معتقدند بین انجام کارهای خوب و اعتقاد به منجی ارتباط بسیار زیاد است، ۷۷ درصد زیاد و ۱۰ درصد متوسط

متغیرهای مستقل: زیادتر از وظیفه کار کردن

(جدول شماره ۱۱)

درصد تجمعی	درصد	فراوانی
۱۳/۰	۱۳/۰	بسیار زیاد
۹۰/۰	۷۷/۰	زیاد
۱۰۰/۰	۱۰/۰	متوسط
	۱۰۰	جمع

بر طبق جدول بالا ۳۰ درصد از حجم نمونه‌ی دانش‌آموزان معتقدند ارتباط بین زیادتر از وظیفه کار کردن و اعتقاد به منجی بسیار زیاد است، ۵۰ درصد زیاد و ۲۰ درصد متوسط

متغیرهای مستقل: از خودگذشتگی

(جدول شماره ۱۲)

درصد تجمعی	درصد	فراوانی
۳۰/۰	۳۰/۰	بسیار زیاد
۸۰/۰	۵۰/۰	زیاد
۱۰۰/۰	۲۰/۰	متوسط
	۱۰۰	جمع

با توجه به جدول بالا ۳۴ درصد از دانش‌آموزان حجم نمونه معتقدند ارتباط میان از خودگذشتگی و اعتقاد به منجی بسیار زیاد است، ۵۴ درصد زیاد و ۱۲ درصد متوسط

متغیرهای مستقل: اعتقاد به منجی

(جدول شماره ۱۴)

درصد تجمعی	درصد	فراوانی
۸۴/۰	۸۴/۰	بسیار زیاد
۹۳/۰	۹/۰	زیاد
۱۰۰/۰	۷/۰	متوسط
	۱۰۰	جمع

با توجه به جدول بالا ۸۴ درصد از دانش‌آموزان حجم نمونه به منجی عالم بشریت اعتقاد بسیار زیاد دارند، ۹ درصد زیاد و ۷ درصد متوسط.

نتیجه‌گیری

از دیدگاه جهان‌بینی الحادی همه‌ی امور و حوادث را باید به علل تاریخی و مادی نسبت داد. اما از دیدگاه جهان‌بینی الهی از بین تفکرات گوناگون و عقاید مختلف، اصیل و حق آن است که منبعش وحی و دعوت انبیا و درک فطری انسان‌ها باشد که از آن به هدایت عقل و فطرت و وحی و نبوت تعبیر می‌شود.

از نظر این دیدگاه همه‌ی راه‌های انحرافی و افکار مضر معلول علل مادی و تاریخی و اغراض شخصی و نقص فرهنگ اجتماعی و تربیتی است و عقاید دینی مأخوذ از وحی و نبوت اصیل و واقعی هستند و زمینه‌ای در فطرت بشر دارند.

بر این اساس، حتی در پیدایش اعتقاد به ظهور مهدی منجی (عج) هیچ علل اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی مؤثر نبوده و نیست. منشأ و مأخذ آن اخبار انبیا و رهنمودها و اخبار و سخنان شخص حضرت خاتم‌الانبیاء (ع) و حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه (ع) است. اگر مسئله‌ی مهدویت واقعیت نداشت، بعضی افراد این همه در اطراف آن به تحریف دست نمی‌زدند. پس این سوءاستفاده‌ها خود این مطلب را ثابت می‌کند که این مسئله یک واقعیت مورد پذیرش همه بوده است و می‌توان گفت گذشت زمان موجب تقویت اعتقاد مردم به آل علی (ع) و رسوخ تفکر شیعی در دل‌های آن‌ها شده است.

بنابر اهمیت این موضوع که دارای پیچیدگی‌های خاصی است و در این زمینه بررسی همه‌جانبه و عمیق، آن چنان که باید، کم‌تر انجام گرفته است، سعی نمودیم در این خصوص پژوهشی، البته در حد بسیار محدود، داشته باشیم و خوش‌بختانه به نتایج خوب و مشخصی نیز رسیدیم. از جمله به‌طور کلی می‌توان گفت اعتقاد بیش‌تر از ۸۰ درصد دانش‌آموزان به حضرت حجت (عج) بسیار زیاد است و اطمینان بسیار بالایی دارند که ایشان ظهور خواهند کرد و به‌همین منظور صدقه و نذر می‌دهند. در سطح بالایی به سخنرانی‌های مربوط به

امام(عج) علاقه نشان می‌دهند و در مجالس مخصوص به ایشان شرکت می‌کنند.

معتقدین به امام زمان(عج) دانش‌آموزانی کوشا هستند که به درس و یادگیری و مطالعه بسیار اهمیت می‌دهند و در کارهای روزمره دارای برنامه‌ریزی و دقیق و منظم هستند. آن‌ها از کارشان و زندگی و رشته‌ی تحصیلی خود راضی‌اند و اطرافیان نیز از آنان راضی هستند و در مدرسه و در اجتماع رابطه‌ی بسیار خوبی هم با دیگران دارند. افرادی هستند از خود گذشته و فداکار نسبت به دیگران و اگر کاری برای دیگران انجام دادند برای جلب رضایت خدا و امام زمان(عج) است و انتظار تشکر و قدردانی از دیگران ندارند و معتقدند تحمل شرایط سخت و سختی‌های زندگی در اعتقاد راسخ و محکم آنان به امام زمان(عج) نمی‌تواند خدشه‌ای وارد نماید.

نتیجه‌گیری براساس سؤالات پژوهش

نظر به این که پرسش‌نامه درپی یافتن تأثیر عوامل مختلف بر اعتقاد به منجی عالم بشریت در میان دانش‌آموزان دختر است، در این قسمت با توجه به سؤالات اصلی تحقیق و ضمن استفاده از نتایج به‌دست آمده چنین نتیجه‌گیری می‌شود:

۱. براساس سؤالات شخصی پرسش‌نامه به‌طور کلی می‌توان گفت انتخاب رشته‌ی تحصیلی، انتخاب دبیرستان محل تحصیل (دولتی یا غیر دولتی) و نیز محل زندگی (شهر یا روستا) نمی‌تواند در شدت یا ضعف اعتقاد به منجی عالم بشریت تأثیرگذار باشد.

۲. بیش از ۹۵ درصد از دانش‌آموزان دختر مقطع متوسطه اعتقادشان به امام زمان(عج) بسیار زیاد است و به مسائلی که پیرامون امام زمان(ع) مطرح شود، از قبیل مطالعه‌ی کتب غیردرسی، بیان داستان و واقعیت‌ها، سخنرانی، مولودی و... علاقه‌مندند.

۳. دانش‌آموزان به دلیل داشتن عشق و محبت به خاندان اهل بیت(ع) و به‌خصوص به امام زمان(عج) سختی‌ها و مشکلات درسی و تحصیلی و زندگی را تحمل می‌کنند، چون می‌دانند امام روزی ظهور خواهند کرد و این مسائل نمی‌تواند خللی در عقاید آنان وارد کند یا آنان را نسبت به مسائل عقیدتی سست نماید.

از تحقیقاتی هم که در این زمینه توسط محققین و پژوهشگران دیگر به دست آمده است، به این نتایج می‌توان رسید که اعتقاد به امام زمان(عج) در اعماق وجود همه‌ی شیعیان جان و روح تازه‌ای می‌بخشد و مسلمین با این امید زندگی می‌کنند و فردا را به فرادها می‌سپارند، به عشق او زنده‌اند و شرایط سخت و طاقت‌فرسای زندگی دنیوی را تحمل می‌کنند زیرا که او می‌آید و با آمدنش عدل، انصاف، زیبایی، خوبی، حقیقت، ایثار، گذشت و... می‌آید.

ارائه‌ی راه‌کارهای پیشنهادی براساس یافته‌ها و مصاحبه‌ها

۱. با توجه به رابطه‌ی مستقیم تأثیر عوامل مختلف در بالا بردن اعتقادات مذهبی دانش‌آموزان و حتی جامعه، پیش‌نهاد می‌شود ارتباط بین مدارس با مراکز آموزشی را در جهت ارائه‌ی آموزش‌های لازم به دانش‌آموزان و نیز به خانواده‌ها (به‌خصوص مادران)، بالا ببرند چرا که



دانش‌آموزان
به دلیل داشتن
عشق و محبت
به خاندان
اهل بیت(ع) و
به‌خصوص به
امام زمان(عج)
سختی‌ها و
مشکلات
درسی و
تحصیلی و
زندگی را تحمل
می‌کنند، چون
می‌دانند امام
روزی ظهور
خواهند کرد
و این مسائل
نمی‌تواند خللی
در عقاید آنان
وارد کند یا آنان
را نسبت به
مسائل عقیدتی
سست نماید

مادران از ارکان اصلی تربیت فرزندانشان به‌حساب می‌آیند.

۲. صدا و سیما جهت بالا بردن اعتقادات مذهبی و آشنا کردن جامعه برنامه‌های آموزشی تولید و اجرا کند.

۳. هرچند وقت یک بار و به‌طور منظم برنامه‌ریزی از طرف مدارس انجام شود و اولیا به مدرسه دعوت شوند، با آن‌ها جهت حل مشکلات پرورشی و عقیدتی دانش‌آموزان صحبت شود. همچنین از افراد متخصص دعوت به عمل آید تا پیرامون بالا بردن سطح اعتقادات مذهبی و پیشرفت پرورشی دانش‌آموزان صحبت کنند.

۴. مشاوران و مربیان پرورشی مدارس باید با دانش‌آموزانی که از نظر اعتقادات مذهبی ضعیف‌اند مشاوره کنند تا از مشکلات آن‌ها آگاه شوند و در حل و برطرف نمودن آن‌ها تلاش کنند.

۵. از طرف مدیریت مدارس به دبیران توصیه می‌شود در وقت‌های اضافی کلاس راجع به اعتقادات مذهبی و آشنایی با حکومت امام زمان(عج) با دانش‌آموزان صحبت کنند.

۶. کتاب‌های غیردرسی (بیش‌تر در زمینه‌ی عقاید مذهبی) مد نظر قرار گیرد.

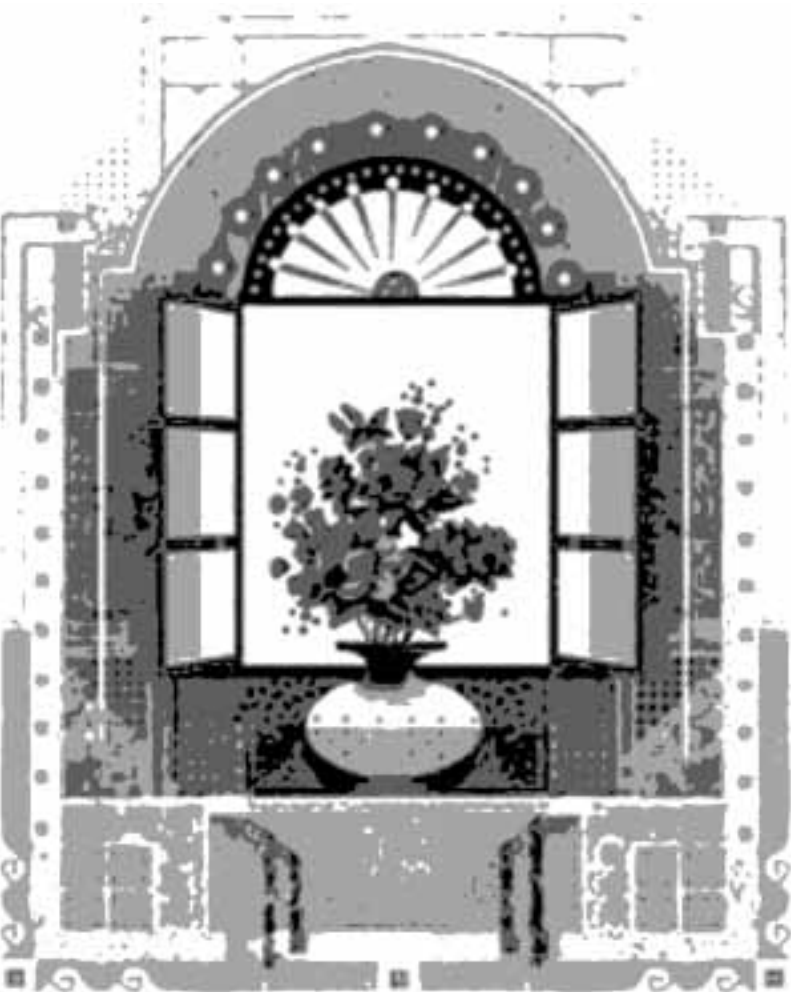
۷. به سلامت جسمی و به‌خصوص روحی دانش‌آموزان توجه شود.

۸. سعی شود در اول سال تحصیلی هر مدرسه با کمک والدین و هم‌فکری آنان راهکارهایی جهت پیشرفت و بالا بردن سطح عقاید مذهبی دانش‌آموزان ارائه و اجرا شود.

۹. به ارزش علم و تحصیل در جامعه توجه بیش‌تری شود تا جایگاه اصلی خود را بازیابد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ۲، ۳، ۴.
۳. بحارالانوار، علامه مجلسی، محمدباقر، ج ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۶۸.
۴. التهذیب، شیخ طوسی، ج ۲.
۵. حکومت جهانی مهدی(عج)، آیه‌الله مکارم شیرازی، انتشارات نسل جوان، ۱۳۸۰.
۶. عصاره‌ی خلقت، آیه‌الله جوادی آملی، انتشارات اسراه، بهار ۱۳۷۹.
۷. کتاب الغیبه، شیخ طوسی.
۸. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، مؤسسه‌ی اهل‌البیت(ع)، ج ۲، بیروت ۱۹۸۷م.
۹. منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر، صافی گلپایگانی، لطف‌الله، انتشارات مکتبه‌الصدر ۱۳۷۳.
۱۰. مهدی موعود، علامه مجلسی، محمدباقر، ج ۱۳، مترجم علی دوانی، انتشارات دارالکتب الاسلامیه ۱۳۷۵.
۱۱. یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان، رجالی تهرانی، علیرضا، انتشارات نبوغ، پاییز ۱۳۷۷.



ساختار کتاب‌های جدید تعلیمات

دینی دوره‌ی راهنمایی

پیام‌های آسمان

پرویز آزادی
کارشناس دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی

اشاره

تألیف کتاب‌های تعلیمات دینی دوره‌ی راهنمایی و از سال ۱۳۸۴، براساس راهنمای برنامه درسی، توسط حجة الاسلام کاظمی شروع گردید. عناوین جدید این کتاب‌ها «پیام‌های آسمان» نام‌گذاری شد. این عناوین در جهت تطابق با کتاب تعلیمات دینی دوره‌ی ابتدایی با عنوان «هدیه‌های آسمان» انتخاب شده است. با توجه به این که در دوره‌ی دبیرستان کتاب‌های جدیدی که طی چند سال اخیر تألیف شده‌اند تدریس می‌شود، این نیاز همواره احساس می‌شد که کتاب‌های راهنمایی نیز متناسب با این کتاب‌ها تألیف شوند تا برای درک و فهم موضوعات مطرح شده‌ی در دبیرستان تمهید مقدمه باشد. با این رویکرد کتاب‌های راهنمایی به رشته تحریر درآمده است.

کتاب سال اول راهنمایی تعلیمات دینی، که بعد از چند سال اجرای آزمایشی و اصلاحات مکرر به حد مطلوب آموزشی رسیده است، از سال ۹۰-۱۳۸۹ اجرای سراسری شد و امید می‌رود در سال‌های بعد، کتاب‌های سال دوم و سوم، که در حال حاضر در مرحله‌ی اجرای آزمایشی‌اند، به اجرای سراسری برسند.

کتاب‌های تازه تألیف راهنمایی دارای ویژگی‌هایی است که باعث شده موجب اقبال فراوان دبیران و دانش‌آموزان دوره‌ی راهنمایی قرار گیرد. این اقبال از کتاب‌ها در اجرای آزمایشی آن‌ها کاملاً محسوس بود، به طوری که حدود ۹۵ درصد دبیران در ارزیابی‌های صورت گرفته از تغییر کلی کتاب‌ها و رویکردهای جدید در آن‌ها استقبال کردند. ویژگی‌های مهم این کتاب‌ها عبارت‌اند از:

۱. تألیف براساس راهنمای برنامه‌ی درسی: کتاب‌های جدیدالتألیف دینی راهنمایی (پیام‌های آسمان) از همان براساس راهنمای برنامه‌ی درسی مصوب شورای عالی آموزش و پرورش تألیف شده است. یادآوری می‌شود راهنمای برنامه‌ی درسی به دست کارشناسان خبره در دفتر تألیف تهیه شده و در آن تمامی نیازهای روز و مسائلی که دانش‌آموزان در امور دینی به آن نیازمندند مدنظر قرار گرفته است و بعد از آن نیز در شورای عالی آموزش و پرورش طی جلسات مکرر توسط سایر کارشناسان در حیطه‌های مختلف مورد اصلاح و بازبینی قرار گرفته است. تألیف کتاب براساس این راهنما موجب ایجاد وحدت رویه در تألیف کتاب‌های درسی و مشخص شدن انگیزه‌ها و دغدغه‌های برنامه‌ریزان آموزشی شده و راه را برای برداشتن گام‌های بعدی در تألیف سایر کتاب‌های راهنمای معلم و کتاب کار هموار کرده است.

۲. تأکید بر رویکرد فطرت‌گرا: راهنمای برنامه‌ی درسی دوره‌ی راهنمایی براساس رویکرد فطرت‌گرا تألیف شده و این رویکرد در کتاب «هدیه‌های آسمان» نیز به خوبی رعایت شده است. این امر موجب شده است میان این کتاب‌ها و کتاب‌های «دین و زندگی»، که آن‌ها نیز براساس این رویکرد نوشته شده‌اند، توالی موضوع و ارتباط محتوا برقرار شود، به نحوی که دانش‌آموز بعد از گذراندن دوره‌ی راهنمایی، برای دریافت موضوعات مطرح شده در کتاب



«دین و زندگی» آمادگی لازم را داشته باشد.

۳. توجه و تأکید بر فعالیت دانش‌آموزان در کلاس: در این کتاب‌ها در هر درس حداقل دو مرتبه و در هر مرتبه دو تا سه فعالیت برای دانش‌آموزان در نظر گرفته شده است. این حجم از فعالیت دانش‌آموز را در جریان مباحث درس قرار می‌دهد و موجب می‌شود در کلاس حضور فعال‌تری داشته باشد. این امر یکی از رویکردهای اصلی راهنمای برنامه است که در کتاب «پیام آسمان» به خوبی رعایت شده است.

علاوه بر فعالیت در کلاس، در انتهای تمامی دروس بخشی شامل یک تا چهار پیشنهاد وجود دارد. انجام این پیشنهادها اختیاری است و دانش‌آموز می‌تواند آن‌ها را در بیرون کلاس انجام دهد و گزارشی از آن را در کلاس ارائه نماید. این پیشنهادها موجب تعمیق بیشتر مفاهیم دروس می‌شود و خانواده‌ها را با محتوای کتاب مرتبط می‌سازد.

۴. بهره‌گیری از قرآن کریم و متون روایی: براساس راهنمای برنامه، ترویج فرهنگ قرآنی و مکتب اهل بیت یکی از دغدغه‌های اصلی در ارائه‌ی محتواست. در این کتاب به تناسب موضوع از آیات و روایات استفاده مناسب صورت گرفته است. نمود این کار در پاورقی‌های کتاب، که در آن ارجاعات فراوانی به کتب روایی شده، مشهود است.

۵. داستان‌پردازی: با توجه به این‌که دانش‌آموزان در این دوره‌ی سنی با داستان و قصه انس بیشتری دارند و به نوعی با شخصیت



با توجه به حساسیتی که درباره‌ی کتاب‌های تعلیمات

دینی وجود دارد، کتاب «پیام‌های آسمان» طی سه سال به صورت آزمایشی در کشور اجرا شد و در این سه سال اجرای آزمایشی و ارزیابی: با توجه به حساسیتی که درباره‌ی کتاب‌های تعلیمات دینی وجود دارد، کتاب «پیام‌های آسمان» طی سه سال به صورت آزمایشی در کشور اجرا شد و در این سه سال بار مورد ارزیابی قرار گرفت. این امر باعث شد تا در مدت سه سال از نظرات دبیران و کارشناسان در حیطه‌های مختلف، در جهت غنای کتاب و رفع مشکلات و معایب آن بهره‌برداری شود.

داستان‌ها هم‌ذات‌پنداری صورت می‌گیرد، در این کتاب به تناسب موضوع در هر درس از یک یا دو داستان استفاده شده است. بیشتر این داستان‌ها از زندگانی ائمه علیهم‌السلام یا بزرگان دینی است و سعی شده از منابع معتبر و قابل استناد نقل شوند.

۶. برای مطالعه: در هر درس برای افزایش معلومات دانش‌آموزان در مباحث همان درس یک تا دو بخش در نظر گرفته شده که تحت عنوان «بیشتر بدانیم» آمده است. این بخش‌ها جز آموزش در کلاس نیست و صرفاً برای مطالعه‌ی دانش‌آموزان است.

۷. اجرای آزمایشی و ارزیابی: با توجه به حساسیتی که درباره‌ی کتاب‌های تعلیمات دینی وجود دارد، کتاب «پیام‌های آسمان» طی سه سال به صورت آزمایشی در کشور اجرا شد و در این سه سال بار مورد ارزیابی قرار گرفت. این امر باعث شد تا در مدت سه سال از نظرات دبیران و کارشناسان در حیطه‌های مختلف، در جهت غنای کتاب و رفع مشکلات و معایب آن بهره‌برداری شود.

برای این‌که دبیران محترم دوره دبیرستان از نزدیک با محتویات کتاب‌های دوره‌ی راهنمایی آشنا شوند و پیشینه‌ی مباحثی را که در دبیرستان ارائه می‌شود به خوبی بدانند، فهرستی کلی، از مباحثی که در طی سه سال راهنمایی ارائه خواهد شد، به تفکیک سال آورده‌ایم. این گامی ابتدایی در جهت آشنایی با محتویات این کتاب‌هاست که امیدواریم در شماره‌های آتی به بیان ابعاد دیگری از این کتاب‌ها بپردازیم. مباحث مطرح شده در این کتاب‌ها از این قرارند.

توحید (خداشناسی)

سال اول	سال دوم	سال سوم
۱. تعریف اصول دین ۲. تعریف توحید و یگانگی خداوند ۳. خداوند یگانه خالق و ناظر ما و جهان ۴. رضایت خداوند از مشاهده‌ی کارهای خوب ما (او نگران اعمال ماست) ۵. شرم و حیا از خطا و تکرار آن در پیشگاه الهی	۱. زیبایی، هماهنگی و پیوستگی و گوناگونی در جهان ۲. هدف‌داری و حسابگری در خلقت و درس گرفتن از آن ۳. خداوند، تنها یار و مستعان، نمونه‌هایی از استعانت خداوند در زندگی (نماز این‌سینا و...) ۴. شرایط بهره‌مندی از استعانت‌های الهی	۱. امید و شوق به عمل، تلاش و جدیت از آثار اعتقاد به توحید و تکیه بر خداوند ۲. تعریف ساده‌ی عدل (هر چیزی در جای خودش، هر چیزی به جای خویش نکوست) ۳. زیبایی، گوناگونی‌ها و تنوع ۴. تعریف «غفار» و «ودود» و نمونه‌های غفران الهی ۵. گذشت و پرده‌پوشی از نشانه‌های بنادگان مؤمن (پینخش تا خدا بر تو ببخشايد). لذت گذشت

معاد

سال اول	سال دوم	سال سوم
۱. معنای معاد (چرا برمی‌گردیم؟ به کجا می‌رویم؟) ۲. آثار اعتقاد به معاد در زندگی دنیوی (پلیس درونی، امیدبخشی، سعادت) ۳. نمونه‌هایی از رابطه‌ی اعمال با نعمت‌های بهشتی، روابط بهشتیان ۴. نمونه‌هایی از رابطه‌ی اعمال و عذاب در دوزخ و روابط دوزخیان ۵. حسرت و پشیمانی از دست دادن فرصت‌ها	۱. چرا مرگ پل است؟ ۲. شیرین و زیبا بودن مرگ برای درستکاران، دیدار ائمه در هنگام مرگ و بعد از مرگ در قیامت ۳. ترس برخی از افراد از مرگ ۴. نمونه‌هایی از کارهایی که به هنگام انتقال تأثیر دارند، مانند احترام به پدر و مادر، نماز اول وقت، اخلاق خوب، اخلاق بد ۵. نمونه‌هایی از اعمال نیک و بد که آثار آن‌ها بعد از مرگ ادامه دارد.	۱. تعریف قیامت و برخی نام‌های آن (یوم الحساب، روز جدایی) ۲. چهره‌های خندان و گریان در قیامت ۳. زاد و توشه‌ی سفر آخرت (ایمان و عمل صالح، دعای خیر دیگران، حسنات و خیرات جاریه، آثار علمی، نماز جماعت، نیت خیر، دیدار عالمان و...) ۴. ترس برخی از افراد از مرگ ۵. نمونه‌هایی از اعمال نیک و بد که آثار آن‌ها بعد از مرگ ادامه دارد.

ضرب المثل قرآنی

مثل زندگی دنیا و باران

مالک یوسفی
دبیر دینی و قرآن از منطقه‌ی بيله‌سوار

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مَضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْأَخْرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَعْرِفَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ»^۱

«بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل‌پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی، سپس تبدیل به گاه می‌شود. و در آخرت، عذاب شدید است و مغفرت و رضای الهی، و به هر حال زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست.»

توضیح

پنج خصلت زندگی دنیا: ۱. لعب، ۲. لهو، ۳. زینت، ۴. تفاخر، ۵. تکاثر

از شیخ بهایی نقل شده که گفته است: این پنج خصلت که در آیه‌ی شریفه ذکر شده، از نظر سنین عمر آدمی و مراحل حیاتش مترتب بر یکدیگرند، چون تا کودک است حریص در لعب و بازی است، همین که به حد بلوغ می‌رسد و استخوان‌بندی‌اش محکم می‌شود به لهو و سرگرمی‌ها علاقه‌مند می‌شود. پس از آن که بلوغش به حد نهایت رسید، به آرایش خود و زندگی‌اش می‌پردازد و همواره به فکر این است که لباس فاخری تهیه کند، مرکب جالب توجهی سوار شود، منزل زیبایی بسازد و همواره به زیبایی و آرایش خود پردازد و بعد از این، به سنین کهولت می‌رسد. آن وقت است که بیش‌تر به حسب و نسب می‌بالد و چون سالخورده شد همه‌ی کوشش و تلاشش در جهت افزون‌طلبی اموال و اولاد صرف می‌شود.

مراحل نخستین، تقریباً بر حسب سنین عمر مشخص است، ولی مراحل بعد در افراد کاملاً تفاوت دارد. بعضی از آن‌ها، مانند مرحله‌ی تکاثر اموال، تا پایان عمر ادامه دارد. هر چند بعضی معتقدند که هر دوره‌ای از این دوره‌های پنج‌گانه هشت سال از عمر انسان را می‌گیرد و مجموعاً به چهل سال بالغ می‌گردد و هنگامی که به این سن رسید شخصیت انسان تثبیت می‌گردد.

این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسان‌ها شخصیتشان در همان مرحله‌ی اول و دوم متوقف گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی و معرکه‌گیری باشند، یا در دوران تجمل‌پرستی متوقف

گردد و ذکر و فکرشان تا دم‌مرگ فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد. این‌ها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه‌ی کودک!

سپس، با ذکر یک مثال، آغاز و پایان زندگی دنیا را برابر دیدگان انسان‌ها مجسم می‌کند و می‌فرماید: همانند بارانی است که از آسمان نازل می‌شود و چنان زمین را زنده می‌کند که گیاهان‌شان زارعان را در شگفتی فرو می‌برد. سپس خشک می‌گردد، به گونه‌ای که آن را زرد می‌بینی، آن گاه درهم شکسته و خرد و تبدیل به گاه می‌شود: «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مَضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا.»^۲ کفار در این جا به معنی کافران و افراد بی‌ایمان نیست، بلکه به معنای کشاورزان است، زیرا اصل معنی کفر به معنی پوشاندن است و چون کشاورز بذرافشانی می‌کند و آن را زیر خاک می‌پوشاند از این رو به او «کافر» می‌گویند. لذا گاهی کفر به معنی قبر نیز آمده است، چون بدن میت را می‌پوشاند و گاه به شب نیز گفته می‌شود چرا که تاریکی‌اش همه‌جا را می‌پوشاند.

نکته: زندگی دنیا مجموعه‌ای از این انگیزه‌هاست

در آیات مختلف قرآن، گاه زندگی دنیا به لعب و لهو توصیف شده، مانند: «وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۳ و گاه از آن به متاع غرور تعبیر شده، مانند: «وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ»^۴ گاه نیز به عنوان متاع قلیل توصیف شده، مانند: «مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا»^۵ و گاه به امری عارضی و ظاهری و زودگذر: «تَبْتَعُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ»^۶

از مجموعه‌ی این تعبيرات و تعبیرهای دیگر قرآن در مورد زندگی مادی و مواهب آن به‌خوبی روشن می‌شود که اسلام برای آن ارزشی ناچیز قائل است و تمایل و دل‌بستگی به آن را ناشی از حرکت‌های بی‌هدف (لعب)، هدف‌های سرگرم‌کننده (لهو)، تجمل‌پرستی (زینت)، حب مقام و ریاست و برتری‌جویی بر دیگران (تفاخر) و حرص و آز و افزون‌طلبی (تکاثر) می‌شمرد و عشق به آن را سرچشمه‌ی انواع مظالم و گناهان می‌داند. البته، اگر این مواهب مادی تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند، سرمایه‌هایی می‌شوند که خدا آن‌ها را از مؤمنان می‌خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آن‌ها می‌بخشد: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ»^۷

اسلام برای متاع دنیا ارزشی ناچیز قائل است و تمایل و دل‌بستگی به آن را ناشی از حرکت‌های بی‌هدف (لعب)، هدف‌های سرگرم‌کننده (لهو)، تجمل‌پرستی (زینت)، حب مقام و ریاست و برتری‌جویی بر دیگران (تفاخر) و حرص و آز و افزون‌طلبی (تکاثر) می‌شمرد و عشق به آن را سرچشمه‌ی انواع مظالم و گناهان می‌داند



پی‌نوشت

۱. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۰.
۲. انعام، آیه‌ی ۳۳.
۳. آل‌عمران، آیه‌ی ۱۸۵.
۴. نسله، آیه‌ی ۷۷.
۵. نسله، آیه‌ی ۹۴.
۶. توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

معرفی

کانون اندیشه‌ی جوان

شهریار نوشکیبافر

این کانون زیر نظر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی در اواخر دهه‌ی دوم انقلاب اسلامی تشکیل شد و امروز، پس از یک دهه فعالیت، موفق شده در عرصه‌ی فکری و فرهنگی به مرکزی تأثیرگذار تبدیل شود. این مرکز در سال ۱۳۸۰ با هدف معرفی آثار، محصولات و فعالیت‌های کانون وارد عرصه‌ی مجازی شد و با بهره‌گیری از نیازسنجی‌ها و مخاطب‌شناسی توانست فعالیت‌های کانون و سایت را بسیار گسترده کند و نیاز قابل توجهی از مخاطبان را در عرصه‌های مختلف دینی، فرهنگی، علمی، ادبی و هنری برآورده سازد. به طوری که در سال ۱۳۸۷ در نمایشگاه رسانه‌های دیجیتال در بین تمام سایت‌های اندیشه‌ورز، سایت کانون اندیشه‌ی جوان رتبه‌ی نخست را به خود اختصاص داد.

کانون بخش‌های متنوعی دارد و شما می‌توانید انعکاس کلیه‌ی فعالیت‌های کانون را در سایت آن مشاهده نمایید. ضمناً از طریق سامانه‌ی پیام کوتاه کانون ۲۰۰۰۱۳۷۷ می‌توانید ارتباط برقرار کنید و مطالب مورد نیاز خود را دریافت نمایید.

فعالیت‌های کانون و سایت:

۱. نشست‌ها، میزگردها و همایش‌ها (فایل صوتی در سایت موجود است)؛

۲. فهرست کلیه‌ی کتب منتشره توسط کانون و معرفی آن‌ها و کتابخانه‌ی الکترونیکی؛

۳. تولید مقالات تألیفی و ترجمه، نقد و بررسی؛

۴. حلقه‌های مطالعاتی و طرح‌های ویژه: **طرح سما**: (سیر مطالعات اسلامی ویژه دانش‌آموزان، دانشجویان و جوانان علاقه‌مند به مطالعه)، **طرح چلچراغ**: (چکیده‌سازی موضوعی و محتوایی آثار شهید مرتضی مطهری، حلقه‌ی قول و غزل: شعر سرایی و نقد شعر در فضای گفتمان انقلاب اسلامی)؛

۵. کارگاه‌ها و کلاس‌های آموزشی در ایام سال، به‌ویژه در فصل تابستان: **کارگاه نقد فیلم و نمایش نامه** (بعضی فیلم‌های هالیوودی توسط کارشناس برای جمعی از علاقه‌مندان سینما به نمایش و نقد گذاشته می‌شود)، **کارگاه ادبی** که به نقد داستان‌های روز و مهارت داستان‌نویسی می‌پردازد، ارائه‌ی مشاوره‌های دانشجویی و...

۶. اردوها و مسابقات معرفتی و فرهنگی و کتاب‌خوانی؛

۷. نگارخانه، تصاویر جذاب برای مناسبت‌های ویژه‌ی ملی و

دینی؛

۸. انعکاس خبرهای کانون و غیر کانونی مرتبط.

با مراجعه به سایت کانون اندیشه‌ی جوان پاسخ بسیاری از سوالات خود را می‌یابید.



- طرح سما
- طرح چلچراغ
- کارگاه نقد فیلم و نمایش نامه
- کارگاه ادبی
- نگارخانه



۱-۱	سیر
۱-۲	مطالعات فرهنگی و اجتماعی
۱-۳	اعلان و ترجمه
۱-۴	طرح سما
۱-۵	ادب و هنر
۱-۶	مسابقات معرفتی و فرهنگی



پرسن. پاسخ هابی به
پرسش های اندیشه ای

اشاره

بحث و تحقیق پیرامون صفات الهی از جهات گوناگون همچون بُعد معرفت‌شناسانه و بُعد وجودشناسانه سابقه‌ای دیرین دارد. پس از طرد نظریاتی که دلالت بر تجسم و تشبیه خداوند به اوصاف مخلوقات می‌کند، یکی از مهم‌ترین چالش‌ها پیرامون اشتراک لفظی یا معنوی صفات مشترک بین خدا و انسان است.

در این مقاله، مؤلف محترم جانب اشتراک معنوی را می‌گیرد و دلایلی در اثبات آن اقامه می‌نماید؛ قضاوت را به شما خواننده‌ی فهیم و جست‌وجوگر می‌سپاریم.

بررسی اشتراک لفظی و معنوی در اسما و صفات الهی در آیات و روایات



ناهید احدیان
کارشناس ارشد علوم حدیث‌دبیر
دبیرستان‌های ناحیه‌ی ۲ همدان

▲ کلیدواژه‌ها: صفات خدا، اشتراک لفظی و معنوی، تشبیه و تجسیم، تعطیل، الهیات سلبی.

حالی که منشأ سخنان آنان در تورات و انجیل دیده می‌شود و احبار یهود با قصه‌پردازی‌های خود در بعد از رحلت پیامبر آن سخنان را با عقاید مسلمانان درآمیختند. به‌طور مثال، آیتی را که در آن‌ها الفاظی خاص، از قبیل «بد» به معنای دست، «ید الله فوق ایدیهم» (فتح: ۱۰، دست خدا بالای دست‌هایشان است) «وجه» و «دیده شدن»، در آیه‌ی: «وَجُوهٌ یُّومِئِدِ نَاصِرَةٍ، اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»، (قیامت: ۲۲-۲۳، در آن روز چهره‌هایی خرم و شاداب‌اند، به سوی پروردگار خود می‌نگرند)، «آمنن» در: «وَ جِلْرَبِّكَ وَ الْمَلِكُ صَفًا صَفًا»، (فجر: ۲۳، پروردگار و ملائکه در حالی که صف بسته‌اند می‌آیند)، «سخن گفتن» در: «وَ کَلِمَ اللّٰهُ مُوسٰی تَکْلِیْمًا» (نسا: ۱۶۴، خدا با موسی به طرز خاصی سخن گفت)، «داشتن عرش» در: «وَ کَانَ عَرْشُهُ عَلٰی الْمَلِکِ»، (هود: ۷، عرش او بر آب بود) و... استعمال شده، به معنای ظاهری خود تفسیر نموده و گفته‌اند: «خدا هر شب به زمین آید» و «چون خدا راضی بود عرش سبک باشد و ملائکه بدانند که او راضی است و چون خشم گیرد عرش گران شود، جمله‌ی عرش بدانند که وی خشم گرفته است.» و «مؤمن، میان دو انگشت خداست، چون بنده به رکوع شود زیر قدم خدای بود.» و «خدای تعالی در روز قیامت برای بندگان تجلی کند در حالی که می‌خندد.»

ب و ج) **اشتراک لفظی و معنوی**، مشترک لفظی، عبارت است از لفظی که افراد آن، فقط در لفظ، مشترک و اما در معنی، متفاوت باشند. مثل «عین» در زبان عربی و «بار» در زبان فارسی، که هر

در میان همه‌ی مخلوقات عالم، عقل پدیده‌ای ناب و یکتاست که تنها به انسان اختصاص یافته است. این موجود ارزشمند، زمانی جایگاه خود را در بالاترین مقام خواهد دانست که درباره‌ی والاترین موجود، به تحقیق بپردازد. تمایل عقلی و فطری به چنین موجودی و تلاش برای شناخت هرچه بیشتر و بهتر آن به پیدایش نظریات مختلفی درباره‌ی معناشناسی اسما و صفات الهی منجر گردید اما آن‌چه در عصر حاضر مورد توجه قرار گرفته دو نظریه‌ی اشتراک لفظی و معنوی است، که در این مقاله به بررسی این نظریات و انتخاب بهترین آن‌ها می‌پردازیم:

نظریات ارائه شده در باب معناشناسی اسما و صفات الهی

در باب معناشناسی اسما و صفات الهی، پنج نظریه‌ی تشبیه و تجسیم، اشتراک معنوی، اشتراک لفظی، تعطیل، و الهیات سلبی بیان شده است.

الف) تشبیه و تجسیم، در لغت به معنای «مانند کردن» است و در اصطلاح کلامی، برقراری نوعی مقایسه بین صفات الهی با صفات مخلوقات است، یعنی برای خداوند، صفاتی قائل می‌شوند که در انسان دیده می‌شود (انسان‌نگاری). لازمه‌ی این گرایش، جسم‌نگاری خدای تعالی است که آن را تجسیم گویند. مشبهه گمان می‌کنند عقاید خود را از قرآن أخذ کرده‌اند در



است. با این وجود، نمی‌توان گفت دلالت، مجازی یا غیرظاهری است. این نکته مبین آن است که در وضع و تسمیه، غایت و روح مصداق مد نظر است نه شکل و صورت آن. (الطباطبایی، المیزان، ۸۱)

د) تعطیل، تعطیل دارای دو معناست. در معنای اول، انسان در راه مبدأشناسی فقط به یک «شناخت» می‌رسد و بس؛ آن هم این‌که «جهان را مبدایی و هستی را سرچشمه‌ای است.» بی‌آن‌که درباره‌ی این مبدأ به هیچ‌گونه شناخت و آگاهی دیگری دسترسی داشته باشد. مبدئی که هستی‌اش را دریافته است. از این‌که هست و موهوم نیست با خبر است، اما از «چیستی»‌اش کم‌ترین اطلاعی ندارد.

قائلان به تعطیل در معنای دوم معتقدند، صفت از خصوصیات موصوف است. وجود صفت، حاکی از مرکب بودن (ترکیب صفت با موصوف) است و چون خدای تعالی مرکب نیست پس نباید دارای صفت باشد. از این‌رو تعطیل به این معنی، همان عقیده‌ی به نفی صفات الهی است یعنی برای خداوند هیچ صفتی قائل نمی‌شوند. البته معتزلیان معتقد به این عقیده می‌گویند: «نتیجه‌ی صفات و غایت صفات در خدا هست، اگرچه مبادی صفات در ذات خدا نیست. به این معنی ذات خدا کار عالم را می‌کند، ذات خدا کار حی و متکلم و کار مرید و سمیع و بصیر را می‌کند، بی‌آن‌که صفت علم، قدرت، حیات، تکلم، اراده، سمع و بصر در ذات خدا باشد. یعنی آثار ظاهر شده از خداوند را مربوط به ذات او و ذات اقدس را نایب مناب و منشأ آثار هر صفتی دانستند. پس صفات، نه عین ذات خداست و نه زائد بر ذات خدا، بلکه آن حضرت، نائب مناب صفات است.» (شیرازی، ۱/۹۴۴)

تالی فاسد نفی صفات خدای تعالی، پیش‌رفتن و در دام تعطیل افتادن به معنای اول است، زیرا اگر خداوند صفتی نداشته باشد، پس انسان چگونه می‌تواند خدای تعالی را بشناسد؟ و راه شناخت انسان از خداوند به کلی مسدود خواهد بود.

ه) الهیات سلبی، آخرین نظریه در این باره، نظریه‌ی تفسیر سلبی صفات است. معتقدان به این نظریه، صفات کمالی خداوند را به سلب نقیض آن صفات برمی‌گردانند، مثلاً علم را به سلب جهل و نادانی و قدرت را به نفی عجز و ناتوانی تفسیر نموده‌اند و می‌گویند: «یعنی هرگاه خدا را به صفات ذاتی او توصیف می‌کنیم، مقصود نفی ضد آن صفات از خداوند است.» (الصدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۸) یا گفته شده: «در صفات خداوند، کیفیت و چگونگی راه ندارد و از این روی، راهی برای درک آن‌ها نیست. بنابراین، مقصود از آن‌ها سلب اضداد آن‌هاست، در این صورت صفات ثبوتیه در حقیقت صفات سلبيه‌اند. بر این اساس معنی قادر و عالم بودن خدا این است که او جاهل و عاجز نیست، زیرا جهل و عجز نقص‌اند و سزاوار موجودی که کامل بالذات است نیست.» (شیر، ۲۰/۱).

دلایل اثبات اشتراک معنوی

۱. تاریخ

هر یک از نظریه‌ها با استفاده از تفسیر آیات و روایاتی به توجیه

کدام دارای معنای مختلف است. (مثلاً، بار به معنای: نوبت، اجازه، میوه، محموله است.)

مشترک معنوی، عبارت است از لفظی که افراد آن از لحاظ معنی، متحد و از لحاظ تعداد، متعدد باشند، مثل انسان، حیوان و سایر مفاهیم کلی. (مظفر، منطوق) مثلاً لفظ انسان، برای موجود ناطق و مُدرک کلیات وضع گردیده که بر همه‌ی افراد انسان، قابل صدق است.

از دیدگاه کلامی، اشتراک لفظی در اسما و صفات الهی به این معناست که صفاتی که در وصف خدای تعالی به کار رفته به همان معنایی که انسان از آن در جهان طبیعت انتزاع و درک می‌کند نیست. الفاظی که انسان در رابطه‌ی زبانی خود با دیگر انسان‌ها به کار می‌برد و مفاهیمی که از آن‌ها درک می‌کند آن معنا به هنگام استعمال همان لفظ درباره‌ی خدا فهمیده نمی‌شود. به عبارت دیگر، همان‌گونه که لفظ شیر دارای معنای مختلف (شیر درنده، شیر آب، و شیر خوراکی) است و معنای هیچ کدام با معنای دیگر ربطی ندارند و پیوند این‌ها فقط در لفظ مشترک است، همان‌گونه هم لفظ قدرت درباره‌ی قدرت انسان و قدرت خدای تعالی از واژه‌های مشترک لفظی است و مفهوم قدرت انسان، ربطی به مفهوم قدرت در خدای تعالی ندارد.

اما درباره‌ی اشتراک معنوی باید گفت همان‌گونه که از معنای این واژه پیداست، در اشتراک معنوی، معنا و مفهوم لفظ، بر مصادیق متعددی صدق می‌کند. به عبارت دیگر، لفظ، هیچ‌گاه برای مصداق یا مصادیق خاص و تشخیص و تمییزات ویژه‌ای وضع نمی‌شود، بلکه برای روح و غایت معنی وضع می‌گردد. به همین دلیل است که تغییر خصوصیات مدلول و مصداق، به شرط بقای روح و غایت معنی، مانع از دلالت مطابقی و حقیقی لفظ در معنای جدید نیست.

علامه طباطبایی برای درک این موضوع واژه‌ی «چراغ» را مثال می‌زند که در آغاز نامی بوده است برای چراغ‌های فتیله‌ای، که احیاناً با روغن یا سایر مواد قابل اشتعال نورافشانی می‌کرده‌اند. به مرور از گذشته تا به حال، مصداق چراغ چنان متحول شده است که امروزه به جز نورافشانی و پرتوافکنی، هیچ وجه جامعی بین مصادیق گذشته و کنونی نیست و الفاظ چنان دستخوش تغییرات شده‌اند که تمام اجزای معنی اول را از دست داده‌اند اما باز همان اسم باقی

قائلان به تعطیل در معنای دوم معتقدند، صفت از خصوصیات موصوف است. وجود صفت، حاکی از مرکب بودن (ترکیب صفت با موصوف) است و چون خدای تعالی مرکب نیست پس نباید دارای صفت باشد.

این‌رو تعطیل به این معنی، همان عقیده‌ی به نفی صفات الهی است یعنی برای خداوند هیچ صفتی قائل نمی‌شوند





نظر خود پرداخته است. برای شناخت نظریه‌ی صحیح در این باب، لازم است جریان معناشناسی اسما و صفات خداوند را در زمان پیامبر (ص) و کمی بعد از آن مورد بررسی قرار دهیم تا دریابیم اعراب، چگونه با این موضوع کنار آمده بودند.

بعثت پیامبر (ص) با نزول قرآن کریم، آغاز گردید و ایشان، ضمن آن که خود، مفاهیم و معانی آن چه را که بر او نازل می‌شد درک می‌کرد، به تبیین مفاهیم آن برای مردم نیز مأمور گردید. از جمله مهم‌ترین ارکان دعوت او، هدایت به سوی توحید و شناخت خدای تعالی بوده است.

شکی نیست که به رغم وجود اعتقادات مختلف در بین اعراب عصر پیامبر (ص)، واژه‌ی «الله» شناخته شده و با معنا بوده است. قبایل یهودی و مسیحی، همراه با پیروان دین حنیف و هم‌چنین مشرکان و بت‌پرستان، که در مکه و اطراف آن زندگی می‌کردند، همگی به وجود خداوند اقرار داشتند. اما تفاوت، در نگرش آن‌ها نسبت به خدای تعالی و صفات او بوده است. یهود و مسیح، نگاهی انسان‌وار به خداوند سبحان داشتند. برای او، آمدن، رفتن، جنگیدن، دست، پا، خوردن و خسته شدن، جهل و عدم قدرت را ثابت می‌دانستند. در کنار این عقیده مشرکان و بت‌پرستان حضور داشتند که بت‌ها را شریکانی برای خدا می‌پنداشتند یا آن‌ها را واسطه‌هایی بین خود و خدا گمان می‌کردند، هم‌چنان که فرشتگان را دختران خدا تصور می‌نمودند.

در چنین محیطی، یکی از مأموریت‌های پیامبر (ص)، شناساندن خدای تعالی و صفات او به‌طور صحیح به مردم بود. ایشان باید با ابزار زبان و گفتار و مخصوصاً زبان خودشان با آنان سخن می‌گفت. در راستای همین امر، نزول قرآن و ذکر صفات الهی در آن، به یاری پیامبر (ص) شتافت. و معانی و مفاهیم بلند الهی، در قالب الفاظ مستعمل بین اعراب ریخته شد. این هماهنگی لفظ و معنا، همراه با معانی قابل فهم و فصاحت و بلاغت کامل، علاوه بر آن که عاملی برای تحدی‌خواهی قرآن شد، زمینه‌ی جذب اقشار مختلف مردم را به دین اسلام فراهم نمود.

پیامبر (ص) مبین و مفسر قرآن معرفی شده است و تبیین و تفسیر در جایی کاربرد دارد که فهمی صورت بگیرد. این فهم مطمئناً دایره‌ی صفات الهی را نیز دربرمی‌گیرد. زیرا اگر قرار بود که صفات الهی از دسترس فهم انسان به دور باشند و آن چه انسان از آن‌ها می‌فهمد غیر از چیزی باشد که مورد نظر خدای تعالی بوده است باید بگوئیم در آن صورت، احوال صفات الهی به مانند احوال حروف مقطعه می‌شد. از آن‌جا که این حروف، رمزی بین خداوند و پیامبر (ص) بوده است، جز صاحبان علم از معانی آن با خبر نیستند و در گفتار معصومین (ع) هم به رمزی بودن این حروف اشاره شده و مفسران نیز به آن اذعان نموده‌اند. در حالی که در هیچ حدیثی، یا در تفسیر هیچ مفسری نیامده که فهم معنای علیم‌بودن خدا را خارج از فهم و عقل انسان بدانند.

۲. دلیل ادبی

از جمله ابزارهایی که متکلمین و مفسرین، برای رسیدن به مقاصد کلامی و تفسیری خود استفاده می‌کنند، ابزارهایی است که در مباحث «معانی و بیان» ادبیات عرب، طرح شده است؛ از جمله‌ی این ابزارها، صنایعی مانند استعاره، مجاز، کنایه، تشبیه و... است. جهت اثبات وجود اشتراک معنوی می‌توان به کاربرد وسیع این صنایع در آیات قرآنی و روایات استشهد نمود. دلیل آن که مجاز (و سایر صنایع ادبی)، نشانه‌ی وجود اشتراک معنوی است این است که:

«مجاز، لفظی است که در اصطلاح تخاطب [عرف، شرع، لغت] در غیر معنایی که برای آن وضع شده، به کار رود. این کاربرد به دلیل علاقه و ارتباطی است که بین دو معنای حقیقی و مجازی وجود دارد و البته باید همراه قرینه‌ای باشد تا از اراده‌ی معنای اصلی جلوگیری کند.» (هاشمی، جواهر البلاغه، ص ۳۰۵). علاقه و مناسبت مانند پل و گذرگاهی است که از آن برای رسیدن به حقیقت استفاده می‌شود. حقیقت، همان معنا و روح ساری در هم‌هی مصادیق لفظ است، در حالی که اگر اشتراک لفظی حاکم بود، رابطه‌ی بین مجاز و حقیقت، قطع می‌گردید و موردی برای رسیدن به حقیقت باقی نمی‌ماند.

برای مثال قبض خداوند تعالی به معنای منع کردن و (ضد آن) بسط به معنای بخشش و وسعت دادن است. همان‌طور که خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (بقره: ۲۴۵) خداوند می‌بخشد و وسعت می‌دهد و منع می‌کند و تنگ می‌گیرد. قبض خداوند عزوجل در معنای دیگر نیز اخذ به قبول (پذیرش و قبول کردن) است، همان‌گونه که می‌فرماید: «وَأَخَذَ الصَّدَقَاتِ» (توبه: ۱۰۴) صدقات را از اهلش می‌پذیرد و بر آن پاداش می‌دهد. سلیمان بن مهران می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: این که خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (زمر: ۶۷) آسمان‌ها در یمین او پیچیده است، معنایش چیست؟ فرمود:

شاگردان
ملارجبعلی در
این عبارت
از امام (ع)
«کمال الاخلاص
نفی الصفات
عنه» نیز دچار
اشتباه در فهم
شدند و گمان
کردند که منظور
حضرت (ع) از
نفی صفات، نفی
مطلق همه‌ی
صفات الهی
است، حتی
صفات الهی که خدای
تعالی برای خود
در قرآن ذکر
فرموده است





شکی نیست که به رغم وجود اعتقادات مختلف در بین اعراب عصر پیامبر (ص)، واژه‌ی «الله» شناخته شده و با معنا بوده است. قبایل یهودی و مسیحی، همراه با پیروان دین حنیف و هم‌چنین مشرکان و بت‌پرستان، که در مکه و اطراف آن زندگی می‌کردند، همگی به وجود خداوند اقرار داشتند

«یمین، ید است و ید به معنی قدرت و قوت است. خداوند عزوجل می‌فرماید: آسمان‌ها و زمین با قدرت و قوت او پیچیده شده‌اند. منزه و برتر است او از آن چه شریکش قرار می‌دهند» (بحارالانوار، ج ۴، باب ۱، حدیث ۳).

چگونگی ظهور نظریات مخالف اشتراک معنوی

پس از رحلت پیامبر (ص) و نفوذ اخبار یهود و رهبانان مسیح، آنان توانستند عقاید تشبیهی و تجسیم‌ی خود را در میان مسلمانان ترویج نمایند و از آن‌جا که این عقاید با طبع ظاهر بین و ظاهرگرایی انسان، هماهنگ بود خیلی زود گسترش یافت تا آن‌جا که گروه‌های بسیاری از مسلمانان تحت تأثیر این اعتقادات قرار گرفتند. حتی متولیان مذاهب مختلف، مانند حنبله و اشاعره و... نیز قادر به حذف آن‌ها از عقاید خود نبودند و گرفتار این دام شدند. هر چند که سعی نمودند با توجیه و تفسیر، از شدت آن بکاهند و با مجهول دانستن کیفیت و بدعت خواندن سؤال از آن، به طریقی با آن کنار آمدند.

این اعتقاد خلاف قرآن، گروه دیگری را به سوی این عقیده سوق داد که خداوند اصلاً صفت ندارد، صفت نداشتن خدا به این منجر خواهد شد که چیزی در دسترس عقل قرار نگیرد که عقل بخواهد آن را بشناسد، یعنی راه عقلی شناخت خداوند، بسته است. این عقیده تحت عنوان «تعطیل»، بین معتزلیان رواج یافت.

ظهور و رشد دو دیدگاه تشبیه و تعطیل، در زمان حضور ائمه (ع) اتفاق افتاد و آنان اقدام به انکار هر دو گروه نمودند. از سوی دیگر، چون مشبیه صفات انسانی را به خداوند نسبت می‌دادند به صفاتی نیز ملقب شدند. از این‌رو در دو خطبه از امامان همام، امیرالمؤمنین (ع) و ابوالحسن الرضا (ع) به آنان اشاره شده و عبارت «و کمال الاخلاص نفی الصفات عنه» را در ردّ این گروه بیان کردند. گفتنی است که خطبه‌ی امام رضا (ع) در دوران ولی‌عهدی

ایشان، در خراسان که محل التقاط شدید بین اعتقادات مختلف و از جمله مشبیه بوده، بیان شده است و امام علی (ع) در جهت مبارزه با فعالیت‌های اعتقادی یهودیان و مسیحیان به بیان این جملات ارزشمند مبادرت نموده است.

گرایش به اشتراک لفظی - اعتقاد به این‌که هیچ اشتراک معنایی بین صفات خداوند و صفات مخلوقات نیست، در میان اهل سنت با تفسیر مقاتل بن سلیمان رشد پیدا کرد، در حالی که مفسرین شیعه، متمایل به اشتراک معنوی بودند. بنابراین، نزاع اشتراک لفظی و معنوی به صورتی معتدل در کتب تفسیری، بدون آن‌که از اصطلاحات اشتراک معنوی و لفظی استفاده کنند، وجود داشته است. اما در حوزه‌ی فلسفه‌ی اسلامی، از قرن یازدهم به بعد نزاع تند، قابل پی‌گیری است.

در این عصر، ملاصدرا اشتراک معنوی وجود را ثابت می‌کند و آن را به سایر صفات الهی تسری می‌دهد. این نظریه باعث می‌شود که رجعی تبریزی که اعتقاد به تباین مطلق بین خالق و مخلوق داشت در برابر او موضع‌گیری نماید و به قصد نقد نمودن ملاصدرا، اقدام به نفی توانایی عقل در شناخت خدای تعالی نماید. او برای اثبات عقیده‌ی خود از احادیثی استفاده می‌کند که «از تفکر درباره‌ی خداوند نهی نموده‌اند».

شاگردان ملارجعی عقائد او را تعمق بخشیدند و ضمن اعتقاد به ناتوانی عقل، بحث نفی صفاتی را که معتزله پیش کشیده بودند مطرح ساختند، اما آن را برگرفته از دو خطبه‌ی مذکور دانستند. به عبارت دیگر در این عبارت از امام (ع) «کمال الاخلاص نفی الصفات عنه» نیز دچار اشتباه در فهم شدند و گمان کردند که منظور حضرت (ع) از نفی صفات، نفی مطلق همه‌ی صفات الهی است، حتی صفاتی که خدای تعالی برای خود در قرآن ذکر فرموده است.

دسته‌ای دیگر از شاگردان ملارجعی به اندیشه‌ی الهیات سلبی روی آوردند - البته سابقه‌ی تاریخی الهیات سلبی به پیش از آن‌ها باز می‌گردد - و معتقد شدند که برای شناخت خدای تعالی، نباید از راه صفات ثبوتیه وارد شد. نکته‌ی محوری عقاید آنان این است که عقل انسان، قادر به درک معنای اثباتی صفات خداوند نیست و به همین دلیل باید تمامی صفات را به صورت سلبی درک نمود. مثلاً برای فهم معنای علم خداوند یا قدرت او، باید جهل و عجز را از او نفی کرد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ترجمه‌ی تفسیرالمیزان، ج/ ۸
۳. شبّر، سید عبدالله، حق‌الیقین فی معرفه‌ی اصول الدین، دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا.
۴. شبّر، سید عبدالله، تفسیر
۵. بحارالانوار، ج/ ۴
۶. مظفر، محمد رضا، منطق، ترجمه‌ی: منوچهر صانعی دره بیدی، چاپ دوم، انتشارات حکمت، ۱۳۵۷، بی‌جا.
۷. ابی‌عبدالله الصادق، توحید المفضل، قدم له و علق علیه: کاظم المظفر قم منشورات الباوری بی‌تا.
۸. شیخ مفیدعه‌المحققین



عنوان: نقد و بررسی عرفان‌های وارداتی و نوپدید: فالون دافا (عرفان‌های سرخ‌پوستی)، نویسنده: داود رنجبران، تهران: ساحل اندیشه، ۱۳۸۸

گرایش شدید انسان امروزی به معنویت، مسئله‌ای نیست که بر کسی پوشیده باشد. مادی‌گرایی روزافزونی که غرب سال‌ها بر انسان تحمیل کرد باعث شد تا انسان امروزی با تمام داشته‌ها و یافته‌هایش در درون خود فضاها و حیطه‌های خالی فراوانی را احساس کند که با هیچ ابزار مادی قابل پر شدن نیست. وجود این خلأ، انسان معاصر را به شدت متمایل ساخته تا از مادیات دور شود و به معنویات گرایش پیدا کند.

اما جای بسی تأسف است که دشمنان دین و حقیقت، زودتر از دین‌مداران به این احساس نیاز و تشنگی پی‌بردند و برای آن‌که بشر صراط حقیقی خود را باز نیابد و از یوغ سلطه‌ی استثمارگران رها نشود، درصدد برآمدند تا انسان را از چاهی به چاه دیگر اندازند.

عرفان‌های کاذبی که امروزه در جوامع بشری به‌وفور یافت می‌شوند، نمونه‌ای از توطئه‌ی این استثمارگران جان و روان انسان‌هاست تا با دادن پاسخی مقطعی به نیاز مشتاقان دین و حقیقت، آنان را هم‌چنان تحت سلطه‌ی خود نگه دارند. عرفان‌های کاذبی که نه‌تنها تکمیل‌گر ابعاد رشد نیافته‌ی بشر امروزی نیستند، بلکه انسان را در تاریکی‌های تودرتویی، که شاید هیچ‌گاه امکان رهایی از آن‌ها نباشد، فرو می‌برند.

«فالون دافا» از جمله‌ی این عرفان‌های کاذب است که پس از مطرح شدن فوراً مورد حمایت غرب قرار گرفت و نسخه‌های بازتولید شده‌ی آن رهسپار کشورهای هم‌چون ایران شد.

فرقه‌ای که به گونه‌ای به اشتراک جنسی زن و مرد معتقد است و سعی می‌کند کانون خانواده‌ها را از هم بگسلد، نویسنده‌ی کتاب «نقد و بررسی عرفان وارداتی: فالون دافا»، درصدد است تا با معرفی اجمالی این فرقه، جامعه‌ی جوان کشور را در مقابله با این پدیده‌ی شوم آگاه سازد. گفتنی است که همین نویسنده در اثر دیگر خود فرقه‌ی دیگری، با عنوان «اکنکار» را نیز، نقد و بررسی کرده است. مطالعه‌ی این کتاب به دبیران و دانش‌آموزان توصیه می‌شود.



عنوان: تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا، عدنان اکتار، ترجمه: نصیر صاحب‌خلق، تهران، هلال، ۱۳۸۷

کتاب «تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا» درحقیقت بیان‌کننده‌ی داستان واقعی آمریکاست. داستانی که یا اصلاً یا به تمامی گفته نشده است. در مورد این‌که «آمریکا چگونه کشف شد؟» سخن‌های بسیاری گفته‌اند؛ اما این‌که چرا کشف شد و با چه هدفی این اقدام انجام پذیرفت، ناگفته‌ها بسیار است. از جمله انگیزه‌های قومی کشف آمریکا، یهودی بودن کریستف کلمب و حامیان یهودی او در دربار پادشاه اسپانیا، انگیزه‌های قومی-توراتی کاشف آمریکا، کشتار اقوام سرخ‌پوست و انگیزه‌های توراتی این کشتار، فجایع انسانی به‌بار آمده توسط کریستف کلمب و... نکاتی است که در تاریخ رسمی آمریکا کمتر به آن‌ها پرداخته شده است.

کتاب حاضر، که برگرفته از اثر بزرگ و جامع «عدنان اکتار»، اندیشمند و نویسنده‌ی ترک است، دربردارنده‌ی تاریخ شکل‌گیری و تحولات سیاسی، اجتماعی و فکری پانصدساله‌ی تمدن صلیبی-صهیونی غرب است. بنیان و شالوده‌ی نظریات و آرا نویسنده در این کتاب، مبتنی بر «یهودشناختی» است و او سعی می‌کند با توجه به نقش یهود، به‌عنوان عنصری جدی در شکل‌گیری تاریخ پانصد ساله‌ی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی غرب، این حوزه‌ی تمدنی صلیبی-صهیونی را مورد بررسی قرار دهد.

این کتاب، مبتنی بر ناگفته‌هایی است که به نقل از منابع و مأخذ متعلق به خود غرب تدوین گردیده و می‌تواند در فهم و تلقی از تاریخ غرب و موج‌های ایجادشده‌ی توسط آن، تحولی جدی و اصلاح‌گر ایجاد کند.

مطالعه‌ی این کتاب جذاب و خواندنی به همه‌ی دبیران و دانش‌آموزان محترم توصیه می‌شود.



موج فتنه از جمل تا جنگ نرم

نویسنده: احمد حسین شریفی
ناشر: کانون اندیشه‌ی جوان
تاریخ انتشار: آبان ماه ۱۳۸۸
نوبت چاپ: اول
شمارگان: ۲۵۰۰
موضوع: اسلام و اجتماع
قطع: رقعی
تعداد صفحات: ۱۹۲ صفحه
قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

مؤلف در این کتاب به اختصار ابعاد مختلف بحث فتنه را با تکیه و تأکید بیش‌تر بر سخن و سیره‌ی امام علی(ع) و اکاوی می‌کند. این کتاب در هفت فصل سامان یافته است که در فصل اول به بیان مقدمات بحث و مفهوم‌شناسی «فتنه» می‌پردازد.

در فصل دوم «شرایط و موقعیت‌های فتنه‌خیز» مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

فصل سوم کتاب، به بیان «موج فتنه از جمل تا جنگ نرم»، با «بررسی بسترهای اجتماعی ایجاد فتنه» برای مبارزه با آثار ظاهری فتنه، از قبیل آشوب‌های جزئی و مخالفت‌ها و نافرمانی‌های به اصطلاح مدنی در بخش‌های کوچکی از جامعه می‌پردازد و ما را از آبشخورهای اصلی فتنه مطلع می‌نماید.

در فصل چهارم به شگردها و شیوه‌های فتنه‌گران برای ایجاد فتنه در جامعه توجه شده است. این فصل دکترین فتنه و فرمول آن را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که فتنه‌گران از چه راه‌ها و به چه شیوه‌هایی کار خود را پیش می‌برند.

با توجه به آن‌که اغلب فتنه‌ها در روزگار امام علی(ع)، از ناحیه‌ی خود مسلمانان و بلکه از ناحیه‌ی مبارزان و جهادگران اولیه‌ی اسلامی و برخی از صحابه‌ی باسابقه‌ی پیامبر شکل گرفتند این سؤال جدی مطرح می‌شود که چرا چنان افرادی با چنان سوابقی دست به فتنه و فتنه‌گری زدند و شکاف‌های عمیقی در اسلام پدید آوردند؟ پاسخ این سؤال به شکل بنیادین و با تکیه بر کلام امام علی(ع) و با ذکر مستندات تاریخی در فصل پنجم این کتاب تحلیل شده است.

فصل ششم به توضیح «برخی از پیامدهای مثبت و منفی فتنه» می‌پردازد. نگاه نویسنده، به پیروی از فرهنگ اسلامی، این است که نباید با فتنه‌ها صرفاً به عنوان تهدید برخورد کرد؛ زیرا از زاویه‌ی دیگر، فتنه‌ها فرصتی بی‌نظیر در اختیار جامعه‌ی اسلامی قرار می‌دهند. فتنه‌ها موجب کنار رفتن پرده‌ی نفاق از چهره‌هایی می‌شود که تا قبل از وقوع فتنه هرگز گمان نمی‌رفت چنان افرادی با چنان نیت‌هایی در صفوف جامعه رخنه کرده باشند.

در فصل پایانی به شیوه‌های مبارزه با فتنه می‌پردازد و راه‌های مبارزه‌ی کوتاه‌مدت و بلندمدت با فتنه را تبیین می‌کند. این فصل می‌تواند برای عموم مردم راهگشای خوبی برای برون‌رفت از فضای غبارآلود و تاریک فتنه و در امان ماندن از آسیب‌های معنوی و اجتماعی آن باشد. در عین حال، در این فصل با تکیه بر سخن و سیره‌ی امام علی(ع)، راه و روش مبارزه‌ی کوتاه‌مدت و بلندمدت با فتنه و فتنه‌گران به متصدیان فرهنگی و نخبگان علمی جامعه نیز نشان داده می‌شود.



دفتر انتشارات کمک آموزشی

با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وابسته به وزارت آموزش و پرورش تهیه و منتشر می‌شوند:

مجله‌های دانش‌آموزی

(به صورت ماهنامه و ۸ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

- رشد یک** (برای دانش‌آموزان آمادگی و پایه‌ی اول دوره‌ی دبستان)
- رشد دو** (برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره‌ی دبستان)
- رشد دانش‌آموزی** (برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم دوره‌ی دبستان)
- رشد جوان** (برای دانش‌آموزان دوره‌ی راهنمایی تحصیلی)
- رشد کوه** (برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه)

مجله‌های بزرگسال عمومی

(به صورت ماهنامه و ۸ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

- رشد آموزش ابتدایی
- رشد آموزش راهنمایی تحصیلی
- رشد تکنولوژی آموزشی
- رشد مدرسه فردا
- رشد مدیریت مدرسه
- رشد معلم

مجله‌های بزرگسال و دانش‌آموزی اختصاصی

(به صورت فصلنامه و ۴ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

- رشد برهان راهنمایی (مجله ریاضی برای دانش‌آموزان دوره‌ی راهنمایی تحصیلی)
- رشد برهان متوسطه (مجله ریاضی برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه)
- رشد آموزش قرآن
- رشد آموزش معارف اسلامی
- رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- رشد آموزش هنر
- رشد مشاوری مدرسه
- رشد آموزش تربیت‌بدنی
- رشد آموزش علوم اجتماعی
- رشد آموزش تاریخ
- رشد آموزش جغرافیا
- رشد آموزش زبان
- رشد آموزش ریاضی
- رشد آموزش فیزیک
- رشد آموزش شیمی
- رشد آموزش زیست‌شناسی
- رشد آموزش زمین‌شناسی
- رشد آموزش فنی‌وحرفه‌ای
- رشد آموزش پیش‌دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و اختصاصی برای آموزگاران، معلمان، مدیران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان مراکز تربیت‌معلم و رشته‌های دبیری دانشگاه‌ها و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می‌شوند.

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره‌ی ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶، دفتر انتشارات کمک آموزشی.

تلفن و نمابر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۰۲۱



سازمان پژوهشی و برنامه‌ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک‌آموزشی

برگ اشتراک مجله‌های رشد

شرایط:

۱. پرداخت مبلغ ۷۰/۰۰۰ ریال به ازای یک دوره یک ساله مجله‌ی درخواستی، به صورت علی‌الحساب به حساب شماره‌ی ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت شعبه‌ی سه راه آزمایش (سرخه‌حصار) کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست.
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده‌ی اشتراک بایست‌سفارشی. (کپی فیش رانز خودنگه دارید.)

◆ نام مجله‌های درخواستی:

.....
.....
.....

◆ نام و نام خانوادگی:

.....

◆ تاریخ تولد:

.....

◆ میزان تحصیلات:

.....

◆ تلفن:

.....

◆ نشانی کامل پستی:

.....

استان: شهرستان:

.....

خیابان:

.....

پلاک: شماره‌ی پستی:

◆ در صورتی که قبلاً مشترک مجله بوده‌اید، شماره‌ی اشتراک خود را بنویسید:

کد اشتراک:

امضا:

- صندوق پستی مرکز بررسی آثار: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
- صندوق پستی امور مشترکین: ۱۶۵۹۵/۱۱۱
- وبگاه: www.roshdmag.ir
- امور مشترکین: ۰۲۱-۷۷۳۳۶۶۵۶ - ۷۷۳۳۵۱۱۰
- پیام‌گیر مجله‌های رشد: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲

یادآوری:

- ◆ هزینه‌ی برگشت مجله در صورت خوانا و کامل نبودن نشانی و عدم حضور گیرنده، برعهده‌ی مشترک است.
- ◆ مبنای شروع اشتراک مجله از زمان دریافت برگ اشتراک خواهد بود.

مسابقه

پرسش از ما، پاسخ از شما

اگر دانش آموز بگویند به نظر می‌رسد که احکام و مقررات اسلام بسیار سخت و خشک است، برای پاسخ به او، از چه راهی باید وارد شویم؟ چه توضیحاتی به او بدهیم؟ روی چه نکاتی تکیه کنیم؟

